

وَجَعَلْنَا هَذِهِ مَا لِلشَّيْطَانِ وَاعْتَدْنَا لَهُمْ صُلَابًا يَنْعَبِرُونَ

المحمدية والمدينة كورين زمان ميسنت القسطنطين ابن هرود كتاب فيض انساب
در رد قذوب و بايست كلاب پروان ابن عبد الوهاب مرود والوالالهاب

(معنى در متن)

البوارق المحمدية
لرحم القاطنين
سوط الكرم على وزن
الشدطان
احقاق الحق
وابطال الباطل

مشكلات المعنى

حسب الارشاد فيض بن سيبان و فاضل جليل عالم نبيل جناب مولوي محمد انصاري صاحب كتاب فيض انساب
! استام كوسى مال اكلام الراجي الى الله و استاذنا حقا حقا في محمد محمد احق صاحبنا الشرح لانا

در مطبع سول ميسر افندي بجليه مطبع محلي

البوارق الحمد لله الشياطين الخبيث

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شفيع المذنبين
 باليقين محمد وآله اجمعين اما بعد اين رساله ايست در شرح حال تجديده
 بيان اصول و فروع مذهب ايشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در معرفت
 حدوث و تشريح مذهب تجديه باب اول در عقايد تجديه باب دوم در تكايد
 تجديه مقدمه در صحيح بخاري از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما رويت كه فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق تجدهنالك الزلازل والفاثن و بها يطلم
 قرن الشيطان يعني در تجده زلزله ابا و فتنه باشد حق است و از تجده خواهد برآمد است
 شيطان ظهور اين اعجاز بددين ندارد گر ويره كه سال سيوم از صدر سيزدهم پوفات
 سلطان عبد الحميد خان و قلع برادر زاده اش سلطان سليم ثالث بر سلطنت و
 رسم شدن قوانين و ضوابط هر سوه آن دولت و فساد راى او در كشيت امور رياست
 و خلش و اويرش نيجاب اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات با عساكر و
 رعيا على العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست سلطان

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله

و لا اولياء الا ما باعناهم
 و لا اولياء الا ما باعناهم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم

تكوين اوقات مطهر و حضرت
 انبيا صلوة الله عليهم
 جميعين شاد و ذار است
 اطلاع از فتوح با بنوع و زان
 و حكم از آن شخص
 ان پادشاهان را بمقتدار
 كوداست از خاك
 استفسار از مردم و نظر
 آن نمودند چنانكه سواد
 بيان كردم كه اين
 فضل است الكفيل
 مسلمون خاشع
 طاعت كنند
 مطالع كتاب تقوية الايمان

این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است

واقع و شیطان بر جمود و راسخه به شکل شیخ انجامت شکل گردید و معاون و
 شریک مشرکین در کفایت و کفر قتل حضرت ختم المرسلین است که از آن روز
 شیطان را شیخ نجدی میگویند قیام این ساجده و فطناج این حادثه چه شرح
 و در سکنان حرمین حرمین و توابع بلدین طسین مظالم یزید و حجاج پدید آنچه بگوش شنیده
 بودند از دست نجدی چشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
 از اعیان آن دارالایام در مقابل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز با او
 اجراء شد و در علم ظاهر و باطن حسی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
 شان حضرت شاذلی اقدس سره نشی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بودید
 انقلاب و مرج و مملکت و مملکت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این
 امر موقوف بر عساکر و خزان است و از آن چیزی بدست نداشت و درین باب با اولاد و
 احفاد که هر یکی در علم و زیر کی گوسه سمعت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش
 گفتگوش نموده رای خباثت اتمامی بهم بر آن قرار یافت که برای اجتناب مردمان و
 حصول ریاست برائے غیر و ارشاد فکری غیر از تذبذب و چسب و یزداری در عالم تدبیر
 جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین بمشرفین که ریاست از خزانین بی شمار
 و خالی از لشکر جز اردو واقع و در قرب و جوار تصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
 که بسبب منازعت با هم کار همه بر هم است بسبب دست خواهد داد و و آنکه شش برین
 ام خوانده شیخ عبد الوهاب من اولاد و احفادش سرگرم و عنط و احمای طریقه مریدان
 ابای بود و گردیده عامه ضلالت آن ملک را در دوام اطاعت و نقیاد آورده و در سال
 هجری ۱۲۱۸ در جمیع جمع عام نموده و اعیان حامی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظارت
 نمود که در شرح از باب شاه چهاره نیست اقامت همه و جهانات و احباص کحات و
 نصب نقذات و داوری خطا بار از نسبیط المان و تنقیذ احکام شرعی و

این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است

این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است

این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است
 و این کتاب در باره اهل بیت و ائمه و اولاد آن است و در بیان فضائل و مناقب آن بزرگواران است

حق تعالی را در حق تعالی
 از این باب بیرون آورده اند که در کتاب
 صاحب جنان صاحب بیرون صاحب بیرون صاحب بیرون
 صاحب بیرون صاحب بیرون صاحب بیرون صاحب بیرون

واحکام شعایر در سینه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض
 نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتار نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
 حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردین
 شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود واجب دانند مگر امر مذکور
 دارند که غیبی بدینا ندانم اول از خواص او که درین کپیهد استان بودند و آخر همه ما
 گفتند که بجز فوات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور است
 مخالفت جماعت مسلمین چگونه کنیم مگر یک شرط که در عقاید و اعمال هم همه منطبق من
 باشی و از آنچه امر کنیم باز نگرید و حاصل از بهر جهت گرفته امیر المؤمنین لقب یافته
 همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجهت دیگر در تمام امصار آن
 ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز و وطن خود را که در عیس نام داشت
 مقر امامت قرار داده تا دم زیت از آنجا حرکت نموده همساز و اولاد و اقارب
 خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفار را شدین موسوم ساخته تا خلیفان و خلیفای
 و عاقلان بجا می مناسب تعیین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
 این مقدمه که مقدمه همیشه ضلالت توان گفت محصد گردید در مقصود بالذات بذب
 خرد این جرمن محترم بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
 که انتظام ملکی را تقویت بذریات خود ساخته در کین فرصت باختراع مذموب یک از
 مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه مبانی کلی و مخالفت قطعی که فرق
 کفر و اسلام بمیان باشد پرداخته بعضی مسائل متفرقه مشتته از مذموب معدت نزل
 و خارج و ملاحظه ظاهریه و دیگر اهل سوابر چیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیث طوی
 خود ایجاد ساخته مسائل بلفظ نامدل بدل لائل و احادیث سندا آورده بد مذموبیان
 پیشین و و عادی مترجم را بدله تراشیده مگر همین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

این روایت را از ابوالدور
 سنن عرو از عاتقه رضی الله
 عنہا قاتل امرنا رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم ان
 تقول الناس منازله لانه
 و بیست و انصاف آن بود که
 عند التفاضل ما ترجیح مریح

در کتاب
 در قوه جاننا شسته بدینست
 مولوی عبدالعزیز صاحب
 التفسیر میفرمودند که عباد
 بجز من حضرت محمدی
 ندانم و او را بجز تقی
 من با فرمودند بعضی
 است خوب بعضی

بفرمودند که این کتاب
 بفرمودند که این کتاب
 بفرمودند که این کتاب
 بفرمودند که این کتاب

صالح و التمام و الاضاحه
 حقیقتاً بر نصرت و مدد است
 در دستار و شرف و تقصد انفاظ
 در آسمان زمین است صاحب
 کافه عبادین امراده انفاظ

فتوای علمای مکّه که یکروز قبل از نزول بلای این رسیده در میان مرتب گردیده بود درینست خاندان
 شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تام با تمامانگان را از ارباب خواتیم
 بدار و گیر آورده و در حرم حاضر ساخته عرض شروع نمودند چون محضر حضرت عمر عبد الرسول
 هم بران فتوی ثبت بود و حضرت محمود مستبوع و مقتدای کل مسند وقت و علم و فضل و زمام
 فتوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه ائمه و امامان فاضل همه احوال بر آنحضرت گردیدها وقت
 حاضر آورده شد و خارج بطریق تسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکّه حضرت شیخ
 فرمود علیک السلام یا شیخ النجد شنیدن این کلمه بریم شده گفت مراد شما وادی فرمود
 که همه تعلیمت مرا نسبت کردی به بدین تر نسبت کردم به بلد تو بر آنکه میرا از حبیبم بتجربه تر خوب
 با حسن منها اوده و هاهم مثلها عمل کردم گفت که تو هر بر این فتوی کرده گفت که برضا و حرمت
 خودی انکو بچسب و اگر ای میان باشد حق فهمیده و دانسته مبر کرده ام لغت بچسب حکم کفر ما
 روده فرمود که کتاب التوسیب خودی یا تا مفضل نشان و هم کتاب حاضر بود بدست شیخ و او
 حضرت شیخ همین که اورا کشاد و راول صغیر مرقوم بود که یا و کرون اموات نبی باشد یا و لی
 بند اخیر وقت زیارت توبه شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
 عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها البنی اگر ترا کافر گویند عقیده ترا
 مسلم دانند پس تنفسی تا صحابه از کفر نجات نیسیا بدست خود باشند من بزه العقیده الفاسده و بدلیل
 فاطمه و بر امین رساله لطلان مختصرات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجبور ساخت بالاخر
 با صفای این زو جبرئیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده از چنین بی محابا با کلام
 میکنی حال آنکه حال سلطت و صورت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
 شیخ در زمان فخره زو یا حکم انکالین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فرج
 ابراهیم پاشا از بندر نیجین در گذشته متوجه بندر جدّه گردیده بر سر زبان همین خبر جاری و راد
 اصل نام معلوم و در اعلان این خبری را ای سچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المومنین

و علی نفسا و اولیایه
 عن ناک و کوه و الخیابان
 و بیجان دیگر فقیرا متعین فرموده اند
 و باصل قاصی در عزتات اوست
 قال الغزالی و تبلی قواک السلام
 علیک احضرت محمد الکریم
 علیک فان یصلغس و یعب علیک
 هو و فی من کفرت قرالی بر این

السلام علیک ایها الضعفاء
 دان بریم حضرت را در دل خودی
 بدست سینه خودم رسید سلام تو آنحضرت
 را در جواب خواند و در آنجا بهترین
 از آن دم بلا علی قاری
 در کتاب مذکور نوشته که از حضرت
 و فضائل اوست جو از خطاب با و در
 صلواته و خطاب غیر آنحضرت بصلی
 این منقطعاً الا که خطاب بطور نقل و طایفه
 در آیت قرآن صغیر من زبان می آید
 این از حضرت علی علیه السلام است که این نظر
 بطور آن رساله ای ظاهر است
 در نظر مروج دیده در نهانم
 چنان که در آنجا که در و بر این
 همین از سینه در این
 این از جمله کتب این عجله فعال

ماخذ اولیٰ تا ثانیہ و ثانیہ
ثانیہ جلیخین سے تا ثانیہ
و نام صاحب اس میں انصاف
نہیں صرف ثابت ہوئے ہیں
یہ ثابت کر رہے ہیں کہ اس میں
کچھ اور اور انجیلوں میں
انصاف سے اس میں نہایت

پنہان زمانہ تک نہ تھے صد ہا کس گواہ و بزرگان ہر اکس گاہ موجود انکارہ تو تراتہ بیش
خرمیدت نیست و بعضی قابل بر جوع مولوی اسماعیل اذان مذہب چنانچہ وہ ہیں ایام یک
رسالہ بنام تہیہ الصالین و ہدایت الصالحین مطبوعہ مطبع سیدالارخبار دہلی مولفہ یکی ازین طائفہ
کہ سید احمد را بقض حضرت امیر المومنین یاد میکند فایت تکیہ و نہایت نظرین بر منکران تقلید
در آن نموده و مناقب ابوحنیفہ و محمد تقیہ را بی حنیفہ بحال نوشته و مہربانی و دوستی
عرب و ہند و ہم خلقای امیر المومنین نقل نموده در آن می نویسد مولوی کریم اللہ دہلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہیں مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہیں وہ بھی ایسے تھے مگر سچ چون سہ کہ
انکایہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہوں نے فواج پشاور میں بعد
سباحہ علیا حنیفہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و ہم در ان نوشتہ اولیک رسالہ تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیوں نے اکی شہادت کی بعد انکار کر کے شہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی سب اسکے کہ انہوں
نے رفع یدین آخر عمر میں ترک کیا اس باب میں معتبر تر ہما وہی مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر
فرمایا العبرۃ بانحو اتیم واقعہ باد کہ این مقال پرست از انواع اشتغال و تقریب کلام مہنا تام قولہ وہ ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحدہ در مقابلہ تو اترا اعتبار ندارد و کما نیکہ بگوں خود از زبان شان شنیدہ اند
و گفتگو با خودہ اند چگونہ باور سازند بازی گوید بلکہ انہوں نے فواج پشاور میں بعد سباحہ حنیفہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اول کہ باقول اول مناسب ہے نہار و چہ اذان ظاہر کہ قبل از سباحہ وہ ایسے
تھے و نہ سباحہ با علما حنیفہ چرا بوسیدہ و اگر رفع یدین نیکر و نہ ترک کردن چہ معنی دار و ثانیہ
نیگوید کہ بعد سباحہ مقرر تقلید و مقلد کلام امام گردیدند و از مذہب سابق چون کردند اذان تہری
موزند و تا سب شنند بلکہ ہمیں نیگوید کہ رفع یدین رک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزیں
در جوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از جوع اذان مذہب خصوصاً
و مسلک اصحاب تقیہ و ذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ دہلوی ہمیں خصوصاً رفع یدین در جوعہ بالبعث
نوشتہ اند و الذی یرفع احب الی من لا یرفع لان امامیث الرفع اکہ ثابت غیر اند لائینی لان

حضرت ابن عربی نے فرمایا ہے
کہ جو شخص اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے

کہ جو شخص اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے

ماخذ اولیٰ تا ثانیہ
ثانیہ جلیخین سے تا ثانیہ
و نام صاحب اس میں انصاف
نہیں صرف ثابت ہوئے ہیں
یہ ثابت کر رہے ہیں کہ اس میں
کچھ اور اور انجیلوں میں
انصاف سے اس میں نہایت

کہ جو شخص اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے
وہ اللہ تعالیٰ سے ملتا ہے

۱۰۰

من لودن و مشهور است فی بعض اصحاب
 فی اینست در بعضی از اصحاب
 من اینست در بعضی از اصحاب
 من اینست در بعضی از اصحاب

ان پیشتر علی لغت فتنه عوام بدهد و هو قوله علیه السلام لولا حدثان قومک نعفت الکعبة قوله ایست
 لو کون کو جو باقی تو گوید پرستون سے زیادہ بد جانتے اور یہ گویا پرستون کو مرو و وکیا الکو بھی مرو
 لر جو پرتے ای عزیزین ہمہ آورده او این خار پرورده اوست اگر نیدانی و اعجابا و اگر دانسته سبکونی
 و اسفا قبل از طوفقتنا اسمعیلیه گوش عامه اهل هند با بن صدا آشنا نبود این همه غوغا همان کابیر دانه
 شمار پانود و قویه تنویر العینین اگر میدانی صاف چراغی گویی که ازان او هست یا نه اگر نیدانی چراغ اول
 تحقیق نکردی و خود حیران و غمیان چراغ هدایت دیگران نمودی بشو که تنویر العینین متب از
 سفر شاد و بزبان دراز خود شهور کرده گفتگو با دران افتاد و تشکیل را دران راه نیست و هم مرت
 ز ترک کردن رفع عین در آخر عمر از نجاست تقصیف تنو العینین طهارت حاصل نیگردد
 تا آنکه توبه از مضامین مندرجه اش و اشائمه توبه برک انیکه بواسطه اش به اویه ضلالت افتاده
 باشد ثابت نگردد و قو العبره با نحو ایتیم انما و سلما مارا سخن در ضامته کسی نیست اگر خاتم مولوی اسماعیل
 بر توبه از انکا تقلید و توپین و تکفیه مجتهدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسده گردیده اند چه کمتر
 همیشه ماردشن دل مانشا و کلام مکرر ملام التیام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد
 ظاهر تیره و پایبه بر کران و اعتقاد ندارند باین نه بآن و در عمل و اظهار عقیدت موافق اهل سنت
 و حله رفته دین فریق برین طریق است که باین همه موافقت با اهل سنت معترف اند بجهت
 ملت سمعیه هم و این مخالفت را معمول میکنند بر اختلاف است که معبر است بر حمت و این مخالطه
 ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت مرفی است بنی منتهاد اختلاف و رحمت و تقاق
 مت حکمان رحمت آنست که سلوک است باین ائمه مجتهدین و علماء صالحین بترجیح روایه و
 مرویات و نقد طرق استنباط و مجتهدات که یکی توپین دیگری گواراندار و در حصر حق بیجا نب
 نمود و تقع بهمن جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بعضی و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم و
 ترمیم فیما بین دقیقه زبانین فرود گذاشت نمی شود و هر واحد همه را حق میداند و این همه در عملیات
 نه رعایت است که حق دران تعیین است و خلاف اسمعیه با اهل سنت نه ازان قبل است بلکه در عقاید

این جلیس است و سلمو البیت فی البیوت
 صلی الله علیه و سلمو البیت فی البیوت

که با ذکر اذان شرک شد
 بنویسند و در وقت نماز
 گفتند بنویسند و در وقت نماز

ان عبدل الدین سیدی در سال
 نعت حضرت مائمه زینب علیها السلام
 ان عبدل الدین سیدی در سال
 نعت حضرت مائمه زینب علیها السلام

عبدالله از حدیث ابن عباس
 آورده که از سوره انعام در حدیث
 آورده که از سوره انعام در حدیث
 آورده که از سوره انعام در حدیث
 آورده که از سوره انعام در حدیث

و مسائل علیی استخانات اهل سنت و دولت اسمعیله مخر و بدعت شتان بینما این مخالف زائد است
 از مخالف سنی و شیعی چه خواص و علم معتقد فرقی از سینه و امامیه جز اینکه بر دیگرست نزارند اسمعیله
 را حاصل عاشاره که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سیکه
 با وجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذہب امامیه هم و از اختلاف رحمت انکار و
 نزد اهل سنت و زمره شان نیست و همچنان بالعکس این مخالف مخالف عقائد است
 جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سیکه
 این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف بحقیقت
 دین یهود و نصاری و عجمه اصنام نیز نماید عاشاره و کلاکه سلمان باشد هر چند این
 فریق نیز برین روشش نبر آن طریق ازین سوره آمده و زان سوره آمده لالی هو لار و لالی هو لار
 مذنبین بین اولک نه سنی اندند اسمعیلی امام بن جت که از منقعه موافقت اهل سنت قطعاً
 محروم و مضرت عقیده حقیقت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و کلاب بامی ناب حکم شراب و
 این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول** در عقائد مذہبیه عقیده
 اول اعمال و افعال در مذہب مبتدع داخل اند و در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این سله از خروج
 و معتقد بود که با بیان این مذہب مبتدع و با نیان نیز مشبه مخرع سنانهای زبانها را آبهای تازه
 و سنانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان انجمنان رخشان و در رخشان نموده که گوی سبقت
 او اهدا در بودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه کافر است اجابت با اتفاق یا با اختلاف حرام
 یا مکروه سحریمی یا مکروه تنزیهی یا ستم یا سباح یا سنت پری یا سنت زائده همه را کفر می گویند
 و این سله اصلیت عمده برای مذہب نجدیان و مبنی و متفرع علی تمام سائل تقویة الایمان
 و هر گاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مرود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بران
 متفرع است در مذہب سنت و جماعه مرود است لهذا اول مذہب اهل سنت درین خصوص
 و چنانکه با معتقدله و خارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنیم زان بعد عبارت تقویة الایمان

باشند و مخالف
 با شیخ و مخالف
 با شیخ و مخالف
 با شیخ و مخالف

در شرح مشکوٰۃ آورده که
 در شرح مشکوٰۃ آورده که
 در شرح مشکوٰۃ آورده که
 در شرح مشکوٰۃ آورده که

صالح تصدق می کند

و این سله اصلیت عمده برای مذہب نجدیان و مبنی و متفرع علی تمام سائل تقویة الایمان
 و هر گاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مرود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بران
 متفرع است در مذہب سنت و جماعه مرود است لهذا اول مذہب اهل سنت درین خصوص
 و چنانکه با معتقدله و خارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنیم زان بعد عبارت تقویة الایمان

است از بدن با بیجا بودن
 در کور و بیجا بودن
 در میان نافع دنیا و ابد است
 این تصدیق بیجا است
 اختصاص نشان از بیجا بودن
 بیاد مناد است در این جهان
 زنده لکان امرک
 از نوره لکان امرک

نوشته بر اخلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد و در مذہب جمهور اہل سنت رکن ایمان
 تصدیق بقلب است و نیست اقرار بگوشه طراجمی احکام در دنیا و نزد بعضی علماء ایمان
 عبارت از تصدیق و اقرار بگوشه است و محتمل سقوط است چنانکہ در حکم و اگر اہ در شرح صحت آمد
 استنق نوشته بر الہدی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار بزمہب بعض العلماء
 و هو احتیاطا بالامام شمس لائمه و محتر الاسلام و ذمہب جمهور محققین الی انہ التصدیق بالقلب
 انما الاقرار بگوشه طراجمی احکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامتہ
 فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانہ فهو مؤمن عند اللہ وان لم یمکن موثقا فی احکام الدنیا و من
 اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبه کان کافر فبالعکس و ہذا ہواختیار شیخ ابی منصور رحمہ اللہ
 و بخصوص معاخذہ لذلک بالجسد عمل و در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست گزار
 در عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق حسب مذہب اجزاء
 عرفیہ است چنانچہ در عرف سومی و ناخن را جزو بدن گویند با وجود آنکہ بانگ نام نامی و مو و بدن
 سگ و مرغ نمی شود و مثل برگ بر سے درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبدالحق در
 شیخ سفر السعادت نوشته و آنکہ از علی و محمد شین شمشور شد کہ الایمان بالتصدیق بالقلب
 و ان تدر باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل بشرط کمال ایمان است و کمال
 برین چنانکہ مذہب حق است و بعض مردم توهم نمودند کہ مذہب ایشان مخالفہ جمہور و
 موافق عرف است حاشا و کلا دین توہم خطا و کفر و غلط صریح است کما در جواب انتہی ماخصا
 و مرکب کبیرہ در مذہب اہل سنت مؤمن است برخلاف خوارج کہ کفر و انہد و مخالف
 ختمہ کہ نہ مؤمن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد سنغی نوشته و الکبیرہ لا
 یؤمنون من الیوم لبقہ التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان خلافا للمعتزلہ حیث زعموا
 مرکب کبیرہ قیس بوسن و لا کافر ہوا ہوا المنزہ من المنزہتین بنا علی ان الاعمال عندہم
 حقیقۃ ہوان و انہ خلایف کفر خذ و الخوارج فانہم زعموا ان مرکب الکبیرہ بل

مترجمان از الفاظ متعصبان
 فی الایمان تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک
 تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک
 تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک

تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک
 تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک
 تصدیق بقلب و اقرار بگوشه
 لکان امرک
 از نوره لکان امرک

در میان عالم جان نیست
 در میان عالم جان نیست

در میان عالم جان نیست

دلیل القیاس صحیح است و این عالم قبح
 بیجان است و موقوف است بر موقوف است بر موقوف است بر موقوف است
 ما مع داد که موقوف است بر موقوف است بر موقوف است بر موقوف است
 و اگر که ادوی و حیوان از او گرفته باشد
 بجهت عالم بیجان از او گرفته است بجهت عالم بیجان
 و کلت و لذات ممالک آن عالم بیجان

الصغيرة أيضا كافر وان لا واستبين الايمان والكفر ومعنى انه لا دليل على ابطال ما
 اول سنت آورده اند یکی از ان آیات حکمیه و مایه من اکثرهم بائنه الا وهم مشرکون است که دلالت
 می کند بر اجتماع این با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جا ربه البقی غسل الله علیه وسلم
 با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از جمله است پس بیان عبارت از تصدیق بنیت
 صاحب موافقت این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد شایع نوشته حاصله ان الایمان
 فی اللغة هو التصديق مطلقا وفي الشرع هو التصديق مقيدا بما مر مخصوص هو جميع ما قلتم
 گونه من الدین ضروری و آنکه کوفی آیه محمول علی معناه اللغوی و از استملال باید که
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم بشئی ما انزل
 الله صلا والمراد بانزل الله هو التوریه بقریشیه ما قبله فیخص بالیهود و از استدلان حدیث
 من ترک الصلوة استعدا فقد کفر و من مات ولم یحج فلیست ان شاریه و یأوان شاریه و یأوان شاریه
 جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع الشریعیه قبل حدوث المخالفین الغرض من همه دلیل
 مخالفین آئنه و حدیث که اکثر ان بر آله سنجیده و اثر نقل نموده از همه جواب داده است و آنکه
 ترکیب کبیره یا منافق گویند و دلیلش حدیث ان المنافق ثلثه اذا عد اخلف و اذا حدث
 لذب و اذا اتمین خان نقل نموده جواب داد و هو متروک الظاهر ارجح باید دانست که ایمان
 حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
 که منافق را هم شامل است در شرح موافقت نوشته اما النزاع فیما بینة و بین الله تعالی
 و نزاع فی الایمان الحقیقی الذی یشتر تب علیه الاحکام الاخرویه در ین مقام امریت واجب الاصل
 و ان فرق در رکن و علامه و شرط علامه که بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شش
 قاده اند در توضیح مسطور است الشئی المتعلق ان کان داخل فی الآخر فهو رکن و الا فان
 کان موثرا فیة علی ما ذکرنا فی القیاس فضله و الا فان کان موصلا فیة فی الجملة فموجب فاله
 فان توفقت علیه و وجوده بشرط و الا فلا اقل من ان بدل علی وجه فعله فاما الرکن فمسا

شکل شکلاتی خود را باین
 امور بزم را بر اصولی است
 انکار ما بعد درین احکام
 بخلاف سنت که قدرت از او
 و محسوس احدی است و یستوی
 که جزات و اوقات کلی با
 در شیخ از اصل قدرت قیاسی

شاید خاندان بگویند که اصل بیوت
 مساوی و عدالت است و در این
 اندازند نشان کلای و بیاید
 نمی تواند عمل خلاف این است
 یعنی بیانی از این است که بعض
 بیاید یعنی بیانی از این است که بعض
 بیاید یعنی بیانی از این است که بعض
 بیاید یعنی بیانی از این است که بعض

و ایات و اقوال در بیان آن
 در بیان آن در بیان آن در بیان آن
 در بیان آن در بیان آن در بیان آن
 در بیان آن در بیان آن در بیان آن
 در بیان آن در بیان آن در بیان آن
 در بیان آن در بیان آن در بیان آن

موانع معنی نموده پس بجز این
 سبب دیگر نیست که در حدیث آمده است
 این حدیث صحیح است که در حدیث آمده است
 این حدیث صحیح است که در حدیث آمده است
 این حدیث صحیح است که در حدیث آمده است

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قیامی یا غیر حرام و غیره جایز است
 پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر سبب نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که وقت عبود
 فقهاست که روایات متون معتبری باشد از روایات شریع و روایات شریع معتبری باشد
 از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شرح که بنسب متون است موجود و روایات
 تجویز در بعضی فتاوی است و هر گاه روایات فتاوی و شرح متعارض شوند ترجیح روایات
 شرح راست است متقی بلفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
 دیگر تفریح نموده اند بعد م صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
 در بجز الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روئے الطحاوی عن اصحابنا الاخرج الرجل من الایمان
 الا حرموا ما اذخله فیه ثم ما یتمکن انه ردة یکلم بها و ما یشک انه ردة لا یکلم بها اذا الاسلام الثابت
 لا یرد بالکفر مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه نه ان لا یبادر تکفیر
 الی الاسلام مع انه یقطن بصحة اسلام الکفر اقول قدمت هذه لتیسر من انما ینبغی انقائه
 فی هذا الفصل من السال فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
 فلیتأمل متقی و فی الفتاوی الصغری الکفر شئی عظیم فلا اجعل لمومن کافر متقی و جدت روای
 انه لا یکفر استی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة و وجه توجب الکفر و وجه واحد
 ینبغی التکفیر فعلى المفتی ان یسل الی الوجه الذی ینبغی التکفیر تحسینا للظن بالاسلم و فی الثانیة
 لا یکفر بائتمثل لان الکفر نهائیه فی العقوبه نهائیه نهائیه فی الجنایة و مع الاحتمال لانها نهائیه استی و الذی
 سترانه لا یفتی بکفیر مسلم اکن کل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایت
 ضعیفه معنی هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان
 لا افتی بشئی منها و هم در بجز الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین منو علی حقیقه و اما
 باثبیت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب البعثة الذی صح
 عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام الی المذهب تکفیر کثیر لکن لم یس من کلام

و با پیوسته در حدیث معتبره
 از شرح فتاوی معتبره است
 خود آن ندارد و در کل کلام معتبره
 من الایمان خلاصه نموده حکم معتبره
 عمل با کبریا فتاوی معتبره است
 عمل نموده می آید هر چه
 سبب دیگر نیست که در حدیث آمده است

و کما ذکر در حدیث معتبره
 علیها فی حدیث معتبره
 من حدیث معتبره
 سبب دیگر نیست که در حدیث آمده است
 سبب دیگر نیست که در حدیث آمده است

ان الذین استکبروا عن البیعة
 ان الذین استکبروا عن البیعة

من و زید و انبار و رفتن سواران
 صلواتی علیه سید محمد و بی با صاحب
 زید و سیدی از راه طایفه شریفین
 شد در میان شریفین و بی با صاحب
 شد در میان شریفین و بی با صاحب
 شد در میان شریفین و بی با صاحب

میشود باختلاف مل بکجه در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیت سخن در شرک
 است که در همه مل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک است بود
 امکان جواز نداشت و این قیاس بس اهل بانه و ممدان است بار محاب افعال مجرمه این
 شریعت بعد ابحاث آن در شرایع سابقه خیال شرک نمودن خالی از بنون و زندقه نیست
 لطف اینکه خود هم در جای دیگر در همان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
 کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلاش ثابت که سجده مجوزہ شرایع سابقه شرک
 نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از آن مشحون است
 چیزی نقل آن ضروریست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
 مناسب بود که اسمیله را راه مذر مسدود کرد و در تفسیر عزیزه نوشته پیشانی بر
 زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای اداسه حق عبودیت باشد و این قسم
 در جمیع ادیان و ملل براسه غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از امر ما
 عقلیه است و محرمانه عقلیه بتبدل ادیان ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تقطیم
 شریعت بتزلزل است و غایت تزلزل براسه کسی سزاوار است که در غایت غفلت باشد
 و غایت غفلت آنست که ذاتی باشد و غفلت ذاتی خاص کبیرت حق است در هیچ مخلوق
 یافته نمیشود و دوم آنکه برای آنکه برای تحریم و محبت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
 این معنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل از سنه و اوقات مختلف است گاهی حرام است
 گاهی حرام در استهائے سابقه جائز بود و چنانچه در تفسیر حضرت یوسف واقع شده و
 خروالہ سجدا و شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجد و فرشتگان بر این
 حضرت آدم همین طریق بود انتهى بعینید که غفلت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
 باخاد اطلاق نوشته داد خواه یون سجد خواه یون سجد بر طریح شرک ثابت بود تا به
 و چونکه در اسحقیه که کوچک ابدال سلیطیه و امر و زعمده علیه آن ملت این تفصیل اعترافست

ببینید چه فریب است
 درین زمان سجد و در میان ایشان خبر
 در میان سجد و در میان ایشان خبر
 در میان سجد و در میان ایشان خبر

صلواتی علیه سید محمد و بی با صاحب
 عجات با صاحب کرام فارغ چو بس
 بر کاتبیک نشیندند قرآن با تقدیر
 این است که عیال شد در میان شاد
 خبر آسان پس بر گشته بسوی قوم
 نو در یک گفتند ای قوم ما حقیت
 شنیدیم قرآن و بیدار بابت بیند
 بسوی رشیدی ایان آورید چون
 یک نازل کرد و شرفاتی بیتی خود

صلواتی علیه سید محمد و بی با صاحب
 عجات با صاحب کرام فارغ چو بس
 بر کاتبیک نشیندند قرآن با تقدیر
 این است که عیال شد در میان شاد
 خبر آسان پس بر گشته بسوی قوم
 نو در یک گفتند ای قوم ما حقیت
 شنیدیم قرآن و بیدار بابت بیند
 بسوی رشیدی ایان آورید چون
 یک نازل کرد و شرفاتی بیتی خود

کتاب از بیانات صاحب کتاب بیچ
علاقه مدار و بیضاوی گفته و آن

الساجد لله خشقة به فلا تلجوا
مع الله اسدا فلما قام عبد الله

عمر بن الخطاب عليه وسلم وانما
اي النبي صلى الله عليه وسلم وانما

وكان لفظ العبد التواضع فانه
واقف موقع كلاس من نفسه و

والاشعار بياض كبر الحسن
بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر

من زانغ و ابوبكر كبر الحسن
بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر

ایراد دیگر شود ضروری نیست و در مائة المسائل رسید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحمیه ا
حرام و سجده عبادت را شرک نوشته نه چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اشش چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل و انخار را کرده و سجده تحمیه و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان
بره را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجده تحمیه نیست مثل تشریف است
مستقارب تقبیل ذکر اشته این اشیاء مختلف فیه من الفقهاء و چو امور باعث تحمیر و لغزین بر هر کس
هم نمیتواند شد چه جاسه تحمیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بچو از آن کرده اند گویند
جاسته رجحان بجانب عدم آنسان است و فتیله هم همین مسلک سالک است تعلیلیه
در تحمیه را معلوم نیست که شاه ولی باشد در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برائے کشف قبور اول چون مقبره در آید و گانه را بر روح آن بزرگوار ادا کند اگر
سوره فتح یا باشد در اول رکعت بخواند در دوم اخلاص و آدر هر رکعت سوره
اخلاص بخواند بعد از قنیه را پشت داده بنشیند و یکجا آیت انکری و بعضی سورتها
بخواند و ختم کند و تحمیر گوید بعد بفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
از راستا کند بعد طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روسته میت بنشیند
چو یاریار بست یکبار بعد اول طرف شمال گوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح یا و او یک شرح باید این بجز انشا را شد کشف قدر و کشف ارواح حاصل
چو آیتی و شاه عبدالعزیز صاحب بقبر و الدخولیش و قبر حضرت خواص باقی باشد
قدس ستره و در قد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس ستره و دیگر بزرگان
پور سید اند و سینند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد مات بر قبر
شان بوسه میدسیم و همچنان برادران و والد ماجدشان این عمل می کردند چنانچه
است و بسم بريح الشان نشسته بود بگری که در دلی عقد مجلس گردیده و گویند انشا نصیحة

بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر
بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر
بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر
بوجه بيبه كبر الحسن بياض كبر

الله من جهة التواضع والى
بسم الله احسن الى البيت
لا تلوغ فيها وتقبل مغارة ولا
الساجد لله فلا تلوغوا على ان
اللا شطقة تلوغوا فلا تلوغوا
بسم الله احسن الى البيت
بسم الله احسن الى البيت

بسم الله احسن الى البيت
بسم الله احسن الى البيت
بسم الله احسن الى البيت
بسم الله احسن الى البيت

توکل

علی ما یقتضیها التواضع اولاد
عباد تو عبد الله لیست بمستجمل
سزا و بجزن بکونون علیه لید ا
چاهات تعجب سارا اصابه علی اکابا
تا و اس الفراق لا نهدر را ایامه
اسا قاتا قذوائع و ابوبکر و انه
بجاست الصبح و تروم الباقون یقتضیها
عبدانند یعنی النبوی صلی الله علیه
و سلم را بخواه یعنی بعد از او
که بیان بصلی بطین نخلتو بقول القرآن
کاد و یغنی الجین بکونون علیه
لید ای ایکب بعضه صعبا
و نه یصون حسه علی تمام
القرآن هذا قول الضحاک

و مولوی مخصوص اشد و غیره اعیان بجمع خاص عام مولوی عباسی و مولوی سخیل سالمزم
و مغلوب ساخته مولوی مخصوص اشد و مولوی موسی اقل برین امر موافقه نموده بودند
که اکابر با بوسه بر قبور بزرگان پیدا دند و ایشان بوسه قبر را شرک سیگو یندینا بچو آن
وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند و گوید که یا چادر چه بودی یا او سکه نام کی چو بی
کبڑی کرے یا سور چیل جیل یا شامیانہ کبڑا کرے تحصیل دعوی ایکے یعنی کارنا را خدا
تعالی براسے بتعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کار را
برای خیرند کند بر دشرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
در آن کار را این چهار چیز را هم برینید چه برات افترا است بر اشد تعالی اشد تعالی
کجا فرموده است که این چیزها را بر آنچه خود خاص کرده ام فصل چهارم که براسے شرک
فی العبادۃ وضع نموده و در انجا بر اکثر دعافے و اسبه خود آیات و احادیث بی سقا
مخص یا نموده دادند بیان سر اینها داده بطور خودش هم اصلا مذکور این امور نیست
اسطیبه را باید که با ثبات دعویش بر داند و یا اقرار نماید باطل بودنش در و عبید
ان الذین یفترون علی الله الکذاب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
در خاص کردن اشد تعالی است براسے خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
نیست اگر سخیل را عقل می بود با ضروری بر رسیدند که شامیانہ کبڑا اگر ناچ عبادت
خدا کی ہے کہاں کبڑا کرے عرضش پر یا خانه کعبه پر که وہ ہی بلند ہے اور یہ عبادت
کیبو کسیکو نصیب ہی ہوتی یا نہیں اور خدا کے نام کی چو بی کبڑی کر نیکیا ہی طریقہ پوچھنا
ضرور تھا اصل مخالفتیست کہ ہر سالہ جاو بجا کہ مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکہ
شاید بگویم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رحمت سبح و استحسان سن کہ کفر ملت
عداوت بود حکم کر است و تکریم ہم تسکین کہین مستطین و مستطین نکر دیدہ بے حکم تخفیر غبار
خاطر فروغی نشست و بر کسی نشستن این حکم موقوف بر آن او عالیند این نوع کلام

و سلم را بخواه یعنی بعد از او
که بیان بصلی بطین نخلتو بقول القرآن
کاد و یغنی الجین بکونون علیه
لید ای ایکب بعضه صعبا
و نه یصون حسه علی تمام
القرآن هذا قول الضحاک

و داده عطیہ و قال سعید
ابن جبیر عن هذا من قول
السق الذین رجعوا الی قومهم
من الجن یعنی هم صراحتا من
طاعت اصحاب النبی علی الله
علیه و سلم و اقل اھمیر فی
الصلوۃ و قال السق قتادہ و یقید
یعنی لما قال رسول الله
الذین یلین و تقاضی من علیہ
کیطو الی الذی یسایع
فلما ادعوا الی قومهم
و صرحت علی الامر و فرس
المسترون قال یعنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم الی قومہ
و انزل روح البیان و نشتر بدوی
اعا بعلمہ و ذلک قیامہ صلوۃ
البحر فی کاد و ای قرینین

بجز او استغنیای به فی الصلوٰۃ فی کل
 الحدس قال الله تعالی انت
 بی عین من دونه الا انما
 ان یدعون الا شیطانا من
 لینه الله ترجمه فرمایا
 سوره شاین که بنی
 بود که و حال شانه
 بنی پکار بنی
 و بطریق
 و بمجدد او مسعودی
 و وقت اولی و علی
 من بعد اصابه به قیام
 و عبادت و مسعودی
 و کجای بعضی بعضاً
 و کجای ازین بیدار و
 و کجای ازین بیدار و

تقوه نوره حال شامیانه بر قبر آنکه در مایه سائل نوشته شامیانه و قبله بتباد و کردن بر
 تبر کرده و ممنوع که بظن من الروایات و فی البخاری و برای ابن عمر استطاعت علی قبر
 عبد الرحمن فقال اتوا بیاغلام فانما یظلم علی انتمی می گویم مینی در شرح بخاری نوشته
 که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن سبب مکروه میدانستند ضرب قسطاط و قبر را و عمر
 رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عایشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر
 ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علی السلام
 ابو داود و دیگرین از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقهای سبعة مدینه است و ایت
 نوره قال دخلت علی عائشہ رضی الله عنها فقلت یا اماء الکشفی لی عن قبر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه فکشفتی لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشته باشن قبور
 تبر که و کشادن بر اسے زیارت فعل صحابۀ ظاهر قول در خدمت ہوتے وقت اولی
 پادن پہلے از جان قسم است محتاج سندنظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فسقها
 می نویسند استخفا المشایخ قوله ہاتہ باندہ کہ کہڑا ہووے دلیل این دعویے کہ در
 فضل صحابہ حدیث من سوا ان یتبثل له الناس قیاماً علی قیوۃ مقعدہ من النمل
 است و بس کہ در بیان آن مانند شتر بے بہار ہر سود و دیدہ و بر ہر ذیقین ظاہر کہ معنی
 حدیث را با دعویٰ شمس سناستے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوٰۃ نوشتہ ازینجا معلوم
 میشود کہ مکروه و منہی عند دوست داشتن بر پاس استادن مردم است بخد طبرین
 مکریم و تعظیم و آنچه کہ بر نیوجہ بنود مکروه نباشد انتہی همچنین در دیگر شرح مذکور در
 فتاویٰ عالمگیری در غایت کتاب حج فی زیارۃ قبر البقی علی صلوات اللہ علیہ وسلم می نویسند
 و یقیناً کما یقین فی الصلوٰۃ الزکاٰتی الا احتیاج شرح المختل شیخ در جذب العقب
 نوشتہ و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست
 راست بردست چپ نمد خیا پنجد در حالت نماز کنند کرمانے کہ از علماء حنفیہ است

بجز او استغنیای به فی الصلوٰۃ فی کل
 الحدس قال الله تعالی انت
 بی عین من دونه الا انما
 ان یدعون الا شیطانا من
 لینه الله ترجمه فرمایا
 سوره شاین کہ بنی
 بود که و حال شانه
 بنی پکار بنی
 و بطریق

کوارفت کل اکس کرانست
 قائد و بنی اندساب
 بی اور دن کو پکار بنی
 خسانین عورتوں کا
 کوئی نہیں بل کہ
 کوئی بنی بیا کی کو
 کون ہاں تصور بیا
 کون ہاں تصنیف بنی
 کون ہاں تصنیف بنی

کوارفت کل اکس کرانست
 قائد و بنی اندساب
 بی اور دن کو پکار بنی
 خسانین عورتوں کا
 کوئی نہیں بل کہ
 کوئی بنی بیا کی کو
 کون ہاں تصور بیا
 کون ہاں تصنیف بنی
 کون ہاں تصنیف بنی

توضیح بر وقت دیگر نوشته شد
توضیح بر وقت دیگر نوشته شد

در بیان سبب و علت از بیعت من
و در بیان سبب و علت از بیعت من

و در بیان سبب و علت از بیعت من
و در بیان سبب و علت از بیعت من

توضیح باین کرده استمی قول مجاور بکر منیله بعبه در مجاورت که منکر است است رفیع القدر
تذکره اختلاف العلماء فی کراهة الحجاورة بمكة وعدمها فذكر بعض الشافعية الاحتار
استجابها الا ان يغلب على ظنه الوقوع في الخطور وهذا قول ابي يوسف ومحمد ذهب
ابو حنيفة ومالك الى كراهتهما وكان ابو حنيفة يقول انهما ليس بل ابر حجة ودر کسبه
عمیق مذکور و لهذا کان عمر رضی اللہ عنہ یدور علی الحجاج بعد قضاء الشاک بالدرت
و یقول یا اهل الیمین ینکم و یا اهل الشام شامکم و یا اهل العراق عراقکم و حسن
مجاورة مدینة سنورة باحادیث صحیحة و آثار صریحة ثابت عن ابي حذيفة رضی اللہ
عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یصبر علی لاداء المدينة و شدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیامة و رواه مسلم و عن ابن عمر رضی اللہ
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان یموت بالمدينة
فایموت بها فانی اشفع لمن یموت بهما و رواه احمد و الترمذی قوله و ان کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کر کے در عام کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم کہ موجود
المدینة حرام ما بین عمیر الی ثور فمن احدث فیہ حدثا او اوتی محدثا فعلمه
لعنة الله والملائكة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل المستفق
علیه ان ابراهیم حرم مكة وجعلها حراما وافی حرمت المدينة طریقا ما بین
ما زیمان لا یهراق فیها دم و لا یحمل فیها سلاح و لا یحطب فیها شجرة الا
العلق و رواه مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث شتون و در تحریم
و تکریم و آداب و تعظیم مدینہ منورہ کے از اہل اسلام تا این دم دم تزد و در ترقیب
احکام مثل بزا و غیرہ البتہ اختلاف ست ہر دہ پیدنی زیادہ ازین چہ تراہد بود کہ عقیدہ
می نمایند خذ لہم اللہ تعالی قولہ و در دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت غیر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و در تمام کتب حدیث و فقہ مذکور در مستخرج القدر نوشتہ

بعبد و لا یسمن و از شی نبی ندوا
و قبل کانوا یقولون فی اصنام
بعبدون الا شیطان الا انہم
الذی عن اصد علی عبادتہم
الاصنام فاطاعوا و جعلت
ما سہل عبادتہ سہلا

خارجا عن الطاعة عامی یمن
یلعنون المینفادی نوشته وان
و نوشته وان یلعنون الامم
الان انما ای ما یلعنون من دونه
لقول تعالی و قال ربکم اعدوا
ای اعدونی بدلیل قولہ تعالی
ان الذین یستکبرون عبادتہ
و قول من دونه ای من دون
الله الا انما اراد بالاصنام
الان ان لا یلعنون کا نوا یلعنون
لنفس کل قبیلۃ ان یلعنون ما
در بیان از نوشته ان یلعنون ما
بجانب اللہ کی کون من دون
یعنی الا ان اصناما و نوشته
یعنی است در کتاب اللہ

سید که ارواح کامله از برین
 نبیند علم بر درون با عیاض حاصل
 شود و شرک از کجا آید و از نیت
 و آیت کرده اند و فی سوره
 الجنة کتوفت مسات قال الجنة
 من الناس اذ خلوا للجنة
 الناس اللهم اجعل من استجاب
 الجلاش و در بعضی روایات
 صلح جنت و ابراهیم آن دعا بود
 است و شرح حدیث جنت و ابراهیم
 مراد قول جنت و ابراهیم
 نیست در آن کجا که در جنت
 و تقول صلح من من یلیک و عیاض
 است که مراد از جنت و ابراهیم
 سید ارواح کامله را اگر و جنت

من بعد هم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاضمار و بین من حی علی صورته
 و ظنوها مسجودات با عیانتها و لذا لک رد الله تعالی علیهم تارة بالتیبه علی
 ان الحكمه و اللذات للخاصة و تارة بیدیان انها لاجادات الهمم ارجل میثون
 بهما المهر اید میطشون بهما المهر اعیین میصرون بهما المهر اذان یسمعون
 بهما و تفسیر غزیری نوشته استعانت یا پیچیزیت که توهم استقلال آن چیز در و هم و بهم
 هیچکس از مشرکین و موحیدین نیکتر در این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا پیچیزیت
 است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جاگز قسمه مثل استعانت با روح فلکیه و
 عنصریه یا ارواح سایر و امثال ذلک در این نوع استعانت من شرک است و منافی
 ملت حنفی است انتهی مخصوصا در احراط و تعزیط استعانت نوشته ملاکه و ارواح انبیا و
 اولیا را در پرده صور و تمانیل و قبور و تغزیبها مسجود سازد و رزق و فرزند و خدمت
 و منصب از ایشان بالاستقلال در خواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
 او تعالی واجب القبول گوید و آن جناب باشد بدان انتهی و ایضا فیه و از آنجا که کسیکه
 در دفع بلا و دیگر از اینها میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
 نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه اعمال عادی الهی را مثل تشبیه فرزند
 و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت با روح خدیشه
 و اسنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاشیر اسامی الهی یا خواص مخلمات
 او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحای بندگان او که هم از جناب او در حق
 انجلیح مطالب می کنند می فهمند و در ایام شان غللی نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
 اقسام سحر را از کلمات است محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التیة اصلاح مؤذنه شرک
 و کفر از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
 که ملاکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسامی عظام الهی و آیات قرآنی و اصلاح

و این ادراک و علم و سنان
 کلام ایجاب روی اگر است در بین
 و قدرت حق سبحان است که در خود
 است که چگونه از خود آید و حق
 است که جلا انحال عباد مخلق
 واجب تعالی اند و دین حکم ایجاب
 و انوار و انسان و ملک و جن
 و غیره همه یک بیان اند اگر که از نیت
 یا انسان از نیت انسان مرد
 را در کلام فعل مستحق و غایق
 و اندازان اعتقاد کفر و شرک
 است و کلام موعود ایجاب نیت
 از کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی

و این ادراک و علم و سنان
 کلام ایجاب روی اگر است در بین
 و قدرت حق سبحان است که در خود
 است که چگونه از خود آید و حق
 است که جلا انحال عباد مخلق
 واجب تعالی اند و دین حکم ایجاب
 و انوار و انسان و ملک و جن
 و غیره همه یک بیان اند اگر که از نیت
 یا انسان از نیت انسان مرد
 را در کلام فعل مستحق و غایق
 و اندازان اعتقاد کفر و شرک
 است و کلام موعود ایجاب نیت
 از کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی
 را در کلمات و قدرت او تعالی

شہین محبوبان حق سبحانہ و تعالیٰ
 ان معنی اللہ لا الہ الا اللہ
 ان معنی اللہ لا الہ الا اللہ
 ان معنی اللہ لا الہ الا اللہ

ہم کثرت و شرک قرار دادند حالانکہ ہم کہ تمہیہ پر اصول مخالفہ ہی کل کتاب مذکورہ و ہم
 بیانش ایکہ شرک ماچہا قسم شہودہ اول اشراک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اور کو ثابت
 کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
 سے حاصل ہے خواہ اللہ کے فیض سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
 دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہو خواہ
 یوں سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے
 اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
 یعنی اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسی کی پر خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
 لائق ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
 تعظیم کے برکت سے مشکلین کبول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتھا شرک کے
 العادت یعنی اپنی عادت کے کاموں میں جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
 ہیں آہستہ آہستہ تمام کتاب و برائے اثبات ہیں مطالب آیات و احادیث برخلاف مراد
 سوق لہ الکلام و مخالف تشہیر و شرح جوہر اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است
 ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و مقصود مینائیم بر نقل کلام اکابر و باید دانست کہ
 شاہ ولی اللہ در فوز الکلبیہ نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
 نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان سخن فی کون میشو و یا علم ذاتی غیبیہ از
 اکتساب بچو اس و دلیل عقل مناسم و الہام و مانند آن یا ایجاد شفا کے مریض ایست
 کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کہ است تگہ ست یا ہار یا شقی گردد
 و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فرج نعت و صبح بان و سعید باشد
 و این مشرکان در خلق جوہر و تدبیر امور عظام بحکیم را شریک میدانند و چون
 خداے تعالیٰ برائے کارے ابرام فرماید بحکیم را قدرت مخالفت ثبات نسب کردہ

ولمذا المصنف فرمایا
 انہ علی باحوال اللہ الغیبیہ
 اقوی قلبا و اقل ضمنا و لهذا
 قال علی کرم اللہ وجہہ و اللہ
 ما قاعدت بابا خیر نبوی و حبیب
 و لکن بقوت و رانیہ و زلفان
 علیا کہ مرادہ و مجد ذوق اللہ

۵۳

الوقت انقطع نقل عن عالم
 اکابر و فقہاء جنم حاصل من
 القدرہ و ما قدر بہا علی اللہ
 یعنی علیہ غیبیہ و ما قدر بہا علی اللہ
 اذا و اطلب علی اعطامات مبلغ
 فی المقام الذی یقول اللہ
 لا سعا و بصرا فادع الہا فو
 جلال اللہ سبحانہ و تعالیٰ

والجید و افاضات ذلک
 بل اللہ قدر علی القرب و
 الصب و السهل و القرب و
 الجید و افاضات ذلک
 الجید و افاضات ذلک
 الجید و افاضات ذلک
 الجید و افاضات ذلک

حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ
 حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ
 حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ
 حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ

چه جائی ایمنه انبوه خدا یان باز بر معاد مبتدئ هم کنعانی گنند مگر در هر چیز آنها برابر
 خدای گنند حتی که بحیثیتهم یعنی دوست میدارند آنها را کتب الله مانند دوستی که باندا
 باید داشت زیرا که او تعالی را مالذات و بلا معالذ دوست باید داشت و هر چه غیر
 اوست یا بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا بنا بر اینکه بکرده او تعالی
 و سبب حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برنجی از ایشان ارواح مبره
 و ملائکه مویکل را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رزمین و اجبار و علمارا
 بی ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالا استقلال در محبت برابر خدا میسازند
 و الذیض آمنویض و کسانیکه ایمان آورده اند اگر چه بعضی ازین چیزها برای
 خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت اوستی فبند و بند مطیع
 او میدارند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بکه ایشان اشده جباله یعنی
 بسیار سخت تر و حکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالا مساوات
 دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظهور حجت بجهت البیاد در آنها با اندازه حکم
 او تعالی و دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز بر خیر و کمال را مخصوص بذات
 الهی و فایض از جناب او بنده و وسایط را اول سبب میدارند و اگر سبب میدارند
 بکرده او میدارند انبیا و اولیا
 کردن علم ذاتی بر اس غیر خدا پس باطل شد کما خذیه اسمعیلیه خواه یون سمجی
 که ریات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اشده کے دینے سے و نیز ثابت
 شد کہ نیت شرک فی التصرف مگر با استقلال پس باطل شد اسمعیلیه خواه
 یون سمجی که ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواه یون سمجی که اشده
 نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہونا ہے وہم ثابت گردید
 کہ از افعال حق کہ از سجدہ بر اخیر خدا هم شرک لازم نشود و بے آنکہ غیر را معبود

این است
 از حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ
 علم و حبر العباد و مخلوق و
 مدح من دون اللہ سا
 بیفکات از حق تعالیٰ تبارک و تعالیٰ
 ولا تدع من دون اللہ
 لا بیفکات ولا بیفکات فان
 فعلت فانک اذا من الظالمین

۵۶

اد اجزاء الشرط و جواب
 لسوال المقدم کان سا ایلا
 سال عن تبعم عباد توالاد
 وجعل من الظالمین لان
 لا ظالم اعظم من الشرک لان
 العالم ولا تدع من دون اللہ
 من دون اللہ ما لا یفکات
 ان اطعته ولا یفکات
 الذی اعینته فان فعلت
 فبفکات غیر اللہ فانک
 اذا من الظالمین العباد
 لا یفکاتوا و ان الظالمین
 فی غیر موضعها و ان
 ولا تدع من دون اللہ
 ولا یفکات ان جعلت
 و فی الاوسط فلا تدع من دون

از دعا و دعا و حکم کند و شکر که بیاید
 سلام از رسول است و دیگر از نبیا
 در بیاست حال آنکه مخالف معبود
 است سزاخ متقین و عذاب
 و بیخیزند یعنی فرسوده اند که در
 عذابند و خدا و هو خلق است که با
 پروردگار عالم را مانند و نه با
 هم نکرده اند که وی بیگانه از ایشان
 و نیز از امانت صلح و بیخیزند این شیخ
 است و هیچ نیازی در تفسیر سوره قرآن
 از عبد بن مرویت سالت النبی صلی
 علیه و سلم و مثل رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ای الذنب

و عادت این مشرق است که یک لفظ از جاسے گرفته بود اسے یومنون بعض
 الکتاب و یکفر ون بعض از ماعدا اغراض مموده در تفسیر آن لفظ هم محسوفت
 سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه در اینها منی گشت از ایشان
 باید پرسید که لایظهور علی غیبه احد الا من ارقتی من رسول هم آیه قرآنی
 است یا نه اگر است این استثناء بذهب اسمعید چگونه درست شود و اضحیاء و کرایمان
 صحیح کتاب متقن تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبدالعسزیر در تفسیر
 عزیز می نوشته غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب
 باشد نه حاضر تا مشاهده و وجدان در یافت شود و اسباب و علامات آن
 نیز در عقل و فکر نیاید تا بیدار بته و استدللال دریافت شود و این غیب مختلف
 می باشد پیش گورما در ز ادعالم الوان غیب است و عالم اصوات و نباتات
 و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتگان اگر سنگی و سنگی
 غیب است و در زنج و بیشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه
 نسبت به مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
 کونیه و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات
 او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانمانند فلا
 یظهر علی غیبه احد الا یمنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و یکس را بوجهی
 که رفع تلبیس استتاه و خطا بکلی در ان اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
 اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب آن گفت
 الی آخر ما قال صاحب کشف بنا بر مذہب اعترال خود در تحت این آیه نوشته
 و في هذا ابطال الکوامات لان الذین یضاف الیهم وان كانوا اولیاء
 مرتضین فلیسوا برسل الا لکن باوجود ادعاسے دانشندی این حرف

عند الله الکبر قال ان جعل
 و نزلت هذا لا یفصل بجا
 لقول رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و الذین لا
 یتعاون مع الله و الذین لا
 یسئلون فی شئ لا یجیبون و
 ای لا یجیبون غیر الله فلا
 علی قاری در مرآه
 ان تدعوا ای یجعل الله
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون

پس لفظ غیر از جود کدام لفظ
 کما یارس و یجیب و یجیب
 ما جری که برین قدر نام
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون
 ان تدعوا الله فلا یجیبون

از و بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تمییز و
 اشتباه و یکی در آن حاصل باشد از غیر رسولان میکنند نفی اطلاع بر غیب مطلقا
 چه جائی آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشته که اظهار شخص بر غیب
 چیزه و دیگر اظهار غیب بر شخص چیزه دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
 و او یبارا اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان حیاتیه و
 واقع است الا در هم در مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که صحرایا حفظه قید
 اصالت است یعنی بالا اهالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیا را اطلاع
 بر غیب بطریق وراثت و تبیت حاصل میشود و اضافیه و بعضی از قدامت خیرین
 اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
 سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلط است زیرا که اول طبع کلام بر
 لوح محفوظ است مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مودی نیست که پیغمبر
 را بود و باشد بجز از اخبار صحیح اختصاص این امر حضرت اسرافیل است و ایشان
 رسول نیستند و دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
 است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود و گویند که نقوش لوح
 باشد یا به مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر معنایین سهیه
 در آن کتاب میشود و دیدن نقوش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
 پس دیدن و ندیدن برابر است بیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ مطالعه و دیدن
 نقوش هم از بعضی اولیا را الله تعالی منقول است پس اختصاص در صحرای صحیح
 نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته لغیب مبادی و لواحق قضا به لا یطلع
 علیه ثلاث مقرب لابی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالى
 علی بعض اجبائه لوحه علیه و خرج ذلك عن الغیب المطلق و ما در غیبا

این کلام در موردی است که در اول کتاب
 در بیان تفهیم پیش از آنکه در بیان
 به واسطه استکلام نمودن و افشا
 این کلام در موردی است که در اول کتاب
 در بیان تفهیم پیش از آنکه در بیان
 به واسطه استکلام نمودن و افشا

رسول الله قال
 ما من احد الا وله
 نصيب من علمي
 ما لا يبغى الا
 ما لا يشاء
 ما لا يريد الا
 ما لا يوافق
 ما لا يرضى
 ما لا يحسن
 ما لا يوفق
 ما لا يهدي
 ما لا يخلص
 ما لا ينجي
 ما لا يفرج
 ما لا يسهل
 ما لا يسرع
 ما لا ييسر
 ما لا يوفق
 ما لا يهدي
 ما لا يخلص
 ما لا ينجي
 ما لا يفرج
 ما لا يسهل
 ما لا يسرع
 ما لا ييسر

ما من احد الا وله نصيب من علمي ما لا يبغى الا ما لا يشاء ما لا يريد الا ما لا يوافق ما لا يرضى ما لا يحسن ما لا يوفق ما لا يهدي ما لا يخلص ما لا ينجي ما لا يفرج ما لا يسهل ما لا يسرع ما لا ييسر

اضافی و ذلك اذا اتصور الريح القدسية وازداد نورينها واشترافها
 بالاهراض من غلظة عالم الحس وبتجلية ذات القلب عن صدام الطبيعة و
 السرطانية على العلم والعمل وفضائل الانوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط
 وفضياء قلبه فتنعكس فيه النور على النسمة في الوجود المحفوظ ويطلع على المنبسط
 ويتصرف في اجسام العالم السفلي على حيد هذا الفياض الاقدس بمعرفته
 التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى وبعد از ايراد آيات شروع نمود و ذكر
 احاديث اول ازان حديث قالت احداهن و فينا بنى يعلم ما في غد فقال
 دعى هذه وقولى بالذى كنت تقولين جائس تامل است که در بخديت صرف
 حکم ترک کردن آن قول است و بسرخ رسول شد علی الله علیه وسلم که فرموده و در
 امر تجدید ایمان و توبه بیکه و شغلیکه بودند ازان هم منع فرموده پس آوردن این حدیث
 بیفایده است دوم از عاقله من اخبر الله الخ قطع نظرا از تفصیل علم که از تفسیر
 عزیزى و غیره نقل کرده ایم در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
 بجای است حدیث سیوم والله لا ادرى وانا رسول الله ما يفعل بى و لا
 بكم در خانه اربعین احاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث شکل موجود
 الحملى که علامه انواع کلام در معنی آن کرده باشد در مقام استدلال از کمال انشلال
 است آیات حکمات و احادیث بنیات بکثرت بر خلاف آنچه دعوى در شرح آن
 نوشته مناف و صریح موجود و لیسوف اعطيت ربك فتوصنى عسوان بیعتك
 ربك مقاما محموده الی غیر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر عن امس
 رضى الله عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اول الناس
 خروجا اذا بعثوا وانا خيبرهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ايتسوا واولوا
 الحمد بومئذ بى وانا اكرم ولد ادم على ربي و لا فخر اخر جبر الترمذى

حاشیه در بالا: این حدیث در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است

حاشیه در چپ: این حدیث در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است

حاشیه در چپ: این حدیث در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است

حاشیه در پایین: این حدیث در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است و در بعضی نسخها در حدیث دیگر آمده است

عن ابن عمر بن العاص قال قال الله تعالى يا جبرئيل اذهب الى محمد فقل له
 انما سنزيتك في امتك ولا نسوءك وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا تمس النار مسلما راآنى او راى من راى من اخرج به
 الترمذى عن ابى سعيد الحسن والحسين سيدات جناب اهل الجنة اخرج به
 الترمذى عن جابر لا يدخل النار احد من بايع تحت الشجرة اخرج به مسلم
 وابوداؤد والترمذى وحديث عشرة مبعوثه مشهورست الغرض انك استقصاء
 اين قسم احاديث از صحاح نواده آيد كتاب مرتب گردد و خواجه در شرح شفا نوشته
 و اما ما ورد انه صلى الله عليه وسلم علم علم الاولين والاخرين فلعله
 كان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئيل له حاله انك عدم افاده اوله دعائيش
 واضح گرديد باز بر سر اصل سخن ميردم كه شرك في العلم موافق تصحيح كبر او نيست گر
 ثابت كردن علم ذاتى برائى غير خدا و آنچه دعوى تعميم نموده از سبب يك دليل ثابت نموده
 آيات علم غيب نقل کرده بتلويل لا طائل بر داخته و حاشش نيز معلوم گردیده كه غيب
 منافى خاص بخدا نيست بلكه خاص غيب مطلق است و اظهار رسول مرتضى بر انهم واقع
 پس آنچه گفته كه بچاره كى راه سے شرك ثابت بوتامه كه او تكوا ايسا سمجها كه دور
 نزديك سے برابر سن ليتمين سختى است محض غلط و محض مخفى ليتم شنيدين از
 دور و نزديك برابر خاص كار خداست ديگر انرا اين چنين فچيدن شرك است
 حال انكه شنيدين خدا از دور و نزديك برابر اصلا منى ندارد چه او تعالى را باهم
 اشتيا و اكنه نسبت واحد است و تفسير کرده اند جمهور كه مراد از قرب كه واقع
 است هم قرب مكانى نيست در تحفه اثنا عشرية نوشته عقده بست و يك بنده را
 اتصال مكانى و قرب جسمانى با حضرت حق منصوريت فرميد در انجا منصوريت
 به ربه و منزلت و رضامندى و خوشنودى است و بسن من است نه باهل

عن ابى امامة بن محمد قال قال
 رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من اعطى لحياته و اعطى
 عقله و اعطى مبعوثه من
 ابوداؤد و عن ابى جابر
 قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم الا اخصب
 نبتا للناس قيل نعم قال
 الله صلى الله عليه وسلم
 قال ابان بن عثمان
 قال قال رسول الله
 بائنه فاعطوا الحدبت بر واه
 بالله فاعطوا الحدبت بر واه
 النساءى و غير ذل و ان
 بن استفاد بالله اعان
 طلب غيركم و فاعطوا
 فاعطوا بالصلوات ان
 الله تعالى الخ و عن ابى
 قال قال رسول الله
 عليه وسلم من حج
 فله برقت و لم يفتق رجح

فاعطوا بالصلوات ان
 الله تعالى الخ و عن ابى
 قال قال رسول الله
 عليه وسلم من حج
 فله برقت و لم يفتق رجح

سکون و لذت استحق علی الغرض
 ایشان بیکلام از حدیثی است که در
 از فضیلت از قنای متذکره و آنچه در
 صاحب سابقانقول شده و از آنچه در
 حدیثی است که این الفاظ در آنست

سنت انتهی پس غیر تصور رانخاص نمیدن کا عقل نیست و در یافت نمودن ارواح
 کاملان از برنج بخوبی ثابت شاه عبید العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح
 را قریب بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
 بصری است که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتوان دید انتهی و چند
 عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود
 است صلوا علی فان صلواتکم تبلغ حيث کنتم کما حیث کنتم افاده باین معنی
 میکند که تبلیغیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضي
 و ذلك ان النفوس الذکية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية
 عرجت و اتصلت بالملء الاعلی و لم یبق لها حجاب فترى الكل کالمشاهد
 بنفسها او باخبار الملک فیہ ستر یطلع علیه من تیسر له ذلك و نیز آنچه
 در حدیث صحیح واروشده فانه اذا قال ذلك اصاب کل عبد صالح فی السماء
 و الارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهرگر دیدن خود بالله من هذه
 الوسوس الحاصل باقتاد و ادراک و استماع ارواح مدعالم برنج کلام اجبارا
 از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و ادغام و اعلام خدا سے عز و جل در
 شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا همچنان در فصل سیوم که در شرک فی التصرّف
 وضع نموده ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من سبک عن شئی و هو بحیر
 و لا یحبار علیه الخ و آیه کریمه قل لا اسئلكم خیرا و لا ارضئکم الخ و آیه کریمه
 و لعیدون من دون الله مالا یملک لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون
 الله مالا یفعلک و لا یضرک الخ و آیه کریمه قل ادعوا للذین ترعون من
 دون الله لا یملکون مثقال ذر الخ ازین آیات که ثابت هیچ نوع ثابت
 نیست و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون نهجه

عنا بن عباس قال قال کنت
 خلف رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یوما فقال یا غلام
 احفظ الله یحفظک تجب
 بجاهک و اذا سئلت
 فاسئل الله و اذا سئفت
 فاستعن بالله الحدیث

۹۳

من سبک عن شئی و هو بحیر
 و لا یحبار علیه الخ و آیه کریمه
 قل لا اسئلكم خیرا و لا ارضئکم الخ
 و آیه کریمه و لعیدون من دون الله
 مالا یملک لهم الخ و آیه کریمه
 لا تدع من دون الله مالا یفعلک
 و لا یضرک الخ و آیه کریمه قل
 ادعوا للذین ترعون من دون الله
 لا یملکون مثقال ذر الخ ازین آیات
 که ثابت هیچ نوع ثابت نیست
 و دعوی که در اول کتاب نموده
 و شمار کرده کارها و گفته خواه
 یون نهجه

اینکه در سبب و علل آن
 کلام طولانی لا طائل بناک عداوت
 دار و بر خطاب و ملا و در
 دست خدا و از انبیا و اولیا
 کرام عمل نموده حالا که نودم
 اقول این حدیث را که مقتضای آنست
 باب توجیه آنکه مقتضای آنست

و دعا ج نیا در شرح توکل آورده
 که مشکوٰۃ کا باب التوکل میں لکھا ہے
 هذا من صفات الاولیاء
 المؤمنین من اسباب التوکل
 دعوا القہما الذین لا یلتفتون
 الی شیئی من علاہ قہما و تالی
 و رجع الخواص لا یبلغنا غیرہم
 فی العوام فی نفس لہم فی
 فی الاموال و المعایجات و من لہ
 الفدا و المعایجات و من لہ
 علی الیاء یبتذل الفخ من لہ
 و الیاء و کان من جہلہم یخص
 لہ فی الذمۃ و الدعاء الا انہ
 ان الصدیق من لہ تصدیق
 علیہ سالہ لہ منکر علیہ من لہ
 اللہ صلی اللہ علیہ و سلم
 علما یابغینہ و صیرلہ و

کر ان کا سون کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
 کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
 کر دیم کہ محمد و رخصت بالاستقلال بہت و بس عادتہ آن عبارات بغایرہ
 بہت بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استغثت فاستغث
 باللہ و خود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل و الصبر میں لکھا ہے آرد و حدیث
 باب توکل در باب شرک نجب کا رست و تخصیص سوال و استغاثت در حدیث با نبیا
 و اولیا عالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم کجلی و اذ شعبۃ فمن
 اشبع قلبہ الشب کلما لہ بیان اللہ بای و اذ اھلکھ و من توکل علی اللہ کفاه
 المشعب ابن جراتے ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و شد
 شرک بہت ایا شرک مقابل توکل بہت حدیث سیوم لیسال احدکم حاجۃ کلما حتی
 بسالہ ملجا و حتی لیسال شیع نعالہ اذا انقطع باسبوح عنی علقہ نزار و حدیث چہارم
 لما نزلت و انذر عشیرتک الا قریبین دعا البنی صلی اللہ علیہ و سلم قوا بتہ
 فعدو فی فقال یا بنی کعبا نقذوا انفسکم من الناس فانی لا املك لکم
 من اللہ شیئا و لا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
 من النار لیجینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا و در بیان
 این حدیث عجیب بر آستے نمود کہ فانی لا املك لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنک
 من اللہ شیئا ارترجہ بنو دین نہیں کام آئیگا تمہارے اللہ کے بیان کیجے عدم
 مناسبت ترجمہ باللفظ حدیث پر ظاہر بہت و اعتقاد نیامد ان آنحضرت صلی اللہ علیہ
 و سلم بجا رکے از اہل قرابت پیش خدا کاربوس نیست و در تفسیر عزیزی وایت
 آوردہ بہت کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم اذل من اشفع من امتی اھل
 بیعتی غم ہوھا شمر فذلا قرب فالقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

۶۴
 لہ ما اتاہ رجل بمنزلتہ لکما
 من الذہب قال لا املك
 غیرہ و تفسیرہ بحبب لوزہا بہ
 عقرب و قال فیہ مراد انہ
 و تفسیر عجیبہ سی لغت شیخ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ

و انکانت محمودۃ فی الجملۃ
 الخ و سوال و استغاثت کہ از
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ
 کہ زانہ استخار تعان بغیرہ

اني احرم ما بين لابتي الدينية
 ان يعقل عفاها او يقتل
 سيد هاروا او يفتل
 ابي سعيد بن ابي بصير
 الله عليه وسلم قال اني ابدا
 من مكة فيجعلها حراما واني
 حرمت المدينة للهديث وعن

اسائل من سال الكهان اجيران الملاكمة تنزل في العنان فتذكو الامر قد
 قضى في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
 عما ما تركذبة يعني ان الامرا اذا تقرروا في الملوك الاعلى يتوشح سفار شحا
 على الملاكمة السافلة التي استعدت للامام فربما اخذ منهم بعض اذكاء
 الجن ثم تليق الكهان منهم بحسب مناسبات جيلية وكسبية فلا تشك ان
 النهي ليس معتادا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
 والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير واما من اشبهما الكبر من
 نعمهما ما الا نوء والنجوم فلا يعبدان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
 انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لانه في الحقيقة القبة وانما توارثا لسلف
 الصالح ترك الاشتغال به وضم الشكليات وعدم القول بتلك التاشير
 لا العقول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبدنيات الاولية كاختلاف
 الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
 المدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذا على حرارة الزئبقيل وبرودة
 الكافور ولا يعبدان يكون تاثيرها على وجعين وجبريشدا الطبايع فكما
 ان لكل نوع طبايح مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة فيما
 يمتسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايح و
 خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جام ذلك الكوكب في محل طبيعي
 فوته في الارض الاتعلم ان المرأة انما اخقت بعبادات النساء واخذت
 بشئ يرجع الى طبيعتها وان خفي ادمراكها والرجل انما اختن بالحرارة والجمورية
 ونحوه المعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمزج بالان
 انتر في هذه الطبايح الخفية وثانيها وجه يشبه قوة روحانية مركبة

ان يعقل عفاها او يقتل
 سيد هاروا او يفتل
 ابي سعيد بن ابي بصير
 الله عليه وسلم قال اني ابدا
 من مكة فيجعلها حراما واني
 حرمت المدينة للهديث وعن

اني احرم ما بين لابتي الدينية
 ان يعقل عفاها او يقتل
 سيد هاروا او يفتل
 ابي سعيد بن ابي بصير
 الله عليه وسلم قال اني ابدا
 من مكة فيجعلها حراما واني
 حرمت المدينة للهديث وعن

اني احرم ما بين لابتي الدينية
 ان يعقل عفاها او يقتل
 سيد هاروا او يفتل
 ابي سعيد بن ابي بصير
 الله عليه وسلم قال اني ابدا
 من مكة فيجعلها حراما واني
 حرمت المدينة للهديث وعن

شبهه اربع

در بیان کلام باشد معتبر است بنابر
که اشغال نماز دستاره و کینه هم
در کفر و تشریح است عبید و غیره
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می

امست که در اولاد حضرت امیر است
ماذ و یکی در دیگر است راد می آن
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می

و مثل قوله لا تقولوا ما شاء الله وشئت اولاته فصر منه التسوية فيخص بكن
حاله كذلك وليقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذى علمه فيه النبى
صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى لمخصا خود و در همان تنویر الایمان
در حدیث اسید هو الله نوشته که لفظ سید و معنی دار و یکی آنکه خود مالک و مختار
بود و محکوم کسی نباشد خود هر چه خواهد کند با معنی سوا خدا یا تعالی دیگر ریاسید گفتن
روایت دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد این معنی دیگر از گفتن درست
است و با معنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم ریاسید عالم گفتن و دانستن ضرورت است
مختصا بر سید این قاعده خاص بر آنکه تطبیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام سهادی بنا بر این سخن برکنده چه هرگاه مقرر شد که بعد
اراده معنی از معانی حکم بتبدل میشود پس بچسب این قاعده مخصوص شد سید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشود که نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا بشود که گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش
بر آمده بین آنکه موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مؤمن عبادت رسول مراد
مخواید داشت و گمان بد کردن با آنکه بعضی النظم و اردو معنی هم نیست اگر بگویند
که لفظ عبد در عبادت معنی دیگر نیاید معنی غلط است عبد الدریم و عبد الدینار
و عبد العباد را حدیث موجود است بجز از همین بیان او اکثر بیانات او باطل
میگرد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابل اصول
نجدیه فانی بجز از او اندک شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علماء حریم
بودند عقیده مندیم هر که زمان محبت آن مرحوم یافته سعادت تلمذ و اجازت او
نموده اند و رساننده و مآثر سانس برسائل شیخ مرحوم اتحاق هم میکنند ساله و در
خامین این سده بیست و سه ساله است این تشبیه را حاصل اطلاق الفاعل شتر که

در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می

در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می
در عقوبات و توبه و اراد باغاس می

عبارت است از جهان ستم که با شما در
 نفس انسان است که با شما در
 عبادت است از جانب ستم که با شما در
 عبادت است از جانب ستم که با شما در

بای در جلوه گرفته صید و لها به جاذبه محبت بکند و هزاران هزار عاشق من ازلی
 دیوانه واران چه توقع منفعت و استفاده کمالی از دست بجا ذبح کند او دیده
 می آیند و بر آستانه او سجده می کنند و مشتاق بعد از جمال او بند این مرتبه از آن
 مراتب است که یکس را از بشر نداده اند مگر بطریق این محبوبیت قبول بر حق از ادا کیا
 است را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و سجود و غلایق و محبوب و لها گشته اند مثل
 حضرت عوثه الاظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتی الله تعالی
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تعلیل موجود از آنجا رؤف و رحیم و مومن و مبین و عزیز و
 سخی و طبر و عظیم و شکور و قهید و مؤثر و امثال آن و سوا اسمای که انتی الله تعالی آنحضرت را مسلم
 سی فرموده است اتماف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر تعلیل و ماوه افزاء و تفریط با که باعث
 گردیده برین بزیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ آن که شکرک باید دانست که
 لفظ آن بخشنه عبودیت و غالب در عرفی شرع اطلاق آن بر عبودیت است و بخشنه موجب وجوب
 لغات و در تفسیر کبیر در سورة فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سوا عبید بحق او باطل
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مآله المسائل و تفسیر رحمانی نوشته
 الاله اسم لذات المعبود و عنوان لوجه حقیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوصف
 به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده همیشه قال
 الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما الایلیق به بالموجد
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک یک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیه خواه
 در الوهیه بخشنه استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیه برحق و جوبت وجود
 مثل مجوس و صاحب مآله سائلی که تزیید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

باید در جلوه گرفته صید و لها به جاذبه محبت بکند و هزاران هزار عاشق من ازلی
 دیوانه واران چه توقع منفعت و استفاده کمالی از دست بجا ذبح کند او دیده
 می آیند و بر آستانه او سجده می کنند و مشتاق بعد از جمال او بند این مرتبه از آن
 مراتب است که یکس را از بشر نداده اند مگر بطریق این محبوبیت قبول بر حق از ادا کیا
 است را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و سجود و غلایق و محبوب و لها گشته اند مثل
 حضرت عوثه الاظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتی الله تعالی
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تعلیل موجود از آنجا رؤف و رحیم و مومن و مبین و عزیز و
 سخی و طبر و عظیم و شکور و قهید و مؤثر و امثال آن و سوا اسمای که انتی الله تعالی آنحضرت را مسلم
 سی فرموده است اتماف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر تعلیل و ماوه افزاء و تفریط با که باعث
 گردیده برین بزیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ آن که شکرک باید دانست که
 لفظ آن بخشنه عبودیت و غالب در عرفی شرع اطلاق آن بر عبودیت است و بخشنه موجب وجوب
 لغات و در تفسیر کبیر در سورة فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سوا عبید بحق او باطل
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مآله المسائل و تفسیر رحمانی نوشته
 الاله اسم لذات المعبود و عنوان لوجه حقیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوصف
 به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده همیشه قال
 الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما الایلیق به بالموجد
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک یک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیه خواه
 در الوهیه بخشنه استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیه برحق و جوبت وجود
 مثل مجوس و صاحب مآله سائلی که تزیید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

باید در جلوه گرفته صید و لها به جاذبه محبت بکند و هزاران هزار عاشق من ازلی
 دیوانه واران چه توقع منفعت و استفاده کمالی از دست بجا ذبح کند او دیده
 می آیند و بر آستانه او سجده می کنند و مشتاق بعد از جمال او بند این مرتبه از آن
 مراتب است که یکس را از بشر نداده اند مگر بطریق این محبوبیت قبول بر حق از ادا کیا
 است را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و سجود و غلایق و محبوب و لها گشته اند مثل
 حضرت عوثه الاظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتی الله تعالی
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تعلیل موجود از آنجا رؤف و رحیم و مومن و مبین و عزیز و
 سخی و طبر و عظیم و شکور و قهید و مؤثر و امثال آن و سوا اسمای که انتی الله تعالی آنحضرت را مسلم
 سی فرموده است اتماف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر تعلیل و ماوه افزاء و تفریط با که باعث
 گردیده برین بزیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ آن که شکرک باید دانست که
 لفظ آن بخشنه عبودیت و غالب در عرفی شرع اطلاق آن بر عبودیت است و بخشنه موجب وجوب
 لغات و در تفسیر کبیر در سورة فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سوا عبید بحق او باطل
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مآله المسائل و تفسیر رحمانی نوشته
 الاله اسم لذات المعبود و عنوان لوجه حقیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوصف
 به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده همیشه قال
 الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما الایلیق به بالموجد
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک یک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیه خواه
 در الوهیه بخشنه استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیه برحق و جوبت وجود
 مثل مجوس و صاحب مآله سائلی که تزیید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

باید در جلوه گرفته صید و لها به جاذبه محبت بکند و هزاران هزار عاشق من ازلی
 دیوانه واران چه توقع منفعت و استفاده کمالی از دست بجا ذبح کند او دیده
 می آیند و بر آستانه او سجده می کنند و مشتاق بعد از جمال او بند این مرتبه از آن
 مراتب است که یکس را از بشر نداده اند مگر بطریق این محبوبیت قبول بر حق از ادا کیا
 است را شمه از آن محبوبیت نصیب شده و سجود و غلایق و محبوب و لها گشته اند مثل
 حضرت عوثه الاظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انتی الله تعالی
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تعلیل موجود از آنجا رؤف و رحیم و مومن و مبین و عزیز و
 سخی و طبر و عظیم و شکور و قهید و مؤثر و امثال آن و سوا اسمای که انتی الله تعالی آنحضرت را مسلم
 سی فرموده است اتماف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر تعلیل و ماوه افزاء و تفریط با که باعث
 گردیده برین بزیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ آن که شکرک باید دانست که
 لفظ آن بخشنه عبودیت و غالب در عرفی شرع اطلاق آن بر عبودیت است و بخشنه موجب وجوب
 لغات و در تفسیر کبیر در سورة فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سوا عبید بحق او باطل
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مآله المسائل و تفسیر رحمانی نوشته
 الاله اسم لذات المعبود و عنوان لوجه حقیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوصف
 به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده همیشه قال
 الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما الایلیق به بالموجد
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک یک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیه خواه
 در الوهیه بخشنه استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیه برحق و جوبت وجود
 مثل مجوس و صاحب مآله سائلی که تزیید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

در میان شیعیان و اهل سنت که در این کتاب مذکور است
 در بیان کفر و شرک و اقسام آن و در بیان اقسام شرک
 و در بیان اقسام شرک غیر منفور که سزای او مخلوق باشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد

غیر منفور که سزای آن محدود قرار داده اند خود تصریح نمودند که چیست و نه عند
 التقرض بیان کردند مرفه بین قدر ظاهر ساختند که این شرک سوا اقسام اربعه یعنی
 شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العباده و شرک فی العادات است که این
 اقسام اقسام شرک غیر منفور که سزای او مخلوق باشد هستند که آن شرک مقابل توحید
 و تقیید یانست مولوی سلیمان و مولوی عبدالمجید در همین بحث از مولوی یار و علی
 ماکپوری تلخیص مولانا بکر العلوم قدس سره طرز و مجموع شده بودند و شرکان عرب
 اصنام خود را یعنی معبود و اعتقاد می کردند و همین بود شرکشان و مکر توحید بودند
 یعنی یک بودن الا اعتقاد داشتند و از کلمه طیبه لا اله الا الله تحت تبری می نمودند
 و گفتند اجعل الالهة الما واحدا من هذا الشیء عجاب و انطلق للملاء منهم
 ان امشوا واصبروا علی الصلکم ان هذا مبین یواد اگر اصنام خود را الا اعتقاد
 میکردند انکار از کلمه طیبه و استعجاب از آن چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه
 و الکلمه واحد تعجب بر امیکر دند و تفسیر عزیزی هم نوشته ابن الجوزی در
 التذکره ابن ابی حاتم و ابوالشیخ روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل
 شد کافران که این را شنیده خیلی تعجب کردند و گفتند که کیف یسمع الناس
 الله واحد وان محمدا یقول الکلمه واحد فلیاتنا بایة ان کان من الصادقین
 و کلام شاه ولی الله نقل نمودیم در آن نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن سنگها را
 بذاتها خود معبود و انگاشتند و هم در مناظره قرآن نوشته این جواب مسوق است
 برای قومیکه اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی الغرض از بودن مشرکین عرب
 معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن آن پیام همین کلام و دانستنشان بتان را
 برابر خدا در الوهیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پرانند
 این و ما بیان کوچک ابدالان شرکان همه را بر طاق نسبان گذاشته در وادی

در بیان کفر و شرک و اقسام آن و در بیان اقسام شرک
 و در بیان اقسام شرک غیر منفور که سزای او مخلوق باشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد

در بیان کفر و شرک و اقسام آن و در بیان اقسام شرک
 و در بیان اقسام شرک غیر منفور که سزای او مخلوق باشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد

در بیان کفر و شرک و اقسام آن و در بیان اقسام شرک
 و در بیان اقسام شرک غیر منفور که سزای او مخلوق باشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد
 و در بیان اقسام شرک منفور که سزای او مخلوق نباشد

سبب تقویٰ ایمان تقویٰ با سزا
 تبتعدوا عن الذنوب و تقویوا الله
 بیان کان تقویٰ کے ویکرے اور ان کو تقویٰ
 تقویٰ کا بیان خدا حاصل ہے
 تقویٰ کا بیان خدا حاصل ہے
 تقویٰ کا بیان خدا حاصل ہے

بہلج بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب پناہ چہ چیز سے ازان گذشت و مناشی
 فسا و چند امور مذہبی ایک باوجود دعویٰ توحید معنی کلمہ توحید پیدا شدہ ہیں کہ معنی
 کلمہ بیان کنند مذہبشان رو میگرد و دین باب برابر شرکان اند پناہ
 مذہب مشرکان از کلمہ توحید رو میگرد و پنهان مذہب این گروه شیطان پر شرک
 معتقد الوہیت بتان سوای خدا بوده اند کہ از کلمہ توحید بسبب نفی الوہیت ہم سوای
 یکی مذہب مشرکان رو گردید بخدی بیان میگویند کہ مشرکان معتقد الوہیت بتان
 بنوده اند پس کلمہ توحید کہ رو مذہب مشرکان میکند رو دعویٰ این بدعتیان ہم
 میکند لفظ الہ را در تمام تقویۃ الایمان یعنی شرعی ترجمہ بنوده جا سے بیج جای آید
 نوشته داد در آیہ وما اسما الا لعیبہ والما واحدا لا الہ الا هو سبحانہ
 عما یشرکون الہ را یعنی مالک ترجمہ بنوده و در حدیث قدسی اعلیٰوا انہ لا الہ
 غیموی بل فقط حاکم ترجمہ بنود و میں طور سیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیامده
 کہ بخدی بت بر ہم بشد دوم اینکه در آیاتیکہ افعال و اقوال شرکین منضم بعبادت
 مذکور بحدیث عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچہ در ذیل
 آیہ والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما تعبدہم الا لیتقوا نالی اباہ
 تر لفظا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو اپنا ساتھی بنے جو کہ یہ جانکر
 کہ اوس کے سبب سے خدا کی ترویجی حاصل ہوتی ہے مگر وہ مشرک ہے او جو ہوتا
 او را شد کا نام شرک معنی آید ایک کسی تکہ گرفتند غیر خدا را و بیا و گفتند کہ عبادت
 ہی سنیم او نمان را اگر بائی ایک نہ یک کردا شد ما را سو خدا تحقیق اللہ حکم
 خواہ کرد و در میان شان در چیزیکہ اختلاف میکنند در ان تحقیق اللہ بابت
 میکنند کسی را کہ در دنگو و ناشکرت از آئینہ گریہ بر بر فریشتو ز ظاہر کہ کعبہ بر
 اجماع فرادید و عبادت شان بر ان تریکی خداست ولیقربا سعلق بہ تعبد

انما اولیٰ
 الذین یقربون
 الی اللہ
 والذین آمنوا
 بالغیب
 والذین امنوا
 بالغیب
 والذین امنوا
 بالغیب

کتاب و کفر و بیعت
 در شان ایشان است آری
 کہ ہر جا لفظ من دون اللہ
 نودہ قرار دادہ کہ مشرکین
 بیان با بار خدا بندہ
 ہر جا لفظ من دون اللہ
 نودہ قرار دادہ کہ مشرکین
 بیان با بار خدا بندہ
 ہر جا لفظ من دون اللہ
 نودہ قرار دادہ کہ مشرکین
 بیان با بار خدا بندہ

اللہ من دونی ولا نصیب
 اللہ من دونی ولا نصیب

من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون
 من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون
 من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون

ساش وسعاد شمارا اصلاح كذا انتهى ومن الناس من يتخذ في جماعتهم شبهة
 برأيه ويغيره ان راه كمال خدات درآمده واز بعد آدست برآمده من دون الله
 يعني سواي خدا كه منم حقيقي وحبوب بالذات غير از دور عالم نيت اندا دايمن
 بتايان خدا مال كنه اينقدر وطلائي ظاهره منع يكندند از انكه غير او برابر او باشد
 اگر چه يك كس باشد چه جاي اينها نباشد و خدايان انهي با بجهل خطاي صاحب تقوية الايمان
 درين خصوصي بجهل طريق ثابت اول كه مخالفت تقاسير دوم آنكه بين ضمنون در و كبر
 آيات كشره في نظر من دون وجود اله مع الله بل هم قوم بعيدون فبالوا
 الامتنان خير امر هو فاضربوا لك الاحد لا سيوم انك تقرب اليه اخيره و امثال
 او غلطي تقوية الايمان ثابت ميشود چه لفظ من دون و اندا او هر دو موجود و اگر مراد
 بن دون استدان باشد كه مدعي نوشته تا تعارض منسوخ و تهاققت صحيح لازم مي آيد
 سبحانه و تعالي عما يصفون و يرا از اغلاط كلي بجهل يا اينكه محبوبيت و شفاعت نخواست
 بندگان و تفويض امور و تدبير و تصرف بايشان كه با اتفاق شرايع ثابت بشركين
 بنحال آن امور از راه غلط فهمي آن اشخاص را الا اعتقاد نمودند و در الوهيت
 برابر خداست فتنند و تفهيدند كه اين امور موجب الوهيت نيستند بجهل يا از اصل
 آن امور منكر گر و ديده بخالف شرايع خود را لوم و مطعون ساختند شاه ولي هم
 در حجة باله نوشته خلف من بعد هم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشموا
 فحملوا الالفاظ المستعملة المشبهة على غير محملها كما حملوا الجوبية و الشفاعت
 التي اشتهما الله تعالى في قاطبة البشر افع لحواص البشر على غير محملها
 و كما حملوا صد و مخرق العوائد و الاشرافات على انتقال العلم و التسخير
 الاقصيان الى هذا الذي يرى فيه و الحق ان ذلك كله يرجع الى قوى
 فاسوتية او روحانية تعدل لنزول التدبير الالهي على وجه وليس من

حال الغافل فيها يرجع الى
 الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون
 من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون

دعاء المقرين بن الناس
 فقلوا ذلك تصرفا منهم
 كصرف الملوك قبا سالفنا
 على الشاهد و بين تمام بكر
 كرم نرجه بنده بايكه سنج
 نود و هو هذا و بعد من
 است كبردار وجود و عدم
 بنظير ان كرم وجود و عدم
 و عوارض كرم وجود و عدم
 ان بنظير وجود و عدم من

من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون
 من الامور العظام من صرح الى
 تدبر اهل الارض فيها دون

انحال صحه و طواف و غیره از این جهت است که در این امور شرک باطل است و در این امور شرک باطل است و در این امور شرک باطل است

اعمال اعتبار سے نثار و یعنی او اکثره این افعال بے اعتقاد و اقرار موجودیت
 علی بذالقیاس لکن شرک اعتقاد شرکت است در الوهیت و اقرار شرط است و بعد
 و طواف و نذر و قرآن و غیره از فروع و عوارض کبلی این شرک موجود و
 بے اعتقاد الوهیت این اعمال و افعال اعتباری نثار و یعنی مرتکب این افعال
 بے اعتقاد و اقرار شرک نیست مشرکین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اتمام
 رالاه اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و همین بود شرکشان که برائے روآن
 قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجود کل میندستند صرف
 صفت الوهیت ثابت میکردند از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس
 کرده که یک بادشاه خبرگیری بلا و دور دست بے شرک و اعوان کردن نمیتواند
 باین صفت الله را شرکاء و اقرار دادند عزیزی برائے عزت دادند و در برائے
 دوستی گرامن بیوقوف برائی حفظ از دشمنان و غیر ذالک و غلطی شان این
 بود که خاص عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص باشد است عام
 فهمیدند و بعد بهم از راه غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را
 که عام است و مشابیه تصرف خدا در تائیر قدسی یعنی باسباب ظاهری تعلق نثار
 و در خویش و بادشاهان نیافته در و هم اقتادند که این گونه تصرف خاص بحد است
 بلکه اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کنند شرک گردید و فرقه یعنی
 مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابر اند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
 غایب است بر شا بدبچا که شرک واجب الاضرائست حکم شرک بهم برخلاف شرع
 واجب الاجتباب این قرن شیاطین برخلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
 آیات را که لفظ من دون الله در آن یافتند و در را با دون تفسیر نموده چنان
 قرار دادند که مشرکین آن عباد اصنام رالاه اعتقاد میکردند بلکه شرکشان همین

و غیرت چینی است و در این مقام
 و غیرت چینی است و در این مقام
 و غیرت چینی است و در این مقام

هک

فیهما الله کما یتقولون
 اذا لا یفتوا الی ذی الھدی
 سبیل لا یخرج مع اللہ الھما
 لایقولوا اننا لا یخلفون
 انھما انھما انھما انھما
 انھما انھما انھما انھما

ان اکثر ما یؤمنون
 لو کان فیھما العدا لا اللہ
 لکن انما یؤمنون اجعل
 العدا من الافرین صمدین
 ان اکثر ما یؤمنون
 لو کان فیھما العدا لا اللہ
 لکن انما یؤمنون اجعل
 العدا من الافرین صمدین

بشرک میگردد و اگر اعتقاد الوهیت
 باشد از اثبات ساز صفات شرک
 شرعی یا باشد و از بی اثبات شرک
 که با اعتقاد غیب دانی و تصرف
 مخلوق گویند اعتقاد غلا و باطل
 بجز این است شیطان اسلطان
 با شرک شرک بر بجز
 و از آنکه در تصرف و افعال
 بی خبر بنادند علم و تصرف و افعال
 عبادت و افعال عادت باید بود

الملا و منهم ان استوا و اصابوا علی الفکر ان هذا الشیء یواد
 از آنچه ذکر کردیم بجنوبی ثابت که شرعاً معتبر و در توحید و شرک همان صفت الوهیت است
 و بس که آن صفت در غیر ذات واحد حق تعالی یافته نمیشود و بالذات و نه ببطائی
 او تعالی شانه کامل و نه ناقص و همین سببیکه اثبات اثبات شرک کرده که ستارم
 تقسیم صفت خاص است بخلاف ساز صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
 بر علی تفاوت المراتب در ان چیز با شرک عطا فرموده است فجعنا و سمیعنا
 بصیرا و جعلنا من الماء کل شیء حی هو الذی احیاکم علم آدم الالاسماء
 کلاماً تکلم الناس تریدون عرض دنیا و ما نشا و ان الا ان یشاء الله لا
 یکلف الله نفساً الا و سعها اذین آیات محکمات شرک و صفات ذاتیه ثبوتیه
 که عبارت است از حیات و علم و سماع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
 واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان در صفات
 ضافیه و افعالیه که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
 و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیز با مخلوق هر تعلق و دید و صفت
 نشا شرک اسلا و مطلقاً قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
 ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی است یعنی حیاتی که خدا
 تعالی راست آفرینان حیات و قدرتی که خدا تعالی راست آفرینان قدرت و علم و سماع
 و بصر آفرینان که خدا تعالی راست و تصرف آفرینان که خدا تعالی راست برساند و دیگر
 ثابت کردن هم در شرک شدن نمیتواند چه پیش قرآن و سنت ثابت که مشرکین
 اعناده و را این چنین اعتقادند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک
 شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه ما را او بر امریت غیر آنها و آن صفت
 الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرک و صفات ذاتیه هم

که در صفت الوهیت
 ثابت میگردد
 در فعلی اولی که
 عقده نموده در اثبات
 ما ذکر نموده در
 کلام که شرک

است و در ان مقام باید
 در تفصیل با ثبات آن
 و اینجا پیش از آنکه
 اعلام مشایخ بنویسند
 اول اسلام مشرک
 فارز سایر سبب شرک
 صفت الوهیت و افعال
 و افعالیه او شرک
 صفت است شیطان از جمله صفات
 صفات او و بخلاف المفعول
 المفعول اما اول سبب
 صفات در احکام شرک
 اما ذاتی پس با
 مشمول است از شایع

مشمول است از شایع

سپس از غایت جعل است چنانچه اسما و صفات
 اینها به پیشینیان اندر در اسما و صفات
 و در تمام فصل از اول و در
 اینها به پیشینیان لفظاً به زبان
 می آید و در قرآن موجود است
 چنانچه اگر از اسما و صفات سخن
 گوید باید که در اینها به پیشینیان
 لفظاً به زبان می آید و در قرآن
 موجود است چنانچه اگر از اسما و
 صفات سخن گوید باید که در اینها
 به پیشینیان لفظاً به زبان می آید
 و در قرآن موجود است

کلامی که در این فصل که بر این قسم عقد نمودند ذکر نمودند و در این آیات و احادیث
 که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بجدای عزوجل و این بحث دیگر است کلام در
 شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این مفسر معتبر است در شرک و
 نیست محصل آن که هر چند علم غیب خاص خداست و پس پس هر که غیب خاصه خدا را
 بر آن مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
 چه بر بطلاق و مخالفت شرع شرک نیست و عادت است شیطان است که یک لفظ از
 اینجا گرفتیم خیال اطراف و جوانی نبوده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازها
 میکنند همچنان درین بحث هم عمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
 غیب است بجدای عزوجل و در آیه کریمه لا یظهره علی غیبه احدا الا من اراد ان یرفع
 من رسول استثناء هم موجود اگر غیب ما شرک می بود اظهار دیگر بر در امکان
 نداشت چه بجهت درین و اکابر دین تطبیق نموده اند بطریق غیب که غیب خاصه خدا
 غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بجدای عزوجل
 است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت به مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
 یعنی آنچه غائب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
 مثل عالم برزخ و بیشتر و در زنج و سائر آنچه منطلق است بلکوت پس اطلاع
 فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال امینیا یا کل افراد
 نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه محال و در تفسیر و دیگران هم
 تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بجدای است نیست
 و اخبار سمیه بر حضرت اسرافیل ثابت و برای بعضی اولیا امت هم بتواتر مشمول
 نمی بیند در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من از عم
 ان اسراج الانبیاء والاولیاء حاضرة و مناظرة صا رسد شکر

رسول الله صلی الله علیه
 وسلم عن بنت علی
 اتی حنیفا و سبیحا و حنیفا
 فحاج من اعمال الا دی
 الطریق و حنیفا
 فساوی اعمالها التانی
 فتوت فی المسجل لاندن

کدام است علم صلا علی فان
 و حنیفا یعنی جهت کمتر
 آنکه اول دعوی نمود که بر جا
 ماز و ناظر بودن در هر چه
 بدقت باید و این سخن خاص
 بجدای است یعنی مخالفه آنکه
 است غیب مطلق و در آن کلام
 است غیب مطلق و در آن کلام

شکر که در اینها به پیشینیان
 لفظاً به زبان می آید و در قرآن
 موجود است چنانچه اگر از اسما و
 صفات سخن گوید باید که در اینها
 به پیشینیان لفظاً به زبان می آید
 و در قرآن موجود است

تقواعدا للتحريم فيمن من ادب
 الكتاب فمقدوره هو اذ البليغ في اجابة
 والبدع الواجبة امثلة
 الذي استغفرت به بسلام الله
 وادب بسلام رسول الله
 واجب فان حفظنا ان لا نغيب
 الابديك وما لا يتم

او اوسطها او اخرها وورد ايضا من سن في الاسلام سنة حسنة
 فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
 عمل بها فيل ما قالوا ان ما حدث بعد الان من سنة المذكورة لا يتوقع فيما
 اخيرا انتهى خلاصه كيه روي بدعت تجدي وريجا قتل ميكنم وبعد فمذمومة
 في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لروا الدجالين
 المستدين للمحدثين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آجر الزمان دجالون
 كذابون يا تونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
 فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
 الله عليه وسلم وانطبق ما قال علي بن ابي طالب على الوجه الاكمل الا انه
 قانيمه يخبرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكره عند
 سمعهم وسمع آباؤهم لمفوا قاصم ويقولون ما يقولون قال صلعم
 في الجند هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
 فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو ذكروا يحيى بن شرف
 النووي في تذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
 في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهي منقسمة الى حسنة وقيية قال الشيخ الجليل على امامته وحبلا لتمام
 وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
 الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
 ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
 قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

الواجب الا انه في حفظها
 انما في حفظها عن الكتاب
 والسنة من اللغة التي
 تدوين اصول الفقه
 الكلام في الحج والتعا
 وتبين الصحيح من السقيم
 وقد دلت قواعد الشريعة

على ان حفظ الشريعة
 كتابه ولا ياتي في ذلك
 الا بما ذكرناه للبدع
 التي من شأنها ما
 العداية والبيوت
 السجدة والجمعة والرد
 ان هو لا من البدع
 الواجبة والبدع المندوبة
 اسئلة منها اسئلة الجول
 والمدارس في العاصم
 لم يعد في الكلام
 وسما التزاويج والكلام
 في وفائق التذوق
 الجدل ومنها جميع
 الحقائق للاسئلة
 في السائل ان فصل
 بذلك وجه الله تعالى

مع اقتراف كبيرة والبيع مع
 والذين لضروب الاكل
 او يندوا او بالجرم
 دون الوضوء ولا تكليم
 المشرك فيه في نحو الصلوة
 للعلماء او للزيادة على

في اجمع والاصح المحتر
 فانما يتطهرا كذبح الجرم
 فلا يصح عليه وجها
 فانما يتطهرا كذبح الجرم
 فانما يتطهرا كذبح الجرم

وللبدع الكروحة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف والبدعة
 المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
 اللذنين من الماكل والمشارب والملايسن المساكن ولبس الضيامة
 وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع الكروحة
 ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فمابعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا اخر
 كلامه وروى البيهقي باسناد في مناقب الشافعي رح قال المحدثات
 من الامور من بان احدها ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او
 اثر او اجماعا فبذرة البدعة الضالمة والثاني ما احدث من التحدير
 لاختلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
 عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني
 انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا اخر كلام
 الشافعي اتفق عبارة التمديب قال الحافظ ابن حجر في فتح المبين شرح
 الاربعين للامام النووي في شرح حديث عائشة رضي الله عنها قالت
 قال رسول الله صلعم من احدث اى انشاء واخترج من قبل نفسه
 في امرنا اى شائنا الذي نحن عليه وهو ما شرع الله ورسوله صلعم
 واستمر العمل به ومن ثمة جاء في رواية ديستالوا المراد الحكم هذا ما ليس منه
 مما ينافيه او لا يشهد له شئ من قواعد وادلة العامة فهو رد اس
 مردود على قاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاة
 لها فذكره مشروطة بالكلية كذا لقيامه وعدم الاستطالاد من ثم اطلق صلى الله عليه وسلم
 لذيها والافضل بشرطه او كنه عبادته كان او عقدا فلا تنقل المذموم مطلقا على الاصح من خلافه

الصائغ والمناج قبل التكال
 اما ما لا ينافي ذلك بان
 شهد له شئ من ادلة التمسك
 او قواعد فليس يرد على
 قاعله بل هو من يقول عنه
 وذلك كبناء الوطوطا
 السبيل وسائر انواع البس
 التماسه تعمد في التمسك
 يرد على فانه موافق لما

في جميع العلوم ما لنا ففعة
 انشعرت على اختلاف
 فنونا وتقتب من قواعدها
 للمتنوع بيان حكمه

الحسنه منتقذ على نديها وهي
 ما وافق شيئا مما شرع عليه
 من فعله كذا في شرعها
 منها ما هو فروعها كما في
 ابو شامة شيخ المصنف
 الحسن ما ابتدع في ناسا
 ما يفعل على عام في ناسا
 الموافق ليوم مولده صلعه
 من الصدقات والمصروف

وتفسير القرآن والسنة والاصول والاسانيد والمتون وتبني كلام
 العرب لغوه وانظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كما لغوه والمعاني
 والبيان والادوات فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائده يعين
 على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنته رسول صلعه فيكون مأمورا
 به وكنتزيع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه من الحساب وغيره من العلوم
 الالهية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع الياض وتدوينها وتصنيف
 الكتب ومزيد ايضاها وتبينها وغير ذلك مما سرجعه ومنتهاه الى
 الدين بواسطة او بوسائط فان مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
 من ثما استجاز كثير من الصحابة رده كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
 في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
 الصحابة لما اكثر فيهما القتال يوم اليامزة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
 ثم شرح الله صدره ليعقله لان ظهر له انه يرجع الى الدين وان يفسد
 خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
 تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله الحق
 ولم يزل يراجع حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرها وكما وقع
 لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعه لذلك بعد
 ان فعله ليا لى وقال عمر نعمت البدعة هي اى لانها وان حدثت ليس فيها
 رد لما معنى بل موافقت له لان صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشيته لا قرا
 ونزل ذلك بوفاة صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما حدثت وخالف
 كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالمة وما احدثت من اختيار
 ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والمحصل ان البدعة

وانظر الى الزيت والسور
 فان ذلك مع ما فيه من
 الاحسان الى النفس
 بحسبه صلى الله عليه وسلم
 وخطبه وجلالته في قلب
 فاعل ذلك وشكر الله على
 ما من به من ايجاد هوله

٨١

الذي اسلمه رحمة للعالمين
 وان الباع اليه وهو ما
 خالف شيئا من ذلك صريحا
 او التماسا قد ينسب الى ما
 يوجب الخيبر ناسا كراة
 اخرى والى ما يقين انما
 وقته الى اخر ما قاله
 في شرح قوله وفي رواية
 سلم من على ملك عملا

ليس عليه اسم ثابت
 كمنادوا ذنبا بخلاف غيره
 ما من من ثم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم
 لاخذ خالد الواعظ في غزوة
 مؤنة مع عدم اسم به
 وندم على ذلك لانه
 من المصالح العامة وهي

من من الصابة اما في الاما
 فقال بعض ائمتنا لا يجوز
 تطهير غير الائمة الاربعية
 الامام ابي حنيفة
 مالك والامام ابي حنيفة
 والامام احمد بن حنبل
 لان هؤلاء قد عرفت قواعد
 هذا اصعب من استنباطها
 احكامها وان لا يوجد
 هم وخررها وان لا يوجد
 كما علمنا ان لا يوجد
 كما علمنا ان لا يوجد
 كما علمنا ان لا يوجد

لا توقف على امر بها بخصوصها وكذلك يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
 خاص او عام لانه عليه امر الشرح بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
 وسلم بلا لا على صلواته ركعتين كلما توضع مع انه لم يأخذ عند صلى
 الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بطلاق الصلوة وقال في شرح
 قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصلية ان يطلق النهي
 يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخرج محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
 للفساد وقال في شرح حديث ابي حنيفة العرياض رضى وعطنا رسول الله صلعم
 موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
 كما نصا موعظة مودع فاوصنا قال او ميكم تقوى الله والسمع والطاعة
 وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
 والترض والافضل لا يصح ولايته وتطهير من بنى لله مسجدا ولو كسخص
 قطاعة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
 تخل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايتما
 لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
 اثاره الفتنة التي لاداء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
 ذلك بقوله وانه من يعيش منكم فيسرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
 وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فخر عثمان فعلى
 فخر بنى الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء وعن بعضهم اولى
 بالاتباع من بقية الصحابة اذ اوقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
 قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
 ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

لعمري اجاب الاله وتنبى لا يجاز
 عجزهم فان هذا اصعب من
 غيرهم فان هذا اصعب من
 ولا يعرف لها قواعد يخرج
 احكامها اعيانها فانما يبين

تقليد هم فيما حفظ عنهم
 لانه قد يكون مشروطا
 بشروط يرضى وكلوها الى
 فيها ونصها من قواعد
 فقلت التفتتوا ما حفظ
 عنهم من قبل او من
 فلم يجز التقليد في
 ما يربوا بها والامر بان
 وتحدثت الامور فان
 كل من عثر وهو القدر
 كان من عثر ما على غير
 سابق ومنه بل يبعث
 والامر بان يبعث
 من غير مثال سابق
 خلاف اسد الشايع
 ودليله الخاص العام
 فلا

فلم يجز التقليد في ما يربوا بها والامر بان وتحدثت الامور فان كل من عثر وهو القدر كان من عثر ما على غير سابق ومنه بل يبعث والامر بان يبعث من غير مثال سابق خلاف اسد الشايع ودليله الخاص العام فلا

وتختلف العلماء في ذلك
فبعضهم يسميها بدعاً وبعضهم
يسميها بدعاً على ما قاله
عبد السلام بن عبد الله بن
عبد السلام بن عبد الله بن
عبد السلام بن عبد الله بن

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فيما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالحدث الذي هو بدعة وضلالته ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجاز الشبهة والارادة فتد اباطل قطعاً بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما جعل التطير على النظير او بعض ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن قرأ في عمر بن الخطاب في التراويح
نعت البديعة هي ليس ذلك مذموماً مجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذي مر ما اقرن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالمحصل ان البدعة
منقبة الى الاحكام الخمسة لا ينافيها اذ عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقفة عليها فنص الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوها والبرج والتعديل
وميزان صحيح الاحاديث من سقيمها وتداول نحو الفقه واصوله والآية والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا ينافي
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا برفعها واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن السنن البديعة
احداث نحو الربط والدارس وكل احسان لم يعمد في العصر الاول والكلام
في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن الكرهية من حرقة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيق الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاحكام

وتختلف العلماء في ذلك
فبعضهم يسميها بدعاً وبعضهم
يسميها بدعاً على ما قاله
عبد السلام بن عبد الله بن
عبد السلام بن عبد الله بن
عبد السلام بن عبد الله بن

٨٣

شرعي وكذا استنهم عامرا يريد
بعضها اذ لو فرض في خيلهم
بانت في عامرة امر من سنة
لا يعضدها دليل شرعي
استمع ابا عماد لا ينافي ذلك
ويخرج من غيبه الجيب
ان الكلام اما عام يريد
بمعاني نحو والذبح لكل شئ
لا وجه له في ذلك

لا وجه لها او عام يريد
خاص نحو اريد به عام
او خاص اريد به عام
ولا نقل لعماد في ذلك
اي لا توجد في ذلك
الايداع انتهى

از زبان است بر سر این است که در این باب نوشته اند
 و طعام بر سر این است که در این باب نوشته اند
 از زبان است بر سر این است که در این باب نوشته اند
 و طعام بر سر این است که در این باب نوشته اند

سن بعد ذکر نمود و عبارت سیرت شامی را در باب مولد نسب البشر علیه السلام
 که شش است بر نقل استخوان و استجاب از جم غفیر و جماعت کثیر اند اعلام و بداهه اسلام
 مثل ابوخیثمخادی و ابن جرزی و ابن کثیر و ابن وحید و ابوشامه شیخ نووی و
 ابن جوزی و ابن طغرل و ابن فضل و شیخ ابی عبدلهدین محمد بن نعمان و جمال الدین
 عجمی و یوسف الحجازی و یوسف بن علی بن زریق و ابوبکر الحجازی و اباموسی الزهری و
 و ابن البطاح و مخلص کتانی و طبرسی الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر و صلی
 و منذر الدین بن عمر و غیر هم که بر یک ازان کرام از عماد دین و ارکان اسلام و
 مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند سن آن بدلائل تفصیلی و کسب
 کلام کرد و در آن کلماتش بار و نمودند و این ماجرا را تفصیل در رد و استحقاقات بیان
 نمود و ایم و در بنام خوف تطویل اعاده نمود و هم بعد شسیرت شامی نوشته و بعد
 ذلک فتقول قد ثبت بما مران البدعة انما هي في امور الدين والتشريع
 والمحدث في امور الدنيا ليس بدعة وان البدعة منقسمة الى حسة و قبيحة
 فتما واجبة و منها محرمة و منها مندوبة و منها مكروهة و منها مباحة
 و المحدث من الدينيات ان خالف الكتاب و السنة و الاجماع او الاشر
 ضمی ضلاله و مرد و ان لم يخالفها فليس ببدعة و ما كان منها غير اعمى بدعة محمودة
 و ان البدعة المحسنة تنفق على نديها فاختراع مبتدعة من ماتنا من اطلاق البدعة
 الضالة على كل محدث في امور الدنيا و الدين و قصرها في القبيحة فمشاء جميل
 و الاعجاب برائد و الاجتهاد على الله و رسول الله و عبد العزيز و رفعت و جواز
 عرس نوشته اند و دوم آنکه سبب اجتماع موم کثیر جمع شوند و ختم کلام طبع
 کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نمود و تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
 زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و خلفاے راشدین بود اگر کسی باین طور کند

از زبان است بر سر این است که در این باب نوشته اند
 و طعام بر سر این است که در این باب نوشته اند
 از زبان است بر سر این است که در این باب نوشته اند
 و طعام بر سر این است که در این باب نوشته اند

۸۴
 تمامه از مطلع الثیاب اذا سقط
 عن ثوبه بالتخمين قالوا فقه
 في هذه الاصول من حسن
 المحبة والعشرة اذا مخالفت
 موطنه ولكل قوم سرهم ولا
 بان من مخالفة الناس بل خلا
 كما ورد في الخبر لا سيما اذا
 كانت اخلاقه طيبة وقول
 الناس في المعاصاة فليس
 من ما يحكمه بابا جنة فتقولا
 بدعة تزحم سنتنا من تبجي
 من هذا فالقيا مضال الخول
 لاد

الله ورسوله خالصا
 وقد جعله اصلا من اصلا
 النبي عليه السلام في الدنيا
 ورسوله صلى الله عليه وسلم
 في الدنيا هو

لداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يفهمون لرسول الله صلى
 الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم
 يثبت فيه نبي عام فلا تزمى فيه ما ساقى البلاد التي جرت به العادة فيها
 باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطيب القلب
 به وكذا لك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب فاصطح عليها
 جماعة فلا بأس بمساعدة الله عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد
 فيه نهي لا يقبل التأويل عقده سعيوم فعل سبح بكه حسن وسائر امور خير
 از ماومت ومازمت وتخصيس زمانه في حرام وكفر ميكره ودين دعاما
 به بيانات گوناگون وهدايات بوقلمون جلوه نمايش سيد است كه در رساميات
 از الهه شبهات نموده ايم در اینجا مختصر ايجز ذكر ميكنم ورجح سلم از عايشه
 صديقه زهرا رويت احب الاعمال الى الله ادومعادان قل ودر صحيح بخاري از
 سروق مروى است احب الاعمال احب الى الله قالت الداهه وهم در صحيحين
 از عبد الله بن عمرو بن العاص رويت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا عبد الله لا تكن مثل فلان ان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
 صحيح مسلم از عمر بن مرويت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام
 عن من بردوشى منه فقرا ما بين صلوة العشاء الظهر كتب له ركعتان فمعه
 من الليل ودر حسن حسين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل
 او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركها ويا في برافا امكنه
 ولا يصله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضاءه صاحب لمعه ودر وقول ابي
 نجدة الفصل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
 الفعل المندوب الحسن ايضا شدة نوشته ذلك بضمان وكذب وافتراء على

صدر بذلك من علم الله
 الايمان من هذا البتة
 طابونا بابطال هذا الخبر
 والبيتة واثبات للملح
 وقد انقضت الاجماع
 ليجي ولكن المقصود ان

٨٥

فاتي يا ايها النبي خيرا
 فنقول فيما ذكرنا من جهات
 الائمة العادين نصريات
 في جوارن خلاف الدعوة
 وابطال الهدى فخطا استدلال
 عديدتهم يوم عاشوراء فان
 اليهود وقتوا هذا اليوم
 وخصصوا الصوم وقيل رسول
 الله صلعم منحه وميد

ان نفس التقييد في
 بل الفصح والاس
 الاصل ولو كان
 التقييد سببا
 لا سيما وهو
 تقييما لهذا اليوم

والحديث في سنن ابى داود
ومنها نزل بريد الصحابة
ان لا تصيب العبا الا خرو
العصر ومنها ان تصيب
النوى او غيرها
الذي يوجب الذي يوجب
فما كان من فضل الشريكين
فما كان من فضل الشريكين

لما احتضر وبعد من
لما احتضر وبعد من

في صحيح مسلم عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله صلح الهدية فوجد
اليهود يصومون صوم عاشوراء فاسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فحضر نضومه
تعلما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابن موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشوراء ويتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حلبيهم وشارتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فصوموا انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلى الله عليه وسلم
بالا وسمع خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم يأخذ عنه صلعم فصا بل استنباطا من الاسد
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسؤال
عن تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابى قتادة قال قال النوى في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقييد المصاحفة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصا ببعض الاحوال وفرض في اكثرها الا يخرج ذلك عن
كوفاشرو عترو ومنها حكمهم بان البدع الحسنة تنفق على جوانب فعلها
والاستجاب بها رجاء الثواب لمن حنت فية فيها ومنها اتفاقهم على
تلحح تخصيص يوم مولد صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والروابي
من تكلم فيه وما هو الا شاخذندرو ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم الخبز بوانترو قوله صلعم اوف بنذرك

المشركين ومن حكمه كبراهنة
فالتعاضد من الاطراف وغيرها
لا لنفس التقييد فقد علمنا
بطلان ما قال التابع التقييد
من ان الفعل المباح تقييد
الزمان والمكان بل الفعل المنذور
حل ما وكفرا بل التقييد
ايضا انه يستلزم بين كل
شيء وبين سؤاله
وفاخرة بزرگان
فانما اسم حسين
ونوشة وفاضلة
وغير ذلك
العام
اجتبا اوست
ابن

فلا يكون الا بعد اذن الله
والاصح ان لا يكون الا بعد اذن الله

المصاب بالعين من جهة واحدة واحدة تبرع باذن الله تعالى ورمو
بفعل من عبارات ثرثرة وهذا المعنى مما لا يمكن تغليله ومعرفة
وجبه من جهة العتر فلان ذلك لا يعقل معناه وقال ابن الصواب
ان توقف فيه مشرع قلنا لعل الله ورسوله اعلم وقد عصفه
الخرقة وصدقته المعاينة ومفلس فالرد عليه اظهر لان عند ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وبهم درواهب ان شرح استه نقل منه ان عثمان بن
سفان رد ساهى صديا ما بها فقال وسموا نونته ثلاثا يصبه العين
عقوبة رجم اصل در اشياء حرمت يست يعني بر جرم شارع منقول
يست حرام است دانست ميكنه كيتب فقه واصول بل انك بنظر كلام سنده
يست در اصل اشياء است كه حسن ورجح مقترله عقلي است وموجب حكم
يست اشياء بيده حسن فيج ان معلوم است تنفس بقسام خمسة واجب ودمد ودمد ودمد
وغيره مباح قبل استرجع وبعده عيبه بالاعتك شايخ وچيريه كه علمه حسن و
فيج ان مثل معلوم پذيرد ودمت نزله را قبل شرع سه مذيب است اول اباحت
ان مذيب مقترله ببرد است دوم حرمت وآن مذيب مقترله بعدا و است
سهود توقف و اين اباحت را ابادة اسلميه و ابادة حقيقيه گويند كه اشعه ريو
ما تيريد ان منكر كه نرد و شان قبل شرع حكم نيت و كمشيكه در اهل سنت
است كه اصل در است يا اباحت است و آن نما را اكثر شافعيه و حنفيه است يا خطر كه
مذيب نيز اشياء است نسبت بزمان قدرت است و اين اباحت غير ابادة مقترله
است كه حكم نيت نرد اهل سنت و معيش اينكه معاكره ده ميشود و باجيج افعال
معاكره مباح يعني اخوذ ميشود بفعل و ترك چنانچه در مباح بنه كسانيكه پداشند

در شرح اصول الشافعية
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة

وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة

وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة
وشرح آراء هذه المسئلة

عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 قال كان اهل الجاهلية يقولون اشياء ويتكلمون اشياء
 ما روي في صحيحه ورواه غيره
 ما روي في صحيحه ورواه غيره
 ما روي في صحيحه ورواه غيره

ان اباحة اصلية شرعية است و ليست و ان استلاف كس از معتبرين اصوليين اهل سنت قال صاحب المسلم الا باحة حكم شرعي لان خطاب الشرح بالتحريم والاباحة الاصلية نوع من لان كل ما عدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذ لك مدر ك شرعي بحكم الشرح بالتحريم فمضى لا يكون الا بعد الشرح خلافا لبعض المعتزلة وقال مولانا بجا العلوم في شرحهاى عدم المدرك الشرعي للمعاملة شرعي لحكم الشرح بالتحريم والاباحة الاصلية لا تكون الا في موضع عدم المدرك الشرعي للحرج في الفعل والتراك بل بحكم مخصوصه اصلا فالاباحة الاصلية فيها حكم بالتحريم فمضى لا تكون الا بعد الشرح خلافا للمعتزلة فانهم يقولون بالاباحة وغيره من الاحكام قبل الشرح و شرح مختصر الاصول نوشته الا باحة حكم شرعي خلافا لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج في فعله وتركه وذلك ثابت قبل الشرح و بعد و نحن نكفر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة خطاب الشارع بذ لك فافتر قامر زاجان و در حاشية آن نوشته قوله خلافا لبعض المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرك العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة و خلوها عنهما مباحة قبل الشرح بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما يتفق به بالحكمة تقتضى اباحته و فعلا لا حيث و حاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة في لسان الشرح هل هو عدم الحرج في فعله وتركه او حكمه انتد مع بذ لك و التحقيق ان ما لا يدرك العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة و خلوه عنهما و لم يتعلق به الخصاب الكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحة في عرف الشرح بمعنى عدم الحرج في فعله وتركه وهذا كذلك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذ لك مدر ك شرعي

و عدم صرامه فما اصله
 حلال و ما حرام فهو حرام
 و ما سكت فهو حلال
 علي المرتضى و غيره
 ابن عديم و غيره
 شيو و اصل و غيره
 است و در آخر شيو و غيره
 بيت شده است

الشيء و ما يست زياده بر كتاب
 وليكن ابن عباس فواذ كتاب
 و نحو ذلك است را بهجت كثر
 ان ياتون و ساء انطلاقات
 ان يكون كبراء ذلك و غيره
 ان ياتون و ساء انطلاقات
 ان يكون كبراء ذلك و غيره
 ان ياتون و ساء انطلاقات
 ان يكون كبراء ذلك و غيره

قال لا يجل ايضا و ارجى الى الامم
 في الاصل في الاشارة الى الاباحة
 في الاصل في الاشارة الى الاباحة
 في الاصل في الاشارة الى الاباحة
 في الاصل في الاشارة الى الاباحة

فصول الابداح للشخص
 ان الترتيب يعنى عدم الفعل
 لا يجمع عليه اما لا يكون
 معذور واما لا يكون
 مطلقا للتركيب عليها الترتيب
 فليكون كل سفك مثاب
 باعتبار عدم فعل النيات
 بالاعتراض ولا قائل به
 التي لا تحصى ولا قائل بان
 المطلوب الفعل كما يكون
 والمطلوب ان يترك المفسى عن
 او يعنى ان يترك المفسى عن
 بان الترتيب في ترك المفسى عن
 ايضا ليس يعنى عدم الفعل
 لا يجمع عليه اما لا يكون
 معذور واما لا يكون
 مطلقا للتركيب عليها الترتيب
 فليكون كل سفك مثاب
 باعتبار عدم فعل النيات
 بالاعتراض ولا قائل به
 التي لا تحصى ولا قائل بان
 المطلوب الفعل كما يكون
 والمطلوب ان يترك المفسى عن
 او يعنى ان يترك المفسى عن

في نوبه ونية تنبيهه على ان التصدير انما ثبت بوحى الله ونشره لا بهوى النفس
 وكتب فقهاء ازين حكم بالامال اذ وشرح وقاية وشرح قول ما تن ما ليس بمحدث
 ليس بنجس في نوبه لاحكامهم بحرمه للسفوح بقى غير السفوح على اصله وهى الحبل و
 يلزم منها الطهارة ودره ايه ورفصل عداة فوشته ان الاباحة اصل ودر باب الغنايم
 فبقى اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل ورجواب سوال جليل وشتم فوشته
 امر كذا ينقول اذا انقضت معلوم وصحابه رفته نباشد غير مشروع است چنانچه صاحب
 در ايه چند جا عدم نقل را از انحضرت معلوم وصحابه رفته وليل گرفته است منها في كتاب
 الصلوة في فصل الاوقات التي تكرر فيها الصلوة قال كبره ان يتنقل بعد طلوع الفجر
 بالكثر من ركعتي الفجر لا بد عليه السلام لم يزد عليه ما مع حرمه على الصلوة
 ومنها ما قال في باب العيد لا يتنقل في المصل قبل العيد لانه عليه السلام
 لم يفعل مع حرمه على الصلوة ودر عاى صاحب مائة مسائل ازين روايات خلافة
 ندارد وچه عدم نقل خيرى وغيره ونقل عدم چنينى وغيره عيني در حاشيه در ايه ينويسد
 هذا مبنى على معرفة الحديث الذي فيه عدم من يادته النبى عليه السلام على
 ركعتي الفجر لذا قال الاكمل ان الترتيب مع حرمه عليه السلام على احرامه
 فضيلته المتنقل دليل الكواحة وارين بحث ودر جميع مائة المسائل تفصيل ذكره وليم
 من شاء فليرجع اليه ظاهرا ناخذ ازين عقيدة كلام ظاهريه است مصرى وشرح
 سند وبحث تلفظ نيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيرة وشافعية فوشته
 اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدل لاهم بان المتابعة كما يجب في الفعل
 مطلقا يجب في الترتيب ايضا فمن يادى على فعل لم يفعل رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الحجرة من غير تفاوت بانفاق الامة
 فمن جعله باصول الدين فان علماء الاصول باسرها صرحوا بخلافه في

المطلوب ان يترك المفسى عن
 او يعنى ان يترك المفسى عن
 بان الترتيب في ترك المفسى عن
 ايضا ليس يعنى عدم الفعل
 لا يجمع عليه اما لا يكون
 معذور واما لا يكون
 مطلقا للتركيب عليها الترتيب
 فليكون كل سفك مثاب
 باعتبار عدم فعل النيات
 بالاعتراض ولا قائل به
 التي لا تحصى ولا قائل بان
 المطلوب الفعل كما يكون
 والمطلوب ان يترك المفسى عن
 او يعنى ان يترك المفسى عن

انتهى كلام المصنف
 عن هذا الحديث
 في كتابه
 في بيان
 في بيان
 في بيان

ان الترتيب يعنى عدم الفعل
 لا يجمع عليه اما لا يكون
 معذور واما لا يكون
 مطلقا للتركيب عليها الترتيب
 فليكون كل سفك مثاب
 باعتبار عدم فعل النيات
 بالاعتراض ولا قائل به
 التي لا تحصى ولا قائل بان
 المطلوب الفعل كما يكون
 والمطلوب ان يترك المفسى عن
 او يعنى ان يترك المفسى عن

فيكون بالخيار عندنا الا باحترام ما حسب الترخيم ودران بحث منور به الاصل في
 الاشياء الا باحترام ما ذكرنا ثبت ورامرهم تفصيل واروشاه ولي شهد وحيث باله
 نوشته ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم على فسين احدنا ما سبيله سبيل تليخ
 الرسالة منه قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا وانها
 ما ليس من باب تليخ الرسالة منه قوله صلى الله عليه وسلم انه يمشي في مكة يشي من ركبته فخذوه
 فخذوه كما يشي من رائي فاننا انا بشر وقوله صلعم في قصة تايير العجل اني ما ظننت
 ظنا ولا تولخذ وان بالظن ولكن اذا حدتكم عن الله شيئا فخذوا به فان
 له الكذب على الله لعنه الله منه باب في اصل الله عليه وسلم عليكم بالادهر
 الاقبح ومستند القبرية ومنه ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل العادة
 دون العبادات ويجب الاتفاق دون العقد ومنه ما ذكره كما كان يد كوقومه
 كحديث ابراهيم ومنه ما قصد به صلى الله عليه وسلم في قوله وليس من الامور اللذات
 لجميع الامة ومنه حكمه وقضاهيها من ابيت شخص عبارة بحيت باله وهم ودران
 كتاب نوشته من اسباب التخرين التعمق وحقيقتان يا امر المصارع يا امر وسيني
 عن شي فيمنه من امته فيمنه حسب ما يليق بذهنه فيعدي الحكم الى ما
 يتاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الى اجزاء الشيء
 ومظانه ودواعيه وكلما اشتبه عليه الامر تعارض الروايات الترم لا شد
 ويجعلها اجبارا يحمل كل ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على العبادات والحق
 انه فعل اشياء على العادة فبين ان الامر والسني اشتد هذه الامور فيحصر
 بان الله تعالى امر بكذا ونهى عن كذا الى آخر ما قال وكث رسول الله صلى الله
 عليه وسلم عن فساد هذه المقالة وبين انه خريف عقيدته في تحريم شبه سلقا
 ستازم ساواة هت و برين عقيدته مشروع كثيرة و در باره تخيير خروج ثود و ان و

تشبيه من تشبه
 تشبيه من تشبه
 تشبيه من تشبه
 تشبيه من تشبه
 تشبيه من تشبه

تشبه بالعلما وروحين
 تشبه بكرم سما كبر من
 تشبه بالفسان بيان و
 تشبه بالعلماء وروحين
 تشبه بكرم سما كبر من
 تشبه بالفسان بيان و

تشي من امور القوم ورجب
 ذلت له الغزب من غير
 بعض من كل خير ورجب
 الغزب الى الدنيا الى
 اذهب الى الدنيا فقال
 يكلمك في معناها
 لعمروها وما عليها من
 لعمروها وما عليها من
 لعمروها وما عليها من

في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله

ای شیخی من احوالهما تنقی و هذا کلمه فی المتشبه بعمرفی السیرة و اما المتشبه
 بعمرفی الذی و البها من فلیس و مع ذلك هم القوم لا یشتقی بهم جلیسهم و
 عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفتر باسناد حسن انتمی ملا علی قاری
 و شرح فقد اکر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفره و اهل البدعه المنکره
 فی شعارهم لا ینمیون عن کل بدعه و لو كانت مباحه سواها کان من
 الافعال اهل السنة او من افعال الکفره و اهل البدعه فالمداعی لشعره
 سکفی و حشر این الاسرار نوشته انا التشبه بهم لا یکره فی کل شیخی بل فی
 المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
 ان الصفا و المروه من شعائر الله مسطور است معا و مرده را از شعائر الله
 بیرون محض بیگیت مبر حضرت با جرم حاصل گشته که معیت خامه حضرت جبرئیل و علا
 و میان همین دو کوه باشند و در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
 و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جا پلان مکه اساف و نایم را بر آنها بنا و پرستش
 یکن و نذار شعائر الله بیرون مغزول و ساقط گشته و اگر یهود و نصاری برشته
 طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
 می نمائید و مشابیت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
 طیبها و ادبایست پس ازین طعن ایشان پر و انگیزید و شکل نه شوید زیرا که معاط
 با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
 بلاشبکه نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
 بقصد طاعت بجا آرد کاره نیک را فان الله شاکر عابد یعنی بجهت تقوی خدا
 نقالی قدر و ان است عمل او را ایچان منسکند گویند با هر مشابیت با کفار پیدا
 شده باشد مانند روزه روز عا شورا نه یکا لاهو تعالی عظیم یعنی و انما است

ای شیخی من احوالهما تنقی و هذا کلمه فی المتشبه بعمرفی السیرة و اما المتشبه
 بعمرفی الذی و البها من فلیس و مع ذلك هم القوم لا یشتقی بهم جلیسهم و
 عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفتر باسناد حسن انتمی ملا علی قاری
 و شرح فقد اکر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفره و اهل البدعه المنکره
 فی شعارهم لا ینمیون عن کل بدعه و لو كانت مباحه سواها کان من
 الافعال اهل السنة او من افعال الکفره و اهل البدعه فالمداعی لشعره
 سکفی و حشر این الاسرار نوشته انا التشبه بهم لا یکره فی کل شیخی بل فی
 المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
 ان الصفا و المروه من شعائر الله مسطور است معا و مرده را از شعائر الله
 بیرون محض بیگیت مبر حضرت با جرم حاصل گشته که معیت خامه حضرت جبرئیل و علا
 و میان همین دو کوه باشند و در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
 و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جا پلان مکه اساف و نایم را بر آنها بنا و پرستش
 یکن و نذار شعائر الله بیرون مغزول و ساقط گشته و اگر یهود و نصاری برشته
 طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
 می نمائید و مشابیت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
 طیبها و ادبایست پس ازین طعن ایشان پر و انگیزید و شکل نه شوید زیرا که معاط
 با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
 بلاشبکه نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
 بقصد طاعت بجا آرد کاره نیک را فان الله شاکر عابد یعنی بجهت تقوی خدا
 نقالی قدر و ان است عمل او را ایچان منسکند گویند با هر مشابیت با کفار پیدا
 شده باشد مانند روزه روز عا شورا نه یکا لاهو تعالی عظیم یعنی و انما است

ای شیخی من احوالهما تنقی و هذا کلمه فی المتشبه بعمرفی السیرة و اما المتشبه
 بعمرفی الذی و البها من فلیس و مع ذلك هم القوم لا یشتقی بهم جلیسهم و
 عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفتر باسناد حسن انتمی ملا علی قاری
 و شرح فقد اکر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفره و اهل البدعه المنکره
 فی شعارهم لا ینمیون عن کل بدعه و لو كانت مباحه سواها کان من
 الافعال اهل السنة او من افعال الکفره و اهل البدعه فالمداعی لشعره
 سکفی و حشر این الاسرار نوشته انا التشبه بهم لا یکره فی کل شیخی بل فی
 المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
 ان الصفا و المروه من شعائر الله مسطور است معا و مرده را از شعائر الله
 بیرون محض بیگیت مبر حضرت با جرم حاصل گشته که معیت خامه حضرت جبرئیل و علا
 و میان همین دو کوه باشند و در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
 و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جا پلان مکه اساف و نایم را بر آنها بنا و پرستش
 یکن و نذار شعائر الله بیرون مغزول و ساقط گشته و اگر یهود و نصاری برشته
 طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
 می نمائید و مشابیت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
 طیبها و ادبایست پس ازین طعن ایشان پر و انگیزید و شکل نه شوید زیرا که معاط
 با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
 بلاشبکه نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
 بقصد طاعت بجا آرد کاره نیک را فان الله شاکر عابد یعنی بجهت تقوی خدا
 نقالی قدر و ان است عمل او را ایچان منسکند گویند با هر مشابیت با کفار پیدا
 شده باشد مانند روزه روز عا شورا نه یکا لاهو تعالی عظیم یعنی و انما است

چنانچه از خود و دنیا هم این لفظ
 عبادت خود عبادت رسول است
 عبادت خود عبادت رسول است
 عبادت خود عبادت رسول است

رد اصول پس قرآن بر دهران بر د فروع و اکثری از بزیات که مراجه هم بر بیان
 آمدند و حال مابقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تشبیه بعضی امور ضروری نبود
 واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گوید که ما به الاستیاز
 این طائفة از اهل سنت و جماعت است سگله استغانت است از ارواح انبیا و اولیا
 که شرک دانند و دلیل شان آیه ای است مستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر
 میدهد و احادیث باب مبر و توکل و ما بقصد تعالی این بحث را در ردو احتیقات
 بنوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در اینجا نقل بعضی کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
 واضح باد که فصل مقوم این طائفة توهمین و تحقیق معتزین حضرت ارم الراهمین است
 ماورین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة و السلام لغتلی که کم
 گو یا مسئله استغانت خصوصیت نداشته باشد که موبد و معین در عاقبتین موضوع
 ضلال و غوایت آن اشقیات مقوله اول در تفسیر عزیزی در و بیاید تشبیه
 تصنیف تفسیر نوشته بله ایضاح معانی سوره فاتحه الکتاب و در و سیاره
 آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر سلیم در صلوة خمس و جماعت و محامض
 ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلهوت این سوره
 مینمایند انتهی لفظ محامض ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرآن شیطانی
 باید پرسد مقوله دوم در تفسیر اما که تشبیه عبادت را منقسم نموده مینویسد
 و آنچه تعلق چشم دارد دیدن مشاهدت غیر مثل کسب شریفه و قرآن مجید و دیدن
 بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شهدا و صالحین که جان خود را در
 راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور
 شهدا و صالحین عبادت خداست مقوله سوم اما عبادت قلب پس حجت
 است بچوبان او و بعضی داشتن بر مضمون او مقوله چهارم ایکن نشستن

در اعتبار تمام و احوال
 با سجا و از احوال
 در اعتبار تمام و احوال
 با سجا و از احوال

در کارخانه خالقیت می نایند
 پس این دو لفظ را در وقت
 آن که در دو طائفة آورده اند
 و ایکن نشستن در عقیده بجماعت
 است در راه راست نصیب طائفة
 کیوم است که سنیان بر مشرک
 ایکن نشستن در عقیده بجماعت
 است در راه راست نصیب طائفة
 کیوم است که سنیان بر مشرک

از خود می بیند که بنده ایست
 از خود می بیند که بنده ایست
 از خود می بیند که بنده ایست

از قرآن مجید تفسیر از مولانا
 دین نظر را در جاسوس
 راه کسایت را در جاسوس
 مراط الدین التمت علم
 باشد باذاتی مقولم
 واجب القبول
 ایشان را در جاسوس
 در خواست کند و شناخت دهی

چون ایام نسیب و ایام نستین گفت پیش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
 چه شد بود گفت چون ایام نستین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
 چرا از طبیب دار و میوه کنی و از امیر روزی و از پادشاه یاری بجویی لهذا
 بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از آن که بر روز و شب بیخ نوبت
 در مواجبه پروردگار خود استاده و دروغ گفته باشد لیکن در اینجا باید فهمید که استعا
 از غیر بود چه که اعتماد بران غیر باشد و او را منظر عیون الهی نماند حرام است و اگر
 استغاثت محض بجان حق است و او را یکی از مظاہر عیون دانسته و نظریه کارخانه
 اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استغاثت ظاهری نماید و در آن
 عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استغاثت
 به غیر کرده اند و در حقیقت این نوع استغاثت بغیر نیست بلکه استغاثت بحضرت
 حق است لا غیر انتهی مقولم که بجم تقدیم ایام بر نستین مفید حسرت است یعنی از غیر
 تو استغاثت نداریم و این استغاثت یا خاص است برای عبادت یا عام است و در
 جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بند است
 که هر عمل بنده به پیدا کردن خداست و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
 که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
 آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده سبکو بی غیر ترا اعانت
 من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
 باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
 و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی مخصوص مقولم که ششم در بیان افراط و تفریط
 استغاثت نوشته که ملاکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صورت و تائیل و قبور
 و تفریط میسود سازد و در زرق و فرزند و خدمت و منصب ایشان بالاستقلال

و شکیبیدان و صالحان پیشتر
 راه این چاره فرقی است و در وقت
 شایعات باید در دگما بنده را
 ی باید که این هر چهار قسم
 را ملاحظه نماید
 اینها طلب کند اسرار افعال
 باید دانست که عوام کویین

از رفاقت صالحین طلب باید کرد
 و صالحان را رفاقت شایبان
 و شکیبایان را رفاقت صدقیان
 و صدیقیان را رفاقت انبیا
 و اگر کسی از عوام مؤمنین خواهد
 که رفاقت انبیا نماید او را از
 رفاقت این سه گروه در همه
 رفاقت این سه رفاقت
 بر چه ناچار نیست چنانچه
 که رفاقت با خدا خواهد بود
 که او در رفاقت جامع دارد
 و او در رفاقت رساله دارد
 امر کسی که با رفاقت
 و بلند او خذلک از جانب
 و اولی اسلام شده از پی و هر که نویسد
 در حالات ایشان

و برکت و در کلام و در انقباس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
 ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پس
 در سه ظاهر دیگر داند و نزد خود ایشان را جا به و مرتبه می بخشد که دعای
 ایشان مستجاب میشود بلکه در هر جنبه بایشان توسل نمایند حاجت او را جا
 میگرد و در خصوصیات و علاماتی که در عالم برزخ و مواقع قیامت و در عالم
 ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلالت تو اند کرد والا
 بعد از مشاهد آن عوالم انتهی بهم در اینجا نوشته شهید آنست که قلب او
 بشا به متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باورسائیده اند پنج قلب او
 قبول کند که گویای منید لهند او دن جان نزا و او سهل باشد که بجا ظاهر
 مقتول نشده باشد مقوله هشتم در اقسام فرشته ها نوشته اول فرشته ها یک
 متعلق با جسم اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دار و چهار
 پشت و دو منق و ساکنان سدره المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشته بجان
 ستارهای و محرکان سموات و در بانان آنها خواه با جسم سفلی متعلق و نوشته باشد
 مانند فرشته ها یک با پر و با و مربوط اند و همراه بر قطره نزول میکنند و بر دریا و
 کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و پوشش اعمال ایشان و امداد و اعانت
 تالیان اسماء اشد و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقومین که امور عظام
 در عالم بر تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال حی و شرفیت
 و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زون دولتها و ملکهها و قبطن و اح
 بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان بر طے تشییت امر غذا و بر بدن آدمی نیز
 موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزو سے از طعام قائم مقام جزو سے
 از بدن که به سبب حرکات متخلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

سوسی گوشت و استخوان کباب
 و زبیر که غذا جسم تبدیل است
 بلیغ حرکت و بکین دارنده
 سوزان غذا را در حضور کلا دارد
 سوزان غذا را در حضور کلا دارد
 سوزان غذا را در حضور کلا دارد

بنظر امر احاطت مقدار نماید
 یعنی و بلند می در صورت
 پیرانشور پس از بنیت
 براس غذا که بر عفو و جا
 اند بعضی اجلی که بدن
 چشم و دل زبانه از دست
 راست اند و پیران فرشته ها

ارضی را در در خاک که آسمانی
 است و آن همه را از جمله العرش
 انبیا مقوله که تمام در تفسیر الهی
 فاقبر و نوشته در دفن کردن
 اولاد بن تمامه یکجا می باشند
 علاوه بر این با بدن از راه نظر
 عنایت بحالی ماند و توجیه
 بن دست انبیا و ستییدین
 است و میزند که کسب
 کلان بدن که با کسان عالم
 از صفات و فائده و عبادت
 زمین است و آثار این عالم
 آن مجید چون در ان جود
 که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع

جملگان که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع
 که در بدن اوست واقع

شکار شعور و ادراک اسوات آکر
 کشف نباشد و را الحاد و برون و شیب
 روح بعد از انتقال از جسد
 روح با او را که اولاد است و بقای
 دانا هم روحانی اولاد است
 فلاسف است الذی علیهم السلام
 و فلاسف است که چون حاکم و
 حکم است و روح در شعور و

و سماع موقفی قال رسول الله صلعمه فمعرفة العدم من يضيء نورته لكان و در قبر بعد
 سوال و جواب از مومن میگویند بنحو ابیحو خواهد بدین عرض است بی مخصوصه و اسحقیا
 بیان کرده ایم که این آیات و احادیث همین معنی متسک معتزل اند و درین باب جواب
 آن باتبیه بر مناشی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم تحبب اللام اام حبیبی از کلام
 شاه عبدالعزیز صاحب مذکور بگیرد و سوال چه میفرمایند علماء روین اندرین معنی
 که انسان را بعد موت او را که شعور باقی میماند که از اثر ان قبر خود را شناسد
 و سلام ایشان شنود باین جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی
 میماند و بر معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرح شریف پس عذاب
 القبر و تعیم القبر ثبوت ثابت است و تفصیل آن در مستری طویل میخورد و در کتاب
 شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اینجا
 عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام
 منکران را تخمیر کرده اند و عذاب و تخمیر بغیر او را که شعور نمیتواند شد و نیز
 در احادیث مسیوم مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موقی و هم کلامی
 بآنها که آمده سلفنا و نحن بالاثروا انا انشاء الله بکم لللاحقون ثابت است و در
 بخاری و سلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار یکدیگر در بدر کشته
 شده بودند خطاب فرمودند و نهل و جد قمر ما و عذابکم حقا و دم عرض کردند
 یا رسول الله ما نكلم من اجساد ليس فيها روح فرمودند که ما انتم باسمع
 منهم و لکنهم لا یحییون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون فوحین جماعتهم الله من
 فضلہ بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت است و استبشار ثابت است و استبشار
 بالذین لم یلقوا بعد من خلقهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون بالجد

ادراک و انما در شعور
 شناخت بدن در سلطه
 شعور او چشم تا شعور
 و توجیه غریب و در
 و لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله امواتا بل
 حیات روح او از بدن او

جو اینست و پس موت یعنی تمام
 حسی در آن و ادراک و شعور
 جسد با بجز است روح در میدان
 و روح را اصلا توجیه میشود
 چنانچه حاصل قول بود و حال آنکه
 است و شعور و ادراک
 که در آن حالت حال او را در سلطه
 حیات روح او از بدن او

اول است با زبان برسد
 است همان که در این
 از آن گفت این
 که از فاسق با معنی آید
 و از این معنی آید
 که از فاسق با معنی آید
 و از این معنی آید

سراج الایمان در معارف شریک
 و در ذکر اخبار اسرار
 و در بیان اسرار
 و در بیان اسرار
 و در بیان اسرار

افعال حیوانی و نفسانی میگردد و ندی اگر نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین
 است که ملائکه را موافق اعمال تقییم و تقدیب نیست و ارواح را بر حسب اعمال
 کسبو تقییم و تقدیب خواهد بود و انتهی مخصوصا در تفسیر عزیزی متعلق شم امامت فاقبره
 نوشته پیش چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او با دود آتش
 آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین و جنیان پیدا کند و ازین است که اکثر
 ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگردد و با آدمیان
 محاسبند و ایضا میدهند انتهی و در شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمان
 است و پایین آن سدره المنتهی و بالا آن متصل با پر عرش مجید و ارواح نیکان
 بعد از قبض در آنجا میباشند و مقربان یعنی انبیاء اولیاداران مستقر میباشند
 و عوام صلحا را بعد از نویسانیدن در رسیدن تامهاست اعمال بر حسب مراتب
 در آسمان دنیا یا در میان آسمان زمین یا در جاه زمزم قرار میدهند و تعلق
 بقبر نیز این ارواح را میباشند که بجهت زیارت گنندگان و اقامت و دیگر
 دوستان بر قبر مطلع دستاش میشوند زیرا که روح را قرب و بعد مکانه
 مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بهره است
 که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتواند دید انتهی و در تفسیر سوره
 طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست و شعور و ادراک و تلذذ و
 تالم خاصه است انتهی مخصوصا سوره الحلیل و غیره در تقویة الایمان و غیره
 آیه کریمه و من اضل ممن یدعو امن دون الله من لا یتجیب له الی
 یوم القيمة و هم عن دعا ضم غافلون را در تفسیر منج استعانة و آیه
 کریمه الهم ایدی بیطشون بها الهم ارجل میثون بها و خمیره را بر
 ارواح کاملین فرود آورده سر گرم بنیان سراپها گردیده اند حالش انیت

الی ان الصالحین من قبلهم
 عبدا لله و تقربوا الیه
 فانما صدق الله الاله الاله
 فی استحقاق العبادۃ من
 خلق الله کما ان ملائک
 الملوک یخضعون لعلیه
 فیس خد منه فی طبیعه

۵۹

خلعة البک و یفوض
 الیه تدبیر بلادین بلاد
 من اهل ذلک الطاعة
 قالوا لا تقبل عبادۃ الله
 بنا الحق فی غایة العبادۃ
 فلا تقبل عبادۃ الله
 منه بل لا بد من جادۃ
 هو لا یقبل بوا الاله
 الخ و قالوا هو لا یقبل
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و

هو لا یقبل بوا الاله
 الخ و قالوا هو لا یقبل
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و
 و یبصرون و یفتنون بعبادۃ
 و یدبرون اموی هم و

كان للنسمة ثلاثة اشكال
 فبعضها يفيض الروح اللهي فيها
 فبعضها يفيض من الحسن والجمال
 فبعضها يفيض من قوته يجاقب من
 فبعضها يفيض من قوتها
 والكلام بحد من ان
 المثال انقى وهم دران
 الشال فاذا عاوت
 كتابات فاذا عاوت
 لتبطلت العلاقات
 وتقتطعت العلاقات
 جمع الى من اجبر يخلق
 بالاعلان وما من منفر
 العلم كالمعلم وسعى
 فبما يسعون ولا يهابون
 هو الامور باعلام كلمة الله
 وليس حجاب الله ولا يهاب
 كان لهم لذة خيرة يابن
 اعمور ورايا اشقي بعضهم
 الى صول لا تجد به اشتياقا

خلف فلم يعطوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته فظنوها
 معبودات باعيا لها ولذا الكبرياء لله تعالى عليهم تارة بالتيه على
 ان الحكم والملك له خاصة وتارة بسبب ان اجادات الصالحين
 بهما لهم ابدى يطشون بهما لهم اعين يصرون بهما لهم اذ ان
 يسمعون بهما پس عمل كرون حكم ان آيات برار روح كامله تحريش بشر نيست
 حال ارواح انركه از انچه شاه ولي بشد و محبت باله نوشته بايشني اعلم
 ان قد استفاض من الشرح ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
 مقربوا المحض الايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذا وسعى في
 اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
 يلعون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
 وندامة في نفس العامل والهامة في صدور الملاء السافل ان يقضوا
 هذا المسيء وليسوا اليه امانا الدنيا او حين يخيف عنه جلاب يدته
 بالسوت الطبيعي وانهم يكونون سفرا بين الله وبين عبادهم والنم
 يلصمون في قلوب بني آدم من خبر اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
 الخيرة فيهم لوجوه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
 وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى المندى
 الاعلى والملاء الاجلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
 ولحقا بهم كما قال الله تعالى يا ايها النفس الطمئنة ارجعي الى ربك
 راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وايت جعفر بن ابى طالب ملكا يطير في الجنة
 مع الملائكة يجاهن انسى وهم دران كتاب استاذامات الانسان

فبما يسعون ولا يهابون
 هو الامور باعلام كلمة الله
 وليس حجاب الله ولا يهاب
 كان لهم لذة خيرة يابن
 اعمور ورايا اشقي بعضهم
 الى صول لا تجد به اشتياقا

شديدا ناسيا من اصل
 جلاله ففزع ذلك بابا
 من المثال واصلت به
 قوة من رانسة المواتية
 وصار كالجسد النوراني
 ورايا اشتاق بعضهم
 الى مطعمه ومخونه فاما
 فيما اشقى فقاء لشوقها
 وعبارة ان كتاب است
 الملائكة والنفس المبرجة
 من العلايق الجبرية
 ينطق فيها ما اراد الله
 انظام ونحوه فقلوب
 ما فيها نقال ما ياسب
 قلت النظام الى ما ياسب
 ما قال واذا تمكنت

العبد المؤمن الانسان وقع اشتراك بينه وبين حلة العرش ومقرب
 المحرم من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
 ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم وسعد النزول الوافهم وبصغمة معتلة
 تمكين النفس من العمار للملائكة والانبعاث حسبما انتهى وبم دوران كتاب
 است والانسان عند سلامه من اجده كما جبل على حب المال والاهل كذلك
 جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته وماتروا ان لا يظهر سوء اتم
 لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يجب ان يبذل اموال الاخيرته
 في بناء شامخ ليقى به ذكره ويصير على المهالك ليقال له من بعد ان
 جرى ويوصى ان يجعل قبره شامخا ليقول اناس هو ذو حظ عظيم
 في حياته وبعد موته حتى قال حكماؤه هم ان من كان ذكره حيا في
 الناس فليس ميتا ولما كان ذلك امر اخلقون عليه ويموتون معه
 كان تصديق طمعه وادعاء وعد حبه نوعا من الاحسان اليه بعد
 موته وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
 بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وطقونها التي كانت معه
 في الحياة الدنيا ويتوشح عليها من فوقها علوم يعذب لها وينعم
 وهم الصالحين من عباد الله ترفق الى خطيرة القدس الا شواهد ان
 مدعاوران كتاب وهم ورواياتها شاة ولي بهد بجزءه موجودا لا خفا
 بريقه اكتفارت وريين ايام كاعوامه بدو طور منيا يند اول اينكه النفس
 قرآن ثابت است عدم سماع موق انك لا تسمع الموق وما انت بمسمع
 من في العصور دوم آنكه حضرت عايشة رضى الله عنها باين آيت استدلال فرمود
 وروكروه حديث وما انتم باسمع راجواب تفصيل ازين اراوات ورو

در حاجات بيان نمودن و...
 در حاجات بيان نمودن و...
 در حاجات بيان نمودن و...

ان شمس الامم...
 باياتنا...
 در...
 در...
 در...

عدم سماع...
 در...
 در...
 در...
 در...

در...
 در...
 در...
 در...

مقبول سواد اعظم
 و از این جهت درین حدیث
 شفاعت است و مخالفت
 با اهل سنت و جماعت در مایه
 و کیفیت آن در ذیل است
 آنست که شفاعت
 حق است جایزه عقلا و اجتهاد
 و شفاعت عامه حضرت
 رسالت در آخرت شدنی است
 قطعا و یقینا اللهم انزل قضا
 ها درین قدر که عام است

لا الکلام راست نموده از اطراف و جوانب چشم پوشیدند حقیقت شیئا و غایت
 عنک اشیار خواجه که تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روای خود را سیاه
 ساختند استدلال شان آیه کریمه ان الحكمه الا لله و حدیث القائل المقتول
 کلاهها فی النار معتزله و رد افرض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند استدلال
 شان آیه کریمه کتب الله علی نفسہ الرحمة مجسمه که جسم برای خداست تعالی
 ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند بید الله فوق اید بصیر و امثال
 ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر بر مدعا آیت و حدیثی می آرند مسلک
 حق آنست که سلف صالح بر عایت شراک فیم کتاب و سنت و مراعات طرق
 تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف و جوانب و نظر بر اصول و مشروع
 با اتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و بتلاحق افکار و تطابق اعصار
 مذہب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امره مرحوم عبارت از آنست با تسامح
 آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شد شد فی النار و من
 یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما نولی معلوم است امام احد و غیره از عایشه رو
 هم آن حدیث روایت کرده اند از آنجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیق
 در آن قصه موجود بود در اول استماع استبعادی که بتطر سرسری بر الفاظ
 قرآن بخاطر عاظرش خطور کرد و بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحیبا به
 حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قرآن
 بر خاست چه خواهد گفت مخالفین از آنکه معتزله و غیره منکرین روایتی تثبت
 میکنند بقول حضرت عایشه رضو استدلال او باینکه کریمه لا تدکر الا بصا
 وهو یدرک الا بصا هیچ منسوخ نیست درین پرورد و صاحب اهل سنت
 در هر دو مقام جواب داده اند که بحمل خود مذکورست منکرین معراج جسمانی

و از این جهت درین حدیث
 شفاعت است و مخالفت
 با اهل سنت و جماعت در مایه
 و کیفیت آن در ذیل است
 آنست که شفاعت
 حق است جایزه عقلا و اجتهاد
 و شفاعت عامه حضرت
 رسالت در آخرت شدنی است
 قطعا و یقینا اللهم انزل قضا
 ها درین قدر که عام است

مجموع و اختلاف است در این
 شفاعت بسیاری است
 و منین است متعین
 اهل کبار است متعین
 مذہب معتزله است
 شفاعت حصول نیاید
 است بر قدر استحقاق دانسته
 مذہب اهل سنت است استغاثه
 تا غیر شفاعت است متعین عقاب
 قیامت است که داخل
 است از این جهت
 است از این جهت
 است از این جهت

و این شفاعت مخصوص
 است از این جهت
 است از این جهت
 است از این جهت

بمومنین کافران را از ان بهره نیست و هر جا که در کلام ایند نفسی منع شفاعت
 و نفی قبول شفاعت واردست مراد بان کفار اند و هر جا که ماذون و مرفعی
 را استثنا فرموده است مراد بان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
 مثل کفار یعنی از شفاعت شان نیست مذیب بخدی اینکه شفاعت مستمم است
 بالوجاهت و بالمحبه و اعتقاد این دو قسم شفاعت که مشرک است چرا که مستلزم
 قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
 گهنگار یکدیگر گناه مرادست نداشت و آن گناه را پیشه خود نگرد و در ذات است
 نفس قصور سرزده که بر او شرمند است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
 چشم نهاده خود را تقصیر و در لاین سزا میداند و از اسد تعالی گریخته پناه
 کدام ولی دینی میجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدای را خیال
 کرده پس سب در میگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسی را
 که خواهر خواست شفیع خواهد کرد و هذا شخص بذهیم در تقویة الایمان این مضمون
 را بصبارانی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نینکند و مولوی فضل حق
 خیر آبادی جزاه شد خیر آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بشناخد این رو
 فرموده ساکت و عاجز شود تا الحق الهی حق محض از فضل حق بنوعی گردید
 که هر که بهره از فهم و دیانت وارد بعد مطالعتش شک و ریب در دل باقی
 نماند و من لم یجعل الله له نورا فاله من نور و ما در اینجا کتفا میکنیم بر نقل
 دو جلد از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و انقوا
 یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که او نخواهد کرد و هیچ نفس گو
 هر چه اطلاع شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
 نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلیبی او باشد یا نام عمر نام او گرفته شود

راست با برسانه جبر...
 و لا یقبل منک شفاعتی...
 و لا یقبل منک شفاعتی...

نفسی...
 و لا یقبل...
 و لا یقبل...

۲

در این کتاب...
 که در این کتاب...
 در این کتاب...

دست...
 دست...
 دست...

دانش زبور که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است

که صورت غلبه و زور و قهر تقسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آید مستفاد و
 اصل مولی و تصریح فرموده فرغ را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
 که بجهت نیست و بهمان آیه که میگوید که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه بذایان کرایم
 نموده است برینید که و مالک منعم من ظلمین قبل و لا تقع الشفاعتة موجود
 بلکه در ترجمه و فائده که خود باز و هوتی او را و ن سے و ب که با ت مان یعنی که
 مقابل او تقسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه و تقسیم شفاعت از تقسیم شفاعت
 نموده و در این بلیه شتم الهی است و رنه که نمیداند که غلبه و قهر را با شفاعت چه نسبت
 القرض یعنی شفاعت که در هر سه قسم یافته نمیشود و چه اولین غلبه و زور زمانی
 است و سیوم تکلیس و غلط نامیست لکن تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
 است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا وقوع شفاعت
 یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حلیه تبیه و همین است
 نزوح شان از مذهب اهل سنت و جماعت که در عقایدشان داخل الشفاعت
 حق نشاء و غلط و تغلیط لفظ اذن است که معنی آن نرسیدند و محصور در بردارگی
 و حکم بیانی فهمیدند و حال آنکه این معنی بجا با درست نمی آید بجز جهم من الظلمات
 الی النور باذکر من فتنه قلیلة غلبت فتنه کثیرة باذن الله فمن هو هم
 باذن الله ما کان لکن ان تقوت الایمان الله ما کان لکن ان تو من
 الایمان الله و ما هم بضا من بواحد الایمان الله و بر لم ی قطع
 ما و نزاع و تکلیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را چه می نده
 و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق در یابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
 میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامل انسانیا انبساط پیدا کند
 و نفوس با قصد اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجر شود

در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است

۲۰
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است

و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است
 و در آنجا که در آنجا است

از قول و با یکدیگر بیجا و بیجا
 قتل و کشتن و کشتن و کشتن
 است بر این باب بسیار است
 و از سزا و سزا و سزا
 علامت رسانند و در روایت
 الشیخ فیفت الی سلسله
 سلم از این باب بسیار است

از عهد صحابه و برابر عباد و نگاه و زیارت نگاه تمام است مرصوم بوده اند شیاطین بندید
 که قوت بخندید یافتند از زبان کارستان میگردد آنچه در این باب بر السه نشان
 جاریست قابل عاده نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و لطلان
 آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست و قدر و قدر ازین باب در کتب صحیح و معتبره
 ثبت و با در بیجا ذکر میکنیم استغفار شاه عبدالعزیز و بزه صورت چه میفرمایند علامت
 دین در تقسیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک بانما را ایشان شرعا جایز است یا نه مثلاً
 پیغمبر یا پیر یا در جاسه ناز گذار و یا اعتکاف نموده آن مکان را تبرک
 دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن
 چه حکم دارد و پارچه کفش و عصا و امثال آن اشیا مستقله بزرگان را تبرک
 دانستن و با احتیاط دانستن و همچنان موسی و ناهن و غیره را چه حکم است آب
 بقیه و نمود پس خورده و دم کرده بزرگان را تبرک دانستن و از جاسه بجای
 برون چه حکم دارد و میباید و توجیه و اما بجواب تبرک بانما را مالین شعا دین است قدجا
 و حدیث و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان
 گفت در قرآن مجید و در دست یا تکلم التابوت فیدر سکینه من ربکم و بقیه
 مساترک آل موسی و آل هارون تحملد الهلاکة در تعاسیر معتبره مرویت که
 بود در آن صندوق پارهای الواح و عصای موسی و عصا هارون و غیره
 و بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فقیهان پیشتر
 بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر میداشتند بالای سرهای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
 قتال میکردند همین که از آن تابوت آوازی آمد نصرت می یافتند بر گاه بنی اسرائیل عیسان
 و فساد نمودند انشاء تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از و نشان طلب
 کردند بر گاه بنی اسرائیل کردند با تابوت احدی نماسه بر آن کفار را تسلط نمود هر که قریب

از ناعینی و فصل فی منزل
 فاختار یصلی قال فانه
 اللیصلی الله علیه و سلم
 و من شاء انک من اصحاب
 فدخل وهو یصلی فی منزله
 و اصحاب یخجلون بنیجه
 و در روایت دیگر سلم

فقال فقال فظلی مسجد
 و سلم الی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و کلمه فظلی مسجد
 مسجد ای اعلم علی
 موضع لا یخجله مسجد ای
 مسجد ای اعلم علی
 مسجد ای اعلم علی

بنا تا که الصالحین در مسجد
 جاری در میان انبیا و اولاد
 بود از آن جهت که در جوار
 عینا و اولاد انبیا و اولاد
 صلی الله علیه و سلم در جوار
 انبیا و اولاد انبیا و اولاد
 انبیا و اولاد انبیا و اولاد

وادی بوسیدند پیش از آنکه او را در راه بکشند
 و از او نام میبردند و در نزد رسول صلی الله علیه و آله
 در آمدند و در روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند

و عرض میکردند پس بر می آورد و آزاد حرکت میداد و در آب و در شفا میگردید
 صحابیان و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کرده بر بدن آب بقیه وضوء آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بیاید و خود در مشکوٰۃ از سنائی منقول است علی قاری در شرح
 نوشته و فی التبرکات لعنقله صلی الله علیه و سلم و نقله الی البلاد نظیر ماء
 من مرقاته صلی الله علیه و سلم کان استقداک من امیر مکتب لیتبرک
 به اهل المدینترو یوخذ من ذلك ان فضیلة و امر شید من العلماء و الصلحاء
 کما و یحییان شیخ عبدالحق در ترجمه و شرح و دیگر شرح نوشته الغرض کتب حدیث
 و سیرتین نامور بر ایند شفا قاضی عیاض و شرح آن و تعانیف سنیوس را
 باید دید و رجز بالقلوب و غیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطلب بموجب وجه
 او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استغناء و اجازت نیست محبت مالکیکه
 واجب التحظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و مقامات او میکنند
 و تمام آن و عدم اعتنا بان دلیل است بر عدم محبت با مبارک نشا آثار و کاواکوا
 که در تقدیر روایت و اثبات اصالت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل
 اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات و در فضائل اعمال غیره و حجت
 است که بکنک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور است باوقی
 نسبت و اقل مشابته تعظیم بجا باید آورد و کالس این بر بیه برگاه و داخل شد
 بر معاویة بن ابی سفیان معاویة لم یاطأ آن گوی مشابته سوری که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم داشت از تحت خود در دنیا اینرا تعظیم بر خاسته کالس را
 بر تحت نشانیده خود و در او با دست نوشته بتوقیر نام حضرت بنود در اخل مرغاب
 را بکالس که داشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در لایح
 نقل نموده که از ایلین نام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

وادی بوسیدند پیش از آنکه او را در راه بکشند
 و از او نام میبردند و در نزد رسول صلی الله علیه و آله
 در آمدند و در روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند

تمام حضرت ابی بکر
 کزین تعظیم کنند مانند
 ان حضرت و عافیه و در تقدیر
 از آنکه در نزد این بجا
 از آنکه در نزد این بجا
 از آنکه در نزد این بجا

وادی بوسیدند پیش از آنکه او را در راه بکشند
 و از او نام میبردند و در نزد رسول صلی الله علیه و آله
 در آمدند و در روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند
 در آن روزی که در راه بودند

عزیزی متعلق مراد الذین لغت علیهم نوشته در یک کلام و در انفس و در افعال
 و در مکانات ایشان و دریم مہمتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
 ایشان پس در پے ظاهر سیکر و در تفسیر سورہ قدر نوشته بالجود از مضمون این
 سورہ معلوم میشود کہ عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات تبرک
 و حضور و اجتمع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مرتبہ عظیم
 حاصل میشود و در تفسیر طوسی بنشین نوشته در حدیث شریف وارد است کہ چون
 حضرت صفیہ زہرا علیہا السلام حضرت علی امجد علیہ وسلم بر اسے زیارت مینماقتند
 تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از ان مسجد بر آید بر کوه طور
 زیتا صعود فرمودند و در اینجا نیز نماز گذاروند و بر کنارہ آن کوه ستادہ ارشاد
 کردند کہ از ہمین جا بر وزقیامت مردم متفرق شوند بارہ بہ بیشتر روند و بارہ
 بدو رخ و این چنان کوه است کہ حضرت عیسی را از اینجا با سہیلان پروند و آن
 مکان را نصاری عقیم بسیار سیکر وند و میکنند و بر سر آن کوه پہلاند نام قرنگی
 زنی کینہ طیار کردہ بود و در میان آن کینہ قبہ ساخته کہ از اسعد عیسی علیہ
 السلام میگفتند رفتہ رفتہ آن کینہ منہدم شد لیکن بالفعل در ان کوه و رخت
 خرنوب بنی است کہ متصل آن مسجد سے ساخته و باین آن مسجد غاریست بعضی
 مردم بسیار بر اسے زیارت آید آن مکان میروند و آذرت را خرنوب البعشرہ
 سیکویند و در تفسیر و از قولنا و خلوقہ القرئینہ نوشته باب خط و را ابو ابی بیت
 القدس در وازہ ایست معروف و مشہور و مالی الان سمور و زیارت گاہ
 است و ہر کہ برای استغنا گناہان خود در ان سجد می و آید از چنان در وازہ می و
 آید و زبان زد مجاوران آنجا است کہ داخل شدن این در وازہ موجب پاکے از
 گناہان است الی آخر مقال اسے این در وازہ را حضرت سلیمان و انس بسیار

سپین ایشان نایب و می کشند
 و در باب خط و لغت سیکر و در
 خط و لغت سیکر و در
 خط و لغت سیکر و در
 خط و لغت سیکر و در

تقوی کا خاستے جباری کنند
 کہ در انجا احداث نور بنویسند
 و کلمات جبار آوردن موجب
 است قبول و شرف و تکیه الی
 یا زمین جاست کہ این در وازہ
 از ابو سعید خدریست حکایت
 کردہ کہ کار وازہ سے بر آید آن

جناب علیہ السلام شب ہنگام در
 خواب فرمود کہ میں چوں آن
 کہ در آن شب کعبہ کیسے گویا
 م حضرت عبد السلام فرمودند
 الباب فیہ النقیۃ الی انکسلی
 و قولہ لو خطہ تفسیر لکم عنایام
 و حضرت مرقیہ کہ انہما منانی حدیث
 اللہم کسینتہم و تم و کبار
 خطہ فی جناب علی علیہ السلام
 الی ابی بیت بنو کا کہ قیوم
 کا ندان نبوت و حامل الکرام
 ولایت و معرفت از دین

آن سنگ که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 آن سنگ که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 آن سنگ که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند

است شمال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
 تصحیح قلوب و تنفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا و این است و ابسته و
 فتیله باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
 خدا و بیعت و قوبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی و اتخذا و استقام
 ابراهیم مصلی یعنی و گنجدی جاسه استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
 است همین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داد و پرورد
 قدم سهار که حضرت ابراهیم دران سنگ نقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
 عواف خانه و در کعبه تحفه الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقر است
 تا اامت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
 بر همان سنگ استاده اذان حج داده بود و ندیس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
 آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گو یا تزدایشان حاضر شدن
 است و بجنورایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
 است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میگردند آن سنگ بقدر
 بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو
 انگشتان هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ نقش گشت الهم قال و از
 از قناره مرویت که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسا
 و مسح کند و این است این امر رایج شد و کسانی که قبل از اسلام این سنگ او دیده
 بودند نقل میکردند که اثر هر دو پا شده حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
 سنگ ظاهر و نمودار بود و حال بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهرست
 و این ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جاعته را دیدند
 که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی مسح کرد و این سنگ

این نماز واجب است بر همه اصحاب
 امام اعظم و عند ان تنفی دو
 که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 که در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند

سنگ مقدس در آنست که نماز خوانند
 آنجا و هم دران نقش است
 عفا و مروه را از نشانها شده
 بدون معنی است حضرت
 حاصل گشت که بیست خانه
 متعلق و علا در میان همین دو
 با کوه در حق ایشان بلور
 شده و عمل شکل ایشان
 و از آن باز معنی شده است

روایم این پیام آید که سنگی که در آنست که نماز خوانند
 در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند
 در آنست که نماز خوانند و در آنست که نماز خوانند

من غفارة الذي سقى
 راجا و الجاشي و اما ان الذي
 خوف كذا اجيب الغفلة في
 حافظ غلام هو الغفلة في
 و بين خصوص من كذا
 مع النفال من بابا شمس و
 من الغفلة في الغفلة في
 من الغفلة في الغفلة في

و تجيل شان مثال بينه مثال نفل مباركة آنحضرت صلى الله عليه وسلم را که بر کاغذ
 یا پارچه نقش کشیده بسیار میسازند قسطا نه در موایب نوشته و قد ذکره
 ابو الیمان ابن عساکر مثال نفله الکریمه علیها افضل الصلوة و التسلیه فی
 جز و سفره رویته قراة و ساعا و کذا الفرحه با تالیف ابواسحق ابراهیم
 بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس و کذا غیر
 ها و لرا ثبتها ههنا اکتفا لاهل شمر تما و معویته ضبط تطینها الا علی
 حاذق و من یحقی ما ذکر من فصلها و جرب من نعمها و یوکتها ما ذکره
 ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخا صالحا و مر بها قال عند وفات هذا المثال
 لبعض الطلبة فجاہ فی یوما فقال لها رأیت ابابا رحمة من بركة صاحب هذا
 النفل یجها اصاب نرجی و جمع شدید کا و بهی که فجلت النفل علی موضع
 الوجع و قلت اللهم اسر فی بركة صاحب هذا النفل مما اصاب نرجی و سب
 من الوجع الشدید فشفها الله تعالی الخیر و قال ابواسحق قال ابو القاسم
 ابن محمد و صاحب ب من بركة ان من امسکه عندہ متبرکا به کان له
 امان من بغی البعاة و غلبة العداة و حرز من کل شیطان مارد و عین کل
 حاسد و ان امسکه المرأة الحامل یمینها و قد اشتد علیها الطلق تبس
 امرها یجول الله و قوته و لا یلهو برای الیمان بن عساکر حیث قال و درینجا
 قصیده در مرع و شوق مثال نفل نموده یک شعرازان نیست
 یا شبه نفل المصطفی روحی القداة لمحدث الاسم الشریف العالی و بار نوشته
 و ما احسن قول ابی المحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابواسحاق ابن
 الحاج و قصیده درینجا نوشته بعد از ان نوشته و لابی بکرا احمد بن امام ابی
 محمد عبد الله بن حسین القرطبی و درینجا قصیده نقل نموده اولش نیست

ان باب اول و سبب ان قبال
 تغییر در معنی نفل مثال خیر
 ابی بانی در معنی نفل
 البکات جبر النافع باب سوم
 در ذکر قصاید و قطعات
 اعلام منتقدین و مناقبات
 و باب مثال نظم کبیر

بسیک نظام مرذوق درین یار
 سه صد و بیست و دو درین
 در وقت بی ذکر نموده است
 باب چهارم در خواص و مناقب
 در باب مثال منتقولات از لغات
 مستدین و اثبات معتدین
 که تنگ را در صدق اخبار
 شان که یا بجز عجم و تعلیم
 لفظها خانه در خلاصه
 بعضی است نفل و نفل
 بعضی است نفل و نفل
 کرده است ما صاحب نفل
 سلسله اسناد و بارک
 مناقب و خواص مثال مبارک
 از جماعت اعلام معتدیان
 که در این اسلام نام بعضی از ان

این کتاب را در ایام خوارزم
 در روز پنجشنبه در ماه رجب
 سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر
 بخارا در دارالحدیث
 کاتبان: میرزا محمد باقر
 میرزا محمد علی
 میرزا محمد حسن

کرام در اینجا ذکر می کنیم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابوالریح بن سالم الکلاهی و حاج
 ابوعبد شمس بن الابر و ابوعبد شمس بن رشید فهرست و ابوعبد شمس محمد بن حاج و خلیب
 الخطب ابوعبد شمس بن المرزوق التلسانی و ابن البرار التونسی و ابوسحاق ابراهیم
 ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرسل و مرگشی و حافظ ابن عساکر و بدر
 فارقی و حافظ عراقی و سپر او و سراج یاقینی و شیخ یوسف سامی و سخاوی و سیوطی
 و غیرهم در سند می نویسند حدیث کرده اند از شیخ ابوالفضل ابن برانوسنی از شیخ خود
 ابن الهمدانی از فتیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابوبکر بن العربی و
 شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرده اند از شیخ حافظ ابوالقاسم بن
 بن عبدالسلام لفظاً گفت حدیث کرده اند از شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابوالشرف لفظاً
 گفت که حدیث کرده اند از شیخ حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نقلی که
 بود نزد ابوسعید عبدالرحمان در آنکه حدیث کرده اند از ابراهیم شیبی گفت
 حدیث کرده اند از ابن ابی مره گفت که حدیث کرده اند از ابن ابی او ایسی اسماعیل بن عبد شمس
 از پدر خود عبد شمس ابن ابی او ایسی بن مالک بن لبه عامر الایسی گفت بود آن
 نقل مبارک که کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت
 اسماعیل بن لبه او ایسی پس حکم کرد و پس بن نقاش را پس کشیدند تا زار بر مثال
 نقل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین طور مسائل متعدد و نسبتاً سند و اجابت
 ذکر کرده است و جمیل و تحریف جامع عظیم و کسب آن در شکلات و حکایات
 قضای حاجات و دفع بیخاریات پیر که آن مثال مکرم بکثره نقل نموده است خوف
 طواری از تفصیل آن در آنکه ششم هر کسی که خواهد بان رجوع نماید و جزوی مختصری
 در فارسی تصنیف یافته است از شاه فلینظ الیه فائده از جمله عقاید و
 عقده ه ه مفاصد جدید یافته اگر چه جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلاً

این کتاب را در ایام خوارزم
 در روز پنجشنبه در ماه رجب
 سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر
 بخارا در دارالحدیث
 کاتبان: میرزا محمد باقر
 میرزا محمد علی
 میرزا محمد حسن

این کتاب را در ایام خوارزم
 در روز پنجشنبه در ماه رجب
 سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر
 بخارا در دارالحدیث
 کاتبان: میرزا محمد باقر
 میرزا محمد علی
 میرزا محمد حسن

این کتاب را در ایام خوارزم
 در روز پنجشنبه در ماه رجب
 سنه ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر
 بخارا در دارالحدیث
 کاتبان: میرزا محمد باقر
 میرزا محمد علی
 میرزا محمد حسن

صحيح لمن الله من ذبح الغنم
 الله نودي وشرع
 المسوق من ذكركم انما
 ان ما يذبح عند استقبال
 السلطان نفس يا نبيا
 وفق اهل بخارا بنجر الله
 اهل بخره عبد الله لقاسم
 وزير وهديت بن ابي
 ابن وارسته ودر كشته
 بنو واهل بخارا بنجر الله

نوشته است بر ذكر آن الكفاير و سوال بر جانور زنده آواز بر آورده شد
 كه براي پيغمبرست صل الله عليه وسلم ومن بعد فتح كره شده بنام خدا عزوجل و
 گوشت آن كفته خوانيده شد بجهت سلطنت حكيم آن ذبوح پست بسينوا و جبر و
 جواب حرام است بر دليل آيت شريفه و ما اهل بخارا الله يعني و ديگر اين جانور
 كه آواز بر آورده شد و بيشهرت داده شد در حق آن جانور كه براي غير خدا
 است خواه آن غيرت باشد يا روست غيبت خواه من خواه پير يا پيغمبر ايج حرام
 است زيرا كه چون شهره داده شد كه اين جانور را ستم فلانست است ذكر نام
 خدا وقت ذبح فايده نكند و وجه آن جانور منسوب بآن غير گشت و غيبت در و پيدا
 گشت كه زياده از غيبت مراد است بذكر نام خدا حلال نيشود مانند سنگ و خوك
 كه اگر نام خدا مذبح شود حلال نيكردند و اهل ما بر ذبح حل كردن خلاف فتح
 و عرف است هرگز اهل در لغت عرب و عرف آن و باره آن وقت بعضي ذبح نيامد
 و سبج شروع عبارت بلكه اهل در لغت عرب بعضي بلند كردن آواز است پس
 درين عبارت اهل را يعني فتح گرفتن باز لغت عرب را بجاست باسم غير الله سخن
 قريب بترتيف كلام الهى ميرسد انتهى نفس التفسير العزيزى و بين است نصوص
 بهر معضرين مستدمين مثل رمانى و يشا پورى و وينوى و غيرهم و تفسير يشا چوك
 سگويد اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبيحة و قصد بذبحها المتقرب
 الى غير الله ما امر ندا و ذبيحة ذبيحة من تد استقى و تفسير رمانى نوشته
 و ما اهل به اغني الله فان ان ذكر معر اسم الله تعالى فضل عارضا
 فيه المطهر المبخس مع بخاسته بالموت وان لم يذ كر فقد نريد في تجنسه
 انتهى الحاصل و در نام ذكرا سيم قديمه معتبر مطابق تفسير عزيزى نوشته است
 تفسير يشا و است و تفسير اشدي مان بر و قابل اعتبار نيشند و دليل حديث

بهر شكل اشتباه و نظاير
 موجود و اين ذبوح پست
 ذبايح من است وزير و
 سبج موزيت لاند كردن
 عند قسمه الطعام و عند
 الذبح و عند العطاس و
 بدليل احوال قصافى الدر

|||

الحقاس ذبح لقتل و دم الامم
 و عونه كواحد من العصف
 علم لانه اهل به بنفد الله
 و لو ذكر اسم الله تعالى
 لانه ستم للضيف بالجماع
 و عليه الصلوة و السلام
 و انكلام الضيف اجماع
 الله تعالى و القاصرون
 ان ان قد سماها اياكل
 سخا كان الذبح لله تعالى
 و الحقة للضيفان
 التولية او الذبح اياكل
 كهر بعد ما ياكل اياكل
 يد ذبحها الغنم كان
 معتقذيم غير الله تعالى
 حرم و هل يكره فيه

فما اتفقا سيرا القدا جتبعين اولاد
 نصدا بديعنا القدا بيا وبينا ما
 لا تشا في وقوع الاختلاف في حال
 الاولة هذه الذبحية وعلقها
 كان محلا للثبوت كذا لاي

نيز رواهت چرا که مقصدش گوشت است و پیش همین اگر گاو زنده بنام سیر احمد کیر کیر
 بد بد بطوریکه تقدس بد نیز رواهت گوشت آن حلال است غرض از کوا میت است و اگر
 مقصود قرح برای میت بود پس ایصال ثواب قرح باشد یا تقریب نیز میگوید میت بود
 و ایضا فیه نذر اولیا بد و طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن در اول باشد
 اما از زبان لفظ نذر کند ظلال در آن هست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرح مستعمل برای
 سنی است که مختص بخدای است باید که شائبه از صنوعات شرعی در آن باشد و ادنی آن
 ترک اولی است اما ارام توان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلن صبا ناگفتند شاید
 آنست و چون که آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند و میزد و میزدند و اگر از
 العاقل شتر که گوشتش استعمال عرفان دیار شتر اکید اگر ده گفته آید با که نیست
 و ایضا فیه پس اگر شخصی بزنی را خانه پرور کند تا گوشت او حریب شود او را قرح کرده
 و بچیته فاقحه حضرت عوث ال عظمی رضی الله عنه خوانده بخوراند غلط نیست در آن بنا به
 آنست که برای زنده منظم اینچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشه طبر بر بدن حاجت خود
 گاو و دوساله و فرجه را نیاز حضرت خواهد کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر
 بطریق حسن است هیچ خللی ندارد اگر بیج است فعلش حرام است و حیوان حلال و شایسته
 صورت مراد مولانا محمد سیدین است که در استقنا مندرج است و همین صورت با صوت محرمه
 مشتهر شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است و ایضا فیه دوم یک درون
 جانوران اهل بیضا بجا روهند و آن حکم این قسم آنست که حلال است چه را که
 فاعلان این فصل قرح در هر درون آن منظور دارند با جانش و همیشه سروکار
 ندارند اتمه و صاحب تفسیر غزیری خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیاض
 و غیره من التفاسیر انصرقا لوما اهل بر لعین الله ای ما رفع الصوت عند
 ذبحه للصنم فسنی علی وجهه عاده المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یضیر قرحه

واخص فوا من ان ذبحوا را
 اعتراف باشد بجائز قمار
 منسبت پس در کجا بدو
 طاعتت و سواقتت
 با نفاست بدیه جان مثل آن
 در کجاست و گواه حجت و حبر
 بیب نام تفسیر ما سله و شایسته
 و نبوی یاد کرده است عبارات آن

۱۱۳

کتاب نقل بنجام تا تفسیر الطحیم
 از قرح که دو ظاهر که بیب خود نذر
 در کتب نیز آمده به تعیظ
 از حالت در مخالفت او است
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ

بمنزله شد و بنوی نوشته
 اهل بر لعین الله ای ما
 جزم الاصله و الطوائف
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ
 تفسیر در کتب نیز آمده به تعیظ

اعتباری ام ف والبرو بکلمه قریب
نیست درجوه بکار آمد و تقریبات
قناة وعد اولی بایه قریب
بهرای نشانی و دویم در دور
قبول اول و در دوم در دور

واصل الاهدال رفع الصوت وكافوا اذا ذبحوا لا اللهم يرفعون اصواتهم مذکور
ها غیره ذلک من اسرهم حتی قبل لکل ذابح وان لم یحیی بالتمیمة مهمل
قال الربیع بن انیس وغیرہ و ما اهل بئرغیر الله ما ذکر علیہ اسم خیرا لله
انقی و عبارات تفسیر نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هر چند از نفس
عبارت مذکوره هم میگوید تا نیکو و عوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست و علی بن القتیبا
آوردن جمیع آن عبارات را در جواب فاما چون شیخ از مطالع اولی و آخر عبارات
مذکوره ارتقا عشیه بالکلیه تصور نقل آن ضروری نمود بد آنکه در نیشاپوری
قبل عبارات مذکوره نوشته و اما ما اهل بئرغیر الله فتعاه رفع به الصوت
للصنم و ذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللان والعزى و اهل المعتز
اذا رفع صوته بالتبلیة و بعد عبارات مذکوره نوشته و لیکنی مما اهل بئر
غیر الله ذبا یج اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح مثلا لا یتعلق قوله
تعالی و طحاما الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله
تعالی فانما یریدوا لمسیح و هو مذنب عطاء و سکول و الحن و الشعی
و سعیدین المسیح قال مالک و الشافعی و ابو حنیفه و اصحابه اذا ذبحوا
علی اسم المسیح فقد اهلوه بغير الله فوجب ان یحرم و اذا ذبحوا علی اسم
الله فظاها للفظ لقیفی الحل و لا عینة لغير اللفظ و عن علی علیه السلام اذا
سمعتهم الیهود و النصرانی یملون بغير الله فلا تاكلوا و اذا لستم
فکلوا فان الله تعالی قد اهل ذبا خصمه و هو اهل لیا یقولون انقی حتی که
در نقل عبارات نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عبادت حل تا سفت که تجا
قال لفظ اجمع گردیده تفسیر نیشاپوری و یدر در همه لفظ قال العلماء یافته است
و استدعایم بحقیقت الحال قوله و ان یرد و قابل اعتبار نیستند اول اعتبار وجهی

بر دست نوشته است که بسبب کتاب
سلم و نوشته ای صاحب تفسیر
است قوله فودی در نیشاپوری
قبول اول و در دوم در دور
قبول اول و در دوم در دور
قبول اول و در دوم در دور
قبول اول و در دوم در دور

ولا یتعلق هذه الذبحة بسوا
كان الذابح مسلما او نصرانيا
و یجوز ان یضرب علیها الشفیع
و اتفق علیه اصحابنا فان قصد
سعة ذبحة تعظیم الذبیح که
عبادت الله تعالی و العبادت کان
ذات کفر فان کان الذابح
ذالک مسلما صابرا هلیما
ان ما ذبح عند استقبال السلطان
نفسا بالید اتفق اهل بخارا بجمیع
لا یرد ما اهل بئرغیر الله قال
الرافعی هذا انما ذبحوا
نفسا بالید اتفق اهل بخارا بجمیع
لا یرد ما اهل بئرغیر الله قال
الرافعی هذا انما ذبحوا
نفسا بالید اتفق اهل بخارا بجمیع

لا یرد ما اهل بئرغیر الله قال
الرافعی هذا انما ذبحوا
نفسا بالید اتفق اهل بخارا بجمیع
لا یرد ما اهل بئرغیر الله قال
الرافعی هذا انما ذبحوا
نفسا بالید اتفق اهل بخارا بجمیع

على نفسه من السائبة
والوصية والجحيم والحام
والعبد فمضوا على ما سلكه
بمعنى ما سلكه من تعلق
بجانبه وان جازوا به
بجانبه وان جازوا به

الحق هي استحقاقه في اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از فرج بنام غیر خدا
ذبیحی حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراهیم فعل
منوره بقول رافعی رد کرد و بر نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و تفسیر
در حدیث نبوی از ذبیح ایجن الم از اشباهه نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبیح
ذبیحی حرام است یعنی با نوری که جن آنرا فرج کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان من ذبیح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکر وینه
عند تسمیة الطعام الخ کمال برات است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در نهایت
حصن حصین صاف در صریح نوشته است اما الحدیث الذی مروی مرفوعا
لا تذکر و فی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یجیم فانه
من حدیث سلمان بن عیسی الجرمی وهو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
عبدالرحیم العسی وهو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آ و رون این
روایات درین محل محض بیگانه اسلامناست باطن نیز دارد و دعوی مجیبانیکه جانور
از تشبیه برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از فرج برای غیر خدا
حرام میشود و قاین بدان فاک اهلال را تفسیر نمودند و تشبیه کمال شیخ دارند از محل
اهل بر فرج پس سند را با دعوی مبانیست است تا سه علی طریق تفسیر و کلام در روایت
در المختار و کجست در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در یتقام از تفسیر
بدان اعراض نموده شد باید داشت که جانور اهلال را از یاد آورده من شهرت داده شدن
در حق او که براسبت است اصلا حرام شکر و اول که نام از بجایر و سوانع صاف
و غیره درین باب چه خواهد بود و در شرح بر ترمذی آن شیخ دارد و گردیده نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال یحمله عبدا حلال نوشته الماد انکاس ما حد موا

این قضیه را نیز با عبارتی که در دیده و درین
خصوص است که آنرا در حدیثی که در فرج
نمودن و خوردن و خوردن و خوردن
از تفسیر این وجوه که در حدیث
از تفسیر این وجوه که در حدیث
ساخته در حکم جانور صاف است
و اجمال او ابقای علامت شرک
و در صریح او افسوس علامت شرک

۱۱۵

است و خصوصیت تشکیک بر وقت
اطلاع از قسم دعای مال است
عکس از باب عبادت است و در حدیث
درین است جایز در حدیث از بعضی
گفته اند که ادعا کجاست بر مال
که در حکم منسوب است در نوازه
بر مال است یا تفصیل از کور است و
بهرای کسب کسب است در جواب رد
بهرای کسب کسب است در جواب رد

با نوری که براسبت است
آن در فرج کمال است
فی ذبیر سلم فرج صاف
با نوری که براسبت است
آن در فرج کمال است
فی ذبیر سلم فرج صاف

و علی الله علی محمد مع الوار
 و علی الله علی محمد مع الوار
 و علی الله علی محمد مع الوار
 و علی الله علی محمد مع الوار

و فی النوازل مثل بسم الله
 و فی النوازل مثل بسم الله
 و فی النوازل مثل بسم الله
 و فی النوازل مثل بسم الله

بیت نار هرا واکافر لالتصم توکل لاندر سبی الله تعالی ویکره للمسلم
 کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی ورفوا اند برانی نوشته محوسی
 گاموی بسلمانی و او کر نام نار که مبدو و اوست ذبیح که مذ سلم بنام خدا ذبیح کرد
 گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقہ را بجا و در پرایه و غیره کتب فقہ
 بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبیح بگوید که الهی قبول کن
 این را از فلان نیست در آن باکے خامساً باتفاق فقہاء و مفسرین و ابساع
 سلف ما لحن بدلالتیغیر شد صرف وقت ذبیح موجب حرمت است و بس چه در
 عامه تفاسیر قید عند الذبیح موجود و در زمینی شرح کتر نوشته لا یقال ان لآیة
 بجملة لا یدر می صل اسر ید با حال الذبیح او الطبخ او حال التلاکل لانا نقول
 اجمع السلف علی ان المراد با حال الذبیح فتكون مفسرة فتصلا حاجر بها پس
 دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبیح اختراعی و ابتداء نیست در دین اصل سده است
 که وقت ذبیح نام غیر خدا گرفته است باین نوع که ذبیح کرده شد بنام آن غیر نیست
 حرام و داخل ما اهل به بغیر شد یا بنام خدا و بنام غیر خدا ذبیح کرده شد اگر ذکر نام
 غیر خدا موصول است بوجه عطف و شرکت آنهم حرام و داخل ما اهل به بغیر شد
 و همین دو صورت است مراد از ما اهل به بغیر شد از آنکه مجتهدین و عامه مفسرین
 و بس حالاً فواو قیو و صورت ثانیه باید شنید اگر نام غیر خدا را بعد از نام خدا
 ذکر کرده یعنی قبل تشبیه و قبل غلطمانیدن ذبیح بر زمین یا بعد ذبیح نیست
 حرام و داخل در ما اهل به بغیر شد و نه مکروه و اگر ذکر کرد و نام غیر با موصول
 بی عطف هم داخل ما اهل به بغیر شد نیست و نه ذبیح حرام گر آن فعل مکروه
 و اگر ذکر کرد و معطوف لا علی وجه الشركة مثلاً گفت بسم شد و معطوف شد مثلاً
 علی محمد فیه لتفصیل عینی در تاسیب پرایه نوشته و لو قال بسم الله صد الله تعالی

ان اسانیه که در مجمل است
 فی التسمیة الایجل وان
 اساد الشوک دون
 جمل در تاسیب
 نقل شود و ان ذکر اس
 رسول مع الوار وان
 خفضه لایجل لانه یصیر
 ذابجا بهما وان متبادر
 جمل لاندر کلام متبادر
 وان نصبه اخذوا فیه
 و علی هذا القیاس لو
 سبی انما مع اسم الله
 نقایس و در بزمید
 غیره مخوف بسم الله
 اسم فلان یو یا بسم الله

و علی هذا القیاس لو
 سبی انما مع اسم الله
 نقایس و در بزمید
 غیره مخوف بسم الله
 اسم فلان یو یا بسم الله

انفاصل بخارا بتجدید به
 و در و انما - هر چه نوشته اند
 اهل بیله غیر الله و بعد از من
 اهل بیله غیر الله و بعد از من
 اهل بیله غیر الله و بعد از من
 اهل بیله غیر الله و بعد از من

و محمد رسول الله بالجبر و انما یحرم لانه اهل بیله غیر الله کذا فی العباد و فی
 الروضة ان قال سب الله و محمد رسول الله بالرفع کانتا ضحیة و اما
 اذا قال و محمد ابانصب ففی معیة و فی الظهور بینه هذا الفرق بین الجبر و
 الرفع اذا کان له عمل بعلمه فهو علی قیاس ما روی عن محمد انزل الی الی
 الحظاء فی القوم معتبرا فی باب الصلوة لا یحرم الذبیحة و فی قنای تاضیحان
 اذا قال یا سمر الله و اسم فلان قال ابو اصدیم بن یوسف بکون معیة و
 قال محمد بن سلمة لا یصیر معیة و قال الامام ابو بکر محمد بن الفضل اذا قال
 یا سمر الله و یا سمر محمد ان اراد بذكر اسم النبی صلی الله علیه و سلم
 لتعظیمه جائز و لا یاس به و ان اراد به الشراکة مع اسم الله تعالی لا یحل
 الذبیحة و ما لکیری نوشته قبل ان اراد بذكر محمد صلی الله علیه و سلم
 الاشتراک فی التسمیة لا یجوز و ان اراد بالتبرک بذكر محمد صلی الله علیه
 و سلم یحل الذبح و بکرة ذلك کذا فی المحیط و و رقنای تاضیحان نوشته
 رجل غمی و ذبح فقال یا سمر الله بنام خدا و بنام محمد علیه السلام قال الشیخ
 الامام ابو بکر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم اللقی صلعم
 بتعظیمه و تعظیمه جائز و ان اراد به الشراکة مع اسم الله تطلی لا یحل
 الذبیحة و از عدم التفات است بتفصیل آنچه ذکر کردیم تمیز می کند که گفته در باب
 مذبح القدر و اقوال فقها آفتد مخالف که در تجزیه اندازد و کسی میگوید
 کسی که در مکس کفر و کلام قول و لیسله و او و در راجع است به اصلی
 مستدیه انهی بلفظ چه قول تحریم راجع است باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد
 بنام قادم یا نام خدا هم بنام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال غیر الله
 می آید و نیست اهلال غیر الله سوائے آنچه ذکر کردیم ابراهیم روزی گفته

و ان عطف حمت
 یا سمر الله و اسم فلان
 یا سمر الله بکون معیة
 یا سمر محمد ان اراد بذكر اسم النبی
 یا سمر الله بتعظیمه جائز
 یا سمر محمد ان اراد به الشراکة مع اسم الله
 یا سمر الله تطلی لا یحل الذبیحة
 یا سمر الله بلفظ چه قول تحریم راجع
 یا سمر الله باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد
 یا سمر الله بنام قادم یا نام خدا هم بنام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال غیر الله
 یا سمر الله می آید و نیست اهلال غیر الله سوائے آنچه ذکر کردیم ابراهیم روزی گفته

نور ربیت دستمال عاقلین
 یا سمر الله بکون معیة
 یا سمر محمد ان اراد بذكر اسم النبی
 یا سمر الله بتعظیمه جائز
 یا سمر محمد ان اراد به الشراکة مع اسم الله
 یا سمر الله تطلی لا یحل الذبیحة
 یا سمر الله بلفظ چه قول تحریم راجع
 یا سمر الله باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد
 یا سمر الله بنام قادم یا نام خدا هم بنام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال غیر الله
 یا سمر الله می آید و نیست اهلال غیر الله سوائے آنچه ذکر کردیم ابراهیم روزی گفته

و ان عطف حمت
 یا سمر الله و اسم فلان
 یا سمر الله بکون معیة
 یا سمر محمد ان اراد بذكر اسم النبی
 یا سمر الله بتعظیمه جائز
 یا سمر محمد ان اراد به الشراکة مع اسم الله
 یا سمر الله تطلی لا یحل الذبیحة
 یا سمر الله بلفظ چه قول تحریم راجع
 یا سمر الله باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرد
 یا سمر الله بنام قادم یا نام خدا هم بنام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال غیر الله
 یا سمر الله می آید و نیست اهلال غیر الله سوائے آنچه ذکر کردیم ابراهیم روزی گفته

آنچه در مقدمه و بعد از آن که
 نام از خدا است و حق با نام خداست
 از خداست اما الله هو الحق
 پس اگر گفته شود که اراده او
 پس از خداست پس از او است
 پس از خداست پس از او است
 پس از خداست پس از او است

اشترک فی التسمیه مراد شد حرمست برخواست تکلیف الکفر اما کرايت باقی است و قول
 بابتها قیاس است به عقیده که نام مولود در فرج آن ذکر کرده میشود و موجب حرمست
 نیست چه مراد از عقیده برای فلان اینست که این ذبح برای بشارت ماکرام و لا
 مولود است بمن طور مراد از ذکر نام که این ذبح بر آقا قدم خلانی است آنست که فرج
 بر ابشارت قدم قادم است و سئل الامام المفضل عن الحوائز التي يتخذها
 الجهال للقادم فقال كل ذلك لعمول و لعب و حرام و من ذبح شاة في وجه
 انسان في وقت الخلعة و القدر و ما يشبه من الحوائز و في المحيط
 او اتخذ حوائز کفراى اذ المر لسيما لله تعالى في ذبحها او شارك
 القادمر في التسمية و اما بدون ذلك فلا يظهر حبل الكفر في هذه
 التضيئة اينست عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر و اکثری را از سایه
 قيد قدم امیر فیهول است تنبيه بران هم ضرورت است در بیان ابوالثنا ذکر
 است قال الفقيه روح و بهذا نأخذ اذا كان الفشر في العرا سألني و ليمتد و
 في رجل يخرج ذرا و ابلح النضبة للناس او قدم رجل من سفن ففشر
 عليه شيئا فلا بأس بان ينصب منه و اذا كان الفشر على الامم فلا يجوز
 ان ينصب لان الفشر عليهم بمنزلة الرشوة الا ترى ان هديرا لا مراء
 امكروا و قد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال هدايا الامراء
 غلول فكذا لك الفشر عليهم و كذلك اذا ذبح البقر لاجل الامير فانه
 يكره ذالك الحمد الحاصل ليست حرام مگر آنچه فرج کرده شود بنام غیر خدا
 سعيد بن مسيب و شعبی و حسن و كمحول و عطا و غیر هم از اکابر بیان رفته اند که
 مراد ما اهل بلخ الفشر خاص ذبايح بت پرستانست که فرج میکردند برای تبان
 خود و نفرستد فرج کن بنام حج و یاد و حج کتابی بنام که ام پیغمبر حلال است آن

اصحاب امام کتب و امام شافعی و
 نیز فرمود دلیل ایشان برای حلال
 ایطال که در بنام حج است
 و از علی ابن ابیطالب مرام من
 وجه مراد است اذا سمعته

۱۱۸

الیهو - والنصارى یصلون
 نعیم الله فایرا صلوا و اذا
 لم یفسسوا فکوا فان الله
 تعالی قدر اصل ذبايحهم
 وهو یعلم بان یقولون و جوار
 و اذ از رویین خاتمه بنام
 ما تلقنا بالنظارها لا با لای

بسیار است و لا سبیل
 فی کتابی من ان یكون
 فی کتابی من ان یكون

والمختص بالنية اكل خلد
 العاسة وصاحبها
 فاما في فاضلها
 واما في فاضلها
 واما في فاضلها
 واما في فاضلها

او المني يزل ايجل لقوله تعالى وما اهل لغني الله وهو كالمسلم في ذلك فانه
 لو اهل لغني الله لا يجل وركنايه نوشته ثم انما يجل ذبيحة الكتابي فيما اذا لم يذكر
 وقت الذبح اسم عن يزاو لم يسم واما اذا ذكر ذلك فلا يجل كما لا يجل ذبيحة
 المسلم اذا ذكر وقت الذبح غير اسم الله تعالى لقوله تعالى وما اهل به
 لغني الله فقال الكتابي لا يكون في ذلك اهل من حال المسلم واما المكي
 نوشته ثم انما لو كل ذبيحة الكتابي اذا لم يشهد ذبحه ولم يسمع منه
 شيء او شهد وسمع منه تسمية الله تعالى وحده كالانه اذا لم يسمع منه
 شيء يجل على انه قد اسمى الله تعالى تحسنا بالنظر به كما بالسلم ولو سمع منه
 ذكر اسم الله تعالى لكنه عنى باسم الله المسموع قالوا توكل الا اذا نصرت
 فقال بسم الله الذي هو ثالث ثلثة فلا يجل الحاصل وذهب امام
 مالك واما شافعي واما ابو حنيفة واصحاب اوسرجه فرج كند بنام غير خدا حرام
 برابرست که ذبايح سلم باشند يا نصراني يا يهودي واگر ذبايح را عبادت آن غيرهم
 مقصودست كخبرست اگر ذبايح قبل از ان مسلمان بود مرتد گردید یعنی مرف
 از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید و ذبايح کافر نمیشود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد
 نمود تقرب بان غیر عبادت او کفر لازم می آید و این تفصیل مصرح است
 در آنچه ذکر کردیم از کلام نودی که بالا ذکر کردیم و موجب در جواب پاره از
 آن مقام نقل نموده است بعد این ما برامضلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی
 هم در استفنای آخرین باین راه رفته کما سیجینی پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر
 که مدار عمل نوحیت بر ذکر و لفظ ذبايح است عند الذبح صحت و فساد او را
 و نیت ذبايح با مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان سیج دخل نیست بلکه اصل
 نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته و لو قال بسم الله

بجمل در استنباط
 این هم اگر چه
 بنحیثی که در تفسیر
 بیان آمده بیان نمودیم
 عبارت تفسیر غزالی است
 و ما اصل بر اینست
 با نوز که او از بر آوردند

در سبزه داده اند در حق آن
 جلاور که غیر است یعنی برای غیر
 خداست خواه آن غیرت باشد
 یا در صحت غنیت که بطریق نمود
 که بنام او می نهند خواه آن
 بر عاقبت کسی باشد و در
 جلاور از کسی باشد و در
 دست بردارند سبزه آنجا
 ارادان کردن نیت و نیت
 که این در کلام است و در
 هیچ دارد است که در
 من ذبح غیر خدا یعنی
 نام خدا را نگویند خواه در وقت
 یا نوز که او از بر آوردند

نام خدا را نگویند خواه در وقت
 یا نوز که او از بر آوردند
 یا نوز که او از بر آوردند
 یا نوز که او از بر آوردند

این قراداد می شود و اینست
 راست بیگونی که مقصود است
 آن قراداد می شود و اینست
 لغت بهمان معنای است
 مری که در آن جا نوز نام
 کبابان ن باری گفت که بارگاه

شهرت داده که این جانور بر آغلانی است ذکر نام خدا وقت فرج خایه و نوز
 چه آن جانور منسوب بان غیر گشت و جنبی در ویدیا گشت که زیاده از
 نعت مردار است زیرا که مردار به ذکر نام خدا جان داده است همان
 این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرک است و هر
 گاه این نعت در کسرایت کرد دیگر بزرگ نام خدا حلال نباشد و مانند سنگ
 و خوک که اگر نام خدا مذکور شود حلال نمیکردند و گنه این سگ است که جان
 را بر آن غیر جان آفرین نیاز کردن درستی نیست و ماکولات و مشروبات
 و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
 اما ثواب آن چیز را که عاید بپسندیده میشود از ان غیر ساختن جائز است زیرا که
 انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال
 خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملوک آدمی نیست تا او را بکس نوازند بختی
 و نیز دادن مال زینعت مستوجب ثواب است از آدمیان بگوشت متعلق میشوند
 و چون مرده باشد از مفارقت اینجان قابل انتفاع لعین مال شامه اند طریق
 قطع رسانیدن آنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به استحقاق
 میرسانند با آنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
 نیست در زندگی پس از مرگ هرگز قابل انتفاع نباشد آری انجی از نظر
 مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
 براس خدا یعنی ثوابیکه دارد بان مرده بخشیده شود و آنکه فرج براس
 مرده کرده آید و بعضی جهال سلیم و رین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
 که گوشت را بخت بنام مرده دادن بلا شبهه جایز است ماینز از فرج کردن جانور
 نام آن مرده همین قدر مقصد میایم بر آن همانند ان ایشان یک نکته کافی است

این نام که در چهار جا از قرآن مجید
 در آیه ۱۲۰ آمده است و در آنجا
 اهل بصره را تذکره داده که در کما
 باسم بصره را تذکره داده است
 خدا امر به شهرت دادن و آن
 نام آوردن با یکد خلاصه کما و غلانی

و بخلانی سکنند و قاره و کلبه
 گوشت آن جانور حلال است
 و اهل بصره را تذکره کرده است
 لغت و عرف است و عرف آن و بایر
 و از وقت بنی فرج بکمال
 در لغت عرب یعنی بلند کردن
 آواز و شهرت دادن است
 چنانچه اهل بصره را تذکره کرده است
 و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است
 و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است

و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است
 و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است
 و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است
 و از آنکه اهل بصره را تذکره کرده است

اهل به لغیر الله قال ما ذبحنا غیره عن ابی جهم
 الله واخرج ابن ابی حاتم عن ابی جهم عن ابی جهم
 العاربی وما اهل به لغیر الله ما ذبحنا غیره
 لقول ما ذکر علی بن ابی طالب ما ذبحنا غیره
 اهل به لغیر الله ما ذبحنا غیره وما
 اهل به لغیر الله ما ذبحنا غیره وما
 اهل به لغیر الله ما ذبحنا غیره وما

از کجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت لائل را یعنی فرسخ
 گرفتن باز لغیر الله را بجای بسم غیر اندر ساختن قریب بجولیف کلام الی میرسد در
 تفسیر نیشاپوری میگوید اجماع العلماء بر آن مسلما ذبح ذبیحته و قصد بدن جها
 المقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحته موقد انتهى و کافران
 در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در آتش راه بنام تیان آواز میکردند
 و چون بنگه مظهر میر رسیدن طواف خانه کعبه سے نمودند این طواف ایشان
 ثبانه خدا هرگز ادا ایشان مقبول نبود و لکن حکم شد که فلا یقرءوا المسجد الحرام بعد
 عامهم هذا پس در بنام نیز چون آواز بر آورده شد شهرت دادند که این جانور
 از فلا نسی است و بنام اوست و براس او میگویند و در وقت ذبح بنام خدا
 ذبح کنند اصلا موجب ترتب حلیت گشت و سرش آنت که نزد عوام طریق
 ذبح جانور هر گونه که مقرر است معین است براس رسانیدن جان جانور براس هر که
 منظور باشد پناهنده فاش و قتل و در و در خواندن طریق معین است براس رسانیدن
 ماکولات و مشروبات با روح خواه بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نسا یا
 یا بقصد تقرب و وقع شر و چا پوسی و تعلق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
 میدهد که قصد تقرب بغیر خدا اذ دل و در کرده و خلافت آن شهرت دادند و دیگر پسند
 که ما ازین کار برگشتیم انتهى نیست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
 عبارت مختصرا و ملقطا ذکر میکنم قوله آواز بر آورده شد و شهرت داد شد انسخ
 این تفسیر براس مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده
 بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبحنا غیره الا لاصنام الی الحضر ما قال قال الربیع بن
 و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علی بن ابی طالب ما ذبحنا غیره و در منشور مذکور ما ذبحنا غیره
 المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبحنا غیره و اخرج ابی حاتم عن مجاهد و ما

محل الاث الفرسک بان افتر
 بیاد و عبودت کس با هم
 با بنم عبد الله او ذکر مع اسم
 الله عطفاً و بعد ذکر عبارت
 طه ایه نوشتیم و من ها هنا
 علم ان البقرة المنذورة
 لا ذولها بل هو الکریم و زانما

حلال طیب الاثم الی ذکر اسم
 عبد الله وقت الذبح و ان کافر
 بنده و نهالیم با کلمه در تمام کتب
 تفسیر که بعضی من ذوال اندازی
 از منی منزع نیست از بعض نقای
 این سنک ابتدای بعض کتب
 کلام آنیم است و العاصم عند الله
 قولم آنیم کرم است
 بنام در اعتقاد سنک
 است که از طرف شارع بران نیز
 دار کرده ما جعل الله من حیوان
 و لا سبائیة و لا وصیلة و لا حاکم
 ان الذین یقتلون على الله
 اللذین یقتلون هذا حلال

حکمی است پس در این امور باید که...
 و اولی آنست که...

در زندگی به ثواب و دانش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلاش ظاهر گردید که جان و مال
 ماکولات و مشروبات همه برابرند و ازینکه دادن آن بر کلاش آسانتر است و در بدیگری بجهتین جایز است
 و چون استعدادهای میگویند که این چیزهای غلظت مرده است یعنی شوائبی که از آن خواهر شد بان مرده
 داده شده که لام سعل مع سلونک هم لامع و صولک و لگرس بر آنچه ذکر کردیم تسلیم نشود و همانست
 غریبه در سوره که شتر متعلق گردد و ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پس خود
 یا غلام خود را فریج کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جاننا بشری مملوک کسی بر خدا نیست لهذا
 کشتن غلام و کثیر کردن او و اشتداد ملک آدمی بر آدمی مقصر است بر ملک و منافع و کمسوات او
 پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان یا نرسد که پرورده
 مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انشی هرگاه مملوکت جان یا نرسد و از کلاش
 ظاهر گردید پس فرموده جان جان و ماکولات و مشروبات و سایر اموال نموده است باطل گردید و جان
 یا نرسد و ماکولات و غیره یکسان گشت **قول** یعنی جلالی آخر اقال شرک میباید که درین مقال انواع
 انتقال است اول که از ان صامت ظاهر که فریج کردن جان یا نرسد اگر در زمین نادرین آن ندرت
 آنگه گوشت او ایشود و دست و ذبیح حلال پس مطلق او از برداشتن و تشهیر در حق جانور که بر آن
 غیر خداست موجب حرمت نیست بکرمت مقیده است بلکه مقصود از فریج خوردن گوشت چسب
 ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بطاهر آنچه فهمیده میشود و از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
 و در حکم دیگر سو خوردن گوشت مسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برسد خدا امر و که حساب عقاب است
 تشهیر و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خوردن گوشت حیوان جانور جان قدر
 خریدار او ایشود و با لزوم التقرب الشکر سویم آنگه جواز دادن عوض مندر جمله اجتهادی و مختلف قیود است
 بین الایلیس در صورت مذکوره اگر از عوض طلا اختیار نموده نظر الی المنصور بلکه میگویم که جایز نیست
 گناه و ذبیح بعضی شرک کجا لازم آمد کلام در جواز عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض حکم
 نموده است در صورت جواز اهل نظر صرف بسبب دانستن ندرت عوض در زمین نادر حکم لزوم شرک

نیز از شایع نفس در آن نقل
 که در این امور باید که...
 و اولی آنست که...

در این کس می اگر از تجویبات شرع
 در زمین و زمین است نماز الی
 از اینها بگویم در نظر این آیات و
 و در تجویف کلام الهی میباید
 انشی سزاوارند تقسیم نمودار
 و تا بعضی در معنایین و جمیع مفسرین
 متفقین دست افروز و مقبول و محول
 طریقه ای محمدین را مرفوع است
 درم و ذوق کوبیدن ایشان سلب
 در زمین و مشاک و دیانت و کلام
 در این مقام مخالف دیدن او درین کلام
 در این مقام مخالف دیدن او درین کلام
 در این مقام مخالف دیدن او درین کلام

در این مقام مخالف دیدن او درین کلام
 در این مقام مخالف دیدن او درین کلام
 در این مقام مخالف دیدن او درین کلام

کامیابی در این امر است
درین نسبت گارسیا و اوست
تخلیص از این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه

تخریر کسی از آن مرد و پیش بجا افتاده غوری بکار زفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالات ذات بایکات او سزا آمد تعلق امید افاده حق متیقن است قوله در تفسیر نیشاپوری
سیکیدی اسخ مقصود ازین نقل است با تائید آنچه متصل است از تخریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد بلکه لفظ سیاق و سبب آن بیجا و در زمره محرفین داخل است یا بطریق ظفره
متعلق است باصل مرعاهم شاید برابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت و ادن کر این جانور پران
غلامی است حرام گردیده ذکر نام خدا وقت فوج فائده گردانید عارا با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که چرم منوط با رتدا و ارتدا و بقصد تقرب بیج بسوی غیر خدا است و لغت
که فی مابین است ظاهر قوله و کافران در جا بلایت اسخ این قیاس محض فاسد الالاساس است سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت و کفر فوج
مشرکان است زانکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گرد و دغاس که خانه کعبه از کفر
نام بان در راه معاذ است حسب قیاس قیاس از مرتبه عظمت خود بر آمده و جرس که درین بیان
نظهور رسیده بلکه صاف نوشته است که بنام خدا هیچ کنائنه اسلام موجب ترتب حثت گشت
که خلاف تصریح فقها است قوله شریک نیست اسخ ذکر نام خدا را بروقت فوج و خواندن فاتحه و نقل
و در و در عام نمودن در مقدر رسانیدن توابع بار طوح و در قصد تقرب سو و طنی است
پس لین که ممنوع بگردد و باب و بیجا سو زدن بکار کتایب هم ممنوع گما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا اسخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت حثت بحدیکه ذکر نام خدا
حلال نمیشود و درهم از آن ظاهر که حثت مقصد تقرب بغير خدا است پس حثت نخواهد شد مگر قاصد
که مقصد تقرب مفتاد است نه جانور زنده که مقصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبیث نیست اسخ کلام کرده شد ب تفسیر عزیزه لفظه که
تحریر آن پرداخته چون این همه قال و مقال بجمع شریف صاحب تفسیر سید سلیم
بجانب مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

تخلیص از این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه

تفسیر و اجاب در اصل حرمت
و کسب این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه

تخلیص از این غم و اندوه
و کسب این غم و اندوه

قلنا اذا قلنا من اجل عال وذاك من
 الله عليها وكذا اذا ذبح شاة على
 التقرب لى صاحب القبر وفضلته
 النصب وذكر اسم الله تعالى
 عليا لا يجبل لهذا النص المصحح
 ومن اراد ذلك على فضل القبر
 التقرب لى صاحب القبر وفضلته
 النصب وذكر اسم الله تعالى
 عليا لا يجبل لهذا النص المصحح

وكرام الضيف الكرام الله تعالى والفارقات ان قد مهالياكل منها كان الله
 الله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او للذبح وان لم يقبل مهالياكل بل يذبح
 للضيفه كان تعظيم غير الله تعالى فيجوز ومنه هل يكفر فيه قولان بنزاهة وشرح
 وهبانية قلت وفصيد السينة انه يكره ولا يقر لا نالاسنى الظن بالمسلم انه يتقرب
 الى كادى بهذا التمر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظير فقال ربه فاعلمه
 جمهورهم قال كافر وفضلي وجمهوره ليس بكفره شتى وهكذا في مطالب المؤمنين
 والاشياء والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح كغير الله رواءه اسهل و
 ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواءه ابو داود وفي عن ابي
 عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد ان لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور
 لقوله عليه السلام لا عفرني الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكن لا يجوز الذبح
 على البناء الجدي وعند شراة الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن ذبايح تجر
 لا فهم يكرهون مخالفة ائمتهم لم يذبحوا يوزيهم الحنن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و
 هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المرزوسي
 من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال السلطان تقرب بالغير الله تعالى افنى اهل
 بخادى تجرمة لانه اهل بالغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر
 اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرّم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكن اقول مستغلة وكلوا مما
 ذكر اسم الله عليه اكلتم ما باءة مؤمنين عام تيناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى
 او غيره فيكون اكل حلالا قلت هذا الايات مخصوصة بالغير الاخر وهو قوله تعالى
 في سورة المائدة من عليكم للثمة والدم المحنوز وما اهل لغير الله به والموقوفة والمتروقة والسطحية
 وما اكل بسبع الا ما ذكروا وما ذبح على النصب فلوان مسلحق شاة وذكر اسم الله عليه
 لا يجبل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا ذبحها نجسها اذ حجارة وذكر اسم الله عليها

انما اى قوله تعالى
 ذكر اسم الله عليه
 النصب بل لو تاكلنا في هذه الايات
 لعنا انها مخصوصة بما ذكرنا
 ذلك اى قوله تعالى قال وما لكم
 لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 وقد فصل لكم مما

انظر في قوله تعالى
 على ما ذكر في الايات الاخرى
 بالاشارة وغيرها وكان مسبب
 نزول هذا الاية شيتا
 حيث كانوا يقولون
 بطون الكرام
 فينته وقد قلنا الله تعالى
 فان يكون ما تقولون يا ايها
 من مقتولكم على قوله
 قلنا فانما يا ايها
 ذلك بان الشاة لم يذبح
 قلنا فانما يا ايها
 اسم الله الموقوفة والمتروقة
 قلنا انك الوجه المادون فيه
 لم يقل على الوجه من مت وما
 من الله تعالى من مت وما
 قلنا يا ايها انما حلال الا

أو يقول بسم الله وهو قول بسم الله وبأسم فلان
 بسم الله وهو قول بسم الله وبأسم فلان
 بسم الله وهو قول بسم الله وبأسم فلان
 بسم الله وهو قول بسم الله وبأسم فلان

قلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريره
 عين التقليم لا مر الله تعالى وأما حدِيث الفس فمغالطة وهجته لأن الكل مقتول الله تعالى
 سواء كان بأيدينا أو بأيد من غيرنا أو ماتت حنفا القها إذا لموت عند
 الله باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتق في أهله نفس حين موتها ولذلك
 اجتمع أهل السنة والجماعة على أن المقتول ميتة كالجلد هذا والله اعلم وأما
 ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير أنهم قالوا ما أهل بالغير الله تعالى
 أي ما دفع الصوت عند ذبحه للضمة مشي على جرحه عادة المشركين في ذلك الزمان
 ولذا لم يذكر في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بلذبح
 التقرب إلى غير الله لأن مشرك ذلك الزمان كانوا متخلصين في الكفر وكانوا إذا
 قصدوا التقرب بلذبح بهيمة إلى غير الله تعالى ذكرها عليها عند الذبح
 اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فإنهم يخلطون بين الكفر والاسلام
 فيقصدون التقرب بالدبح إلى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه
 وقت الذبح فالأول كفر صريح والثاني كفر صوتا والاسلام فكانهم يعتقدون
 أن طريق الذبح ليس إلا هذا سواء كان الذبح لله أو لغيره وقد جرى هذا العادة
 في زماننا أيضا فانهم يشبهون أن فلانا يذبح بقرة لأجل السيد أحمد كبير مثلا
 سواء ذكروا اسم الله عليه عند امراد السكين أم لا وما وقع في الهدايا
 ويكره أن يذكر مع اسم الله تعالى شيء آخر غيره وهو أن يقول عند الذبح
 اللهم تقبل من فلان وهذه ثلاث مسائل أحدها أن يذكر موصولا لا معطوفا
 فيكره ولا يجزم الذي هو المراد عما قال ونظيره أن يقال باسم الله محمد رسول الله
 لأن الشريعة لم توجب فلم يكن الذبح واقفاله لكنه فكره لوجود القرآن صوتا
 فتصور بصورة الحرم والثانية أن يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

ومضى بان يقول بان بعد
 وقيل ان يقول بان بعد
 وهذا الإياس بان قال بعد
 صلح الأهل بسم الله عليه وسلم
 اللهم تقبل من فلان
 اللهم تقبل من فلان
 اللهم تقبل من فلان

من ان فصل التقرب باسم
 عبد الله يعني الذبيحة سواء
 كان بطريق الاستقلال أو بطريق
 الشركة نعم لو ذكر في جرحه
 غير فصل التقرب باسم
 عبد الله تعالى ففصل
 فان ذكر موصولا بسم الله
 بكثرة مثلا ان يقول اللهم تقبل
 من فلان ولا يجزم الذي هو المراد
 عن ذلك بل هو المراد عما قال ونظيره

لفصل التقرب باسم
 معطوفا باسم أو بغيره
 أو بغيره أو بغيره
 أو بغيره أو بغيره

كما هو منسوخ من كتب اللغة
والفقه من وفائيت شمس
سعيه في شرحه في حاشية
سورة التوبة

لا يحتاج الـ من النسبة واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لان مقام المشابهة صورة ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله لا تعرفت معنى هذا الكلام
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقروبا بفضله مقرب
للمغيب بل ذكر مجرد فهو مجزئ عن مسئلتنا الموصولة فيما قصد به التقرب
لغير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير لا يحل
من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن هاهنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو المرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا يتذرون
فها لهم انتهى مبنى على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالث ان يقول مقصولا عنه صورة ومعنى فان الاتصال المعنوي كيف
يتصور اذا كان التذر للاولياء فانه غير التقرب اليهم ونتيجه ايمه الـ
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا ما تقر في قواعد الفقه ملبسها من النسبة
الى آخر العمل واليضا مبنى على عدم الفرق بين الذكر الجرد الذي وضع حسب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضع
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمامه استفاد
شاه عبدالغزي صاحب المخطوطة وكلامه كونه مردان برين استفاد بطرق متعددة
كـ منقضى انان درينجا ذكر ميكنم قوله مدارحل وحرمت بر قصد زيت فاج آه
اول كه اين دعوى مخالفت بانچه در تفسير ارتقا ما يفته چه مدار حرمت ورا ن
جابر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت واير كرد ديودوم ايكنه مراد حديث
انما الاعمال بالنيات تزود خفيه قاطبة ثواب است نزل وحرمت وصحت وفساد

ولا يثبت ولو قال باسم الله
فلم تخصصه بالنسبة او هكذا
وورد الخبر ان زوجته لم
تخصصه بالنسبة صريح
وهذا في اكثر الكتب مما
عملت عليه في اكثر الكتب مما
جاءه من مقرر وقد استشهد

١٢٥

در شباهة نيشة والنية اعما
تفصيل في المخطوط دعوى نيشة
اي لا يثبت غيره وذلك لان النية
تقتضي به التميز وانما ياتي في
نظر عمل كالحام يحتمل تخصيص
بمعنى ان زيادة اما اذا لم يكن اللفظ
مختلفا بين جميع النية لا يثبت
حلت في احكام الدين والحد

لا يقع الطلاق والعتاق
النية في اللفظ الذي يحتمل
تعيين او اشارة ان احتلها
على سواء فعلى احد
فانه يصلح بانما
لان الظاهر لا يكتفى بان
احد هو الضال من جوارحي
ذلك الرجوع ينظر ان كان

و دیگر امور بیاضه چه در اذن است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره

فیه تغلیظ علی نفسه یصدق ایضاً دیانته وقضاء لانه غیر متهم فی ذلک لکن
 لا یصدق فی الصرف عدو الظاهر حتی یحیث بایهما وجد وان کان فیه تحقیقاً
 علی نفسه لا یصدق قضاء لان القضاء منبئ علی الظاهر وهو مخالف لما نومی
 وان نومی ما لا یحتمل لفظه لا یصدق دیانته ولا قضاء لانه یخلو عن اللفظ
 وقد تقدّم ان النیت لا حکم لها علی الالفزاد و صاحب شباهه در حاشیه
 متعلق قول خود و انما اشتراط فی العبادات بالاجماع او بایه نوشته و اعلم ان
 الالفزاد محتاج علی النعمه فی ثلثه مواطن احدها التقرب الی
 الله تعالى فزاد من الی الی الشان التمییز بین الالفاظ المحتمله لغیر المقصود
 و الثالث قصد الانشاء لیخرج سبب اللسان بالجمله کلام در اینکه فوج کرد و دیگر نام غیر
 خدا و او را در تقرّب نمود یا نمود بجهت دیگر که منافیه فیه نیت و اینکه فوج کرد و دیگر نام خدا و او را
 ازان در نیت مالک جانور اگر چه غیر ذابج باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود بجهت دیگر که
 سازد فیه است بودن بجهت مدارج و حرمت ثابت کردن لازم بود آنچه صاحب تفسیر
 و مولوی عبدالحی و غیره اتباع صاحب تفسیر بعضی روایات مجمله را انا شباهه و در مختار و غیره
 درین باب نقل کرده اند منبئ است بر غفلت ابن قاعده مقصود و منبئ است که وقت
 فوج ذکر کرد و غیر اگر چه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما الی غیر الله
 می آرد و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت فوج بیان میکنند و نیز بیان آن
 اجمالاً بالتصریح در کلام دیگر آن که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود است
 تبصریح خصوص صورت امتنازه فیها نقل نموده اند زیاد ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند
 نصران فوج کرد و نام الله و او را که در صیغ حلال است گر آنکه مگوید بسم الله الذی یوثق
 ثلثه احصای نیت صرف به لفظ مدارحکام نیت و نیت مدار حکم گر بر الفاظ کج آن همین
 است تا ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاو و سید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو

عنا نغده داخل است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره
 و گفته اند در اول است در قول او ایچ پس هوره

اعترفت و بین مقام سجده
 نیت فوج پس نومی نسبت
 از غیر ذابج باشد نسبت او
 تا نیت نذر و فوج که
 التفسیر النبی اوبس انم آردون
 این عبارت صحیح است
 در تفسیر مهم درین است
 و تفسیر با بسط نیت چه در آن
 نکر و نسبت که از او از او است
 نیت نسبت که از او از او است
 نیت نسبت که از او از او است

بجای سابق و سابق و سابق و سابق
 و سابق و سابق و سابق و سابق
 و سابق و سابق و سابق و سابق
 و سابق و سابق و سابق و سابق

طرح اصحابنا فان قصد مع ذلك
 تعظم المذنب لغير الله تعالى
 سوان الذنوب قبل ذلك لغيره فان
 الكذب هو قتل او قتل مسلمان
 البروزي من اصحابنا ان ما يذبح
 عند استقبال السلطان تفر الى
 اهل الغيبة لئلا تجارى تحريم ميراثه مسلمانا
 وجوه استنباط القدر وعضو

وشرح آوردن روایت در مختار محض بحکم چه صاحب در مختار گفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
 در دلیل اهل بیهوده آورد و معنی اهل نسبت کرده شدند نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
 در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمیع است چنانچه از بیان باب ظاهر است علاوه بر آن صاحب
 در مختار در تفریق تفسیر نموده که مدارج حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم احدث و شیعورت
 که مل و بیجهت تازده قیام از آن صاف ظاهر و مضموعی صاحب استفتائیه مفید و واضح باو که صاحب مختار
 و امشابه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجمن مستندین هستند که در صورت مخالفت
 با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
 تا سبب مخالفت کلان تر از قابل المقایست نیست در درختی که در همین باب چه بلا بیا
 نموده که نوشته و اولیجلی ذبیحاً جبری ثواباً سنیاً و ثواباً جبری یا حلت شهاب لافه
 صادر کرد قینه نداشتند که صاحب قینه مقننی است و از این علی که را سراسر اعتزال است
 بر مذمب اعتزال نقل کرد و عن الی علی انما یجوز ذبیحاً الجبریه ان کان ابا و هم من الجبر
 فانهم کما هل الذمته وان کان ابا و هم من اهل العدل لم یجوز الا لغیر عنونه المرئیه
 این هر دو بزرگواران لفظی علی را ویدند مجرب و نه اهل عدل را فیهند و بجاء آن جبری کسی را
 قایم ساخته قوله فی الحدیث الخ بیان آن مرتب می آید قوله فی غدا یب الی عبید و یستان
 الفقیه و کتوز العباد الخ این روایت بی محل است از سلسله صحیح عثمانی هم علاوه بر آن قوله
 كما قال اللہ وی فی شرح المسلم الخ یا و کون مقوله نود و شرح مسلم گویا فکله البیحت
 است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نودی در شرح مسلم است او است از بیان قول نودی روای
 و معنی در معار نا ظاهر تفریق کرده و باعث بر ذکر آن گردیده که حرف گفتار یک فقره است تا
 عبارتش این است انما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یدبح باسم غیر الله کون ذبیح للضم
 او للصلیب او لموسی او لعیسی او للعبه او نحو ذلك و کلهذا لحریم و لا یجوز هذا
 الذبیح سوا عکان الذابح مسلماً او نصرانیا او یهودیا لرض علیه الشافی لضعف

لأن بیه الغیبه لئلا تجارى تحريم ميراثه مسلمانا
 مثل هذا لا یجوز التبریر
 فان قبل الخ من سوال و جواب خطیبی
 یجوز است که بحث علاوه بر آن
 یجوز ان حاجت نمود قوله
 بنسبیه بر آن ان حاجت نمود قوله
 دامامان و غیره تفسیر البیضاوی
 و غیره از آن است شرح خطیبی

قوله در تفسیر و مخالفت قدما
 منسبین و مذمب است بدین
 علماء چه از تفاوت عادات و از منسب
 سعالی الغایا متبدل نیستند قوله
 ذک و اعطی عند الذبح اسم ذک
 الغیبی بمن است مقصود التبریر
 آیه و مسوقه الکفار قوله بخلاف
 الشکرین المسلمین کما یفرق فی
 مواضع تفسیر تدریس باب
 خصوص بیکدیگر چه بدست
 تدریس باو چه بدست
 و انما یذک در ذم اهل ایمان و کفر
 تدریس باو چه بدست
 تدریس باو چه بدست
 تدریس باو چه بدست

دو سلسله تفسیریه که با هم
 در دست است شریکانه
 که صاحب ذک تفسیریه
 مثل سلسله تفسیریه
 در دست است شریکانه
 که صاحب ذک تفسیریه
 مثل سلسله تفسیریه

از قول بدایه مفصوله صورته و معنی ندارد و بدایه مفصوله صورته و معنی ندارد و بدایه مفصوله صورته و معنی ندارد

و حواشیه قوله سعده ذکر و اسم الله تعالى عند امر السکین ملا این فرست صریح و او کما
 است صریح ذکر اسم خداوند می دانند علاوه بر آن در صورت معروضه صوره داخل است که تمام خداوند
 کرد قوله و اما ما وقع فی هذا تیسارح این تعالی از انواع اضلال مالا مال است اول که
 عبارت بدایه نقل نموده میگوید صریحاً فیما فکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یجزم الذبیحة
 سوا کما یطریق الاستقلال او بطریق الشریکه به بیند که چنانست است جائیکه کنایه هم نباشد
 دعوی صراحت نودن روزی شب گنهن است از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش
 عبارت بدایه صریح نمود. آنچه ذکر کردیم هم آنچه گفته نغمه لو ذکر ذکر اجماعی در ان غیر قصد التقرب
 الی غیر الله فقید نفی صریحاً بدایه و نه کذا و است بر آفت این است که گفته صاحب لمدایه
 وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقروفاً بقصد التقرب الی غیر الله ذکر اجماعی افهوا بمغزل
 عن سئلنا الموضوعه فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریحاً فیما ذکرنا و باز
 خود میگوید بمغزل عن سئلنا باز این جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نغمه لو ذکر ذکر اجماعی و
 آنچه بیان مطلب بدایه است باین مرغلات سوق کلام آن مقام است و باعتبار بدایه علاقه ندارد
 چه صاحب بدایه در دلیل سئوال اول می نویسد لان الشریکه لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکن
 باین الوجود القرآن صورته مقصود بصوره المحرم و در استفتا نوشته لاجرم الذبیحة لعلم
 بقصد التقرب الی غیره و اما کما لا یجوز ما شابهت فی ذلك بذكر اسم غیر الله بقصد التقرب
 پس این عبارت را طلب و معنی عبارت بدایه قرار و ادون کار زومی عقل نیست همچنان صاحب
 بدایه در سئوال ثانیه نوشته میجزم الذبیحة لانا اهل بالعباد الله و در استفتای نویسد
 یجزم ایضاً وان لم یکن فیها معنی التقرب لکن صریحاً فی الشریکه و الصریح لا یجتاح ان
 التبا فرق زمین و آسمان بیان است بعد از ان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
 منی علی اختلافه عن قول صاحب القدر تبا پر عجب عجب است چه هر گاه با شراف بخوش
 وضع مسئله بدایه بزرگ میگوید غیر مترددان نیز بر است پس بیرون قول تفسیر احمدی منی بخله

فقریب موجود است در بدایه مفصوله صورته و معنی ندارد و بدایه مفصوله صورته و معنی ندارد

بیان مورد از ان خود را سیرا
 و در حدیثی که در آن آمده است
 و در حدیثی که در آن آمده است
 و در حدیثی که در آن آمده است

در بیان آن و این صاحب
 در بیان آن و این صاحب
 در بیان آن و این صاحب

حلال است... این کتاب... صاحب...
این کتاب... صاحب...
حلال است... این کتاب... صاحب...

و سلسله موضوع خود را هم صحیح میکند و قابل است بفرق و در برد و سلسله صاحب بدایه
استدلال می نماید باینکه می نماید با اهل بایغیر الله برسلسله خود و صاحب تفسیر بجهان
آیه مطلب خود را مستندی نماید این معنی چگونه صورت نبرد فائده صاحب تفسیر اتباع
او درین سلسله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پرگنده و پریشان اول که ما اهل
بغیر الله را تفسیر کردند تا باز بر آورده شدن و در آنجا غایب نگیر نمودند بر آراء و فریاد و غیر
ذکر و چون در آن وادع بر اگر گرفتارند محل کردند بفریاد و فریاد و غیر الله را تفسیر
بجهت و بار دیگر و نذ زیاد و از آن بر خود گوارا نمودند و چون که در تقریب بحدیث کلام بر سلسله
می آویزند حال آنکه ما اهل بایغیر الله فریاد و دیگر در سنای نذر بغیر الله فریاد و دیگر اشارتی بان اجمال
مناسب نبود باینکه است که لفظ نذر مشترک است و نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی این باب
غیر واجب تقریبی است و عرفی آنچه پیش برگان می بندند نذر نیانز بگویند و نذر اولیا بر شرع
مباح است که آنکه بگوید آلی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدا هزاران رسالت و در
اینکه بگوید یا حضرت در جناب آلی بر این مشکل دعا بکنید که این مراد من شود از طرف شما
در جناب آلی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
آلی و سید و شفیع سازد و گویا بگوید آلی برکت روح فلان بزرگ و سخن عنایت و معرفتی خود بر
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال بر من فریاد و ثواب آن سخاوت روح آن بزرگ سلامه تا نزد پروان
بان بزرگ خوشنود شوی اینقدر گفتی منقطع است از رساله نذر مولوی رفیع الدین که در همین ایام
بنا رسیده و همانست مراد صاحب احمدی که نذر اولیا را اول و اسحق بلین با قال بولا آنچه
موافق لفظها و المحققان فی رساله فی الفقه و در شرح سید بود امثال آن حرام است
و بزوانند آن که تا بام شیخ سید هوش میکنند اگر وقت و بچ نامش گرفت است گوشت نذر
و خوردنش روا باشد بمال الله و لا تا کلا و اهل یذکر اسم الله علیه و انا لفسق و اگر تا بام خدا
بسم الله اگر بزرگ کرده باشد اگر چه در اول نیت ناسد و از نذر طاهر خوردن نذر فلان با

است مراد صاحب تفسیر...
این کتاب... صاحب...
حلال است... این کتاب... صاحب...

این کتاب... صاحب...
حلال است... این کتاب... صاحب...
این کتاب... صاحب...
حلال است... این کتاب... صاحب...

در اعلاط عدم الثقات است...
این کتاب... صاحب...
حلال است... این کتاب... صاحب...

در جوابی که در این کتاب مذکور است که در وقت
 آن اول عبادت حقیقه او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
 بعد نیت مشغول نشود بجز که غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل ان وقت اول العباد
 بتفصیل نوشته و از فتح التدریج نقل نموده المراد بالیس من جنسها ما بدل علی الاعراض و قوم
 در شرط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یأتی بنیات بین النیت و المنوی
 پس در نیت نسبت گار بغیر مذکور نیت ذبیح گاو و براس غیر خدا و در منوی که ذبیح است
 نام خدا بیان آید ان نیت سابقه باطل گردد و بیسوم در نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
 شرط است در اشباه نوشته منها الذل و لا یکفی فی ایجابا الثبوت بل لا بد من التلفظ
 به صحرا با فی کتاب الاعتکاف و جموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر
 للترمذی لیس لوملک شاة بالهت و غیرها قنوی الاضحیة بکون الاضحیة عندهما و
 عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن ولو اشتهر بها
 نیویها الاضحیة یصیرها ایضا عندهما و عند الی حنیفة لا یصیر بالشرا و حق
 جها بلسان و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتهر فی عبد التجارة و لو علم بشرا بل کانت
 عنده فاضرها الفحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع این شرط باید داشت کردن
 بحث بسیار سفید است این است لغرض و مورد تعریضات در مان برستفنا و شاپ صاحب تحریر
 جواب یار مولوی عبد الحکیم نجالی شرم لکنوی که خیلی نیست نام مربوط بود و در وقت مذکور جواب
 ازان هم پریشان و نا درست از مواخذات خارج بحث برست و تحقیق اصل مدعی اشتغال نیت
 در نقل هر دو فایده نیست حسیته چیزی ذکر میکند قال لکنوی کا و غیره در صورت مذکوره
 حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف در سکت خصوص در صورتیکه ذایع غیر ناوی
 باشد قال مولوی ذایع نخواهد بود الا وکیل ناوی و یا یب اول پس نیت موکل و نیت
 در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد و کافی الاضحیة انتم عمل علی نیات در نیت نزد خفیه جاری نیست

اصل ندارد و هم در وقت اول عبادت حقیقه او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر
 بعد نیت مشغول نشود بجز که غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل ان وقت اول العباد
 بتفصیل نوشته و از فتح التدریج نقل نموده المراد بالیس من جنسها ما بدل علی الاعراض و قوم
 در شرط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یأتی بنیات بین النیت و المنوی
 پس در نیت نسبت گار بغیر مذکور نیت ذبیح گاو و براس غیر خدا و در منوی که ذبیح است
 نام خدا بیان آید ان نیت سابقه باطل گردد و بیسوم در نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
 شرط است در اشباه نوشته منها الذل و لا یکفی فی ایجابا الثبوت بل لا بد من التلفظ
 به صحرا با فی کتاب الاعتکاف و جموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر
 للترمذی لیس لوملک شاة بالهت و غیرها قنوی الاضحیة بکون الاضحیة عندهما و
 عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن ولو اشتهر بها
 نیویها الاضحیة یصیرها ایضا عندهما و عند الی حنیفة لا یصیر بالشرا و حق
 جها بلسان و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتهر فی عبد التجارة و لو علم بشرا بل کانت
 عنده فاضرها الفحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع این شرط باید داشت کردن
 بحث بسیار سفید است این است لغرض و مورد تعریضات در مان برستفنا و شاپ صاحب تحریر
 جواب یار مولوی عبد الحکیم نجالی شرم لکنوی که خیلی نیست نام مربوط بود و در وقت مذکور جواب
 ازان هم پریشان و نا درست از مواخذات خارج بحث برست و تحقیق اصل مدعی اشتغال نیت
 در نقل هر دو فایده نیست حسیته چیزی ذکر میکند قال لکنوی کا و غیره در صورت مذکوره
 حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف در سکت خصوص در صورتیکه ذایع غیر ناوی
 باشد قال مولوی ذایع نخواهد بود الا وکیل ناوی و یا یب اول پس نیت موکل و نیت
 در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد و کافی الاضحیة انتم عمل علی نیات در نیت نزد خفیه جاری نیست

۱۳۲

کالت نیت استنات
 قال لکنوی ما قصد بالقراب
 غیر الله صیادة عن الذبح
 فی فیصل بید بجهت العباد
 فی فیصل فی الذبح فی هذا
 سبانی قال الذبح
 لیس عبد اول لغیر الله
 فی فیصل فی الذبح فی هذا
 فی فیصل فی الذبح فی هذا

فی فیصل فی الذبح فی هذا
 فی فیصل فی الذبح فی هذا
 فی فیصل فی الذبح فی هذا
 فی فیصل فی الذبح فی هذا
 فی فیصل فی الذبح فی هذا

۱۳۲

مدار الحكم الشرعي اذ هو عام
 ما قطع عن درجة الاعتبار
 فان لا اشتغال باظهار ما في
 هذه الصفحات الا صاحبها
 الا تنسج الاوقات وما فيها
 لا يخفى على من له ادب
 نعم وتعمير وكيفي للبقية عليه
 ان العباد التي من دعا ولورد
 عايشا على التمسك بالعبادة
 در افکار استدل بهما در
 فتواه فالمراد على العبادة رد
 على سند نه انيت لمحض سمع
 ايجون قال قيل يتناول كشيء
 مولوي فيجيب الدين صاحب
 وهر چند شرعی نمودند اما صاف
 صاف بیان کردند وکلمات

تنش لا آخر دعواه كون حمل النزاع حمل الشبهة والعمل بالاحتياط وهذا الصواب
 في الرجوع من مدعيات التفسير العزيم ولا استفتا **قال الكهنوي** وان
 المبين ما قاله مولا تاج محمد مبین في رسالته في الذبور الخ **قال الدهلوي** لفظ
 ظاهر درين عبادت دلالت بر وقوع شك در حال اين و چه ميکنند از امتی راز
 ان منع منوره اند و اقوال حم غفیر فقها که فيما بعد منقول است بشک دلالت بر درمت ميکنند قال
 حن بها اوکے اذلا فواللشک قيل عليها عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
 مخالف می شود غلظ می اندازند که انیک موج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات در عود
 و پشیمان میگردد و از همین قبیل نوشته کلمات این بزرگوار که اقوال حم غفیر فقها فيما بعد منقول است
 و نیزه قول یک فقیه معتبر و عالمی صغیر هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظالمین
قال الكهنوي ناقلا عن در المختار وغيره ان قد مهالكيا كل منها كان الذبح لله
 والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقيد مهالكيا كل بل ليدفعها لغيره كان للتعظيم
 خير الله **قال الدهلوي** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابم فذبيحة القصاب
 بل اكثر الولايم والاعراض يخرج منها اذا اكل الذابم منها غير مقصود ولا معلوم
 فتقوله فكان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره وهو ظاهر و اكل الضيف ليس اكل
 الذابم فيجب على حد ان يكون ذبيحة القصاب والولايم والاعراض من كلها محرمة
 انيت تعارض بل هو بر فقره ان قد ما باز لغرض من ناهد بردان له ليقدمها المراد
 بالاكل اما اكل الذابم وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولايم والاعراض
 محرمة داخلته في هذا القسم لانه في القسم الاول فان كان المراد اكل الغير فيلزم
 ان يكون المذبح حرام في اجزائه من حطرات الاحرام والذبح والمقصود لله
 ولكن في كفارة الجنایات كلها ميتات محرمة وايضا فالذبح لله في الغيران
 كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

ان العباد التي من دعا ولورد
 عايشا على التمسك بالعبادة
 در افکار استدل بهما در
 فتواه فالمراد على العبادة رد
 على سند نه انيت لمحض سمع
 ايجون قال قيل يتناول كشيء
 مولوي فيجيب الدين صاحب
 وهر چند شرعی نمودند اما صاف
 صاف بیان کردند وکلمات

۱۳۳

در بیان آوردند و از آنچه در
 کتب معتبره از علمای صاحب
 مولوی رفیع الدین صاحب
 فتاوی غیره این نبط
 فرمودند و در بعضی
 الفاظ از روحانیات عجیب
 بعضی در بیان تفصیلهای
 عجیب بسیار فرمودند و در بعضی
 خودی فرمودند و در بعضی
 بسیارند و در بعضی
 و معبودان بالبلایند که
 در این باب است و در بعضی
 در این باب است و در بعضی
 در این باب است و در بعضی
 در این باب است و در بعضی

مدار الحكم الشرعي اذ هو عام
 ما قطع عن درجة الاعتبار
 فان لا اشتغال باظهار ما في
 هذه الصفحات الا صاحبها
 الا تنسج الاوقات وما فيها
 لا يخفى على من له ادب
 نعم وتعمير وكيفي للبقية عليه
 ان العباد التي من دعا ولورد
 عايشا على التمسك بالعبادة
 در افکار استدل بهما در
 فتواه فالمراد على العبادة رد
 على سند نه انيت لمحض سمع
 ايجون قال قيل يتناول كشيء
 مولوي فيجيب الدين صاحب
 وهر چند شرعی نمودند اما صاف
 صاف بیان کردند وکلمات

و مولود کے دفع الدین صاحب رسالہ نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب بسبعون
 محقق کہ خبر سے اذان سابق مذکور گوید یہ است نمودند مولود سے برمان الدین در رسالہ
 مذکورہ بسط و تفصیل و تفسیر مطلب تفسیر عریضی بتاریخ پر دوختہ نوشتند انہ غلام
 سخن آنست کہ جانور مذکورہ کہ براسے بزرگی مقرر شدہ است اگر منظور آنست کہ
 مسلمانان خوردند بے شبہ حلال است و اگر اراقتہ الدم مراد است پس باید دید کہ مذکورہ
 قریب با یام شعیب است یا نہ در صورت اولے گوشت حلال و بندیش گوشت با اذان جانور مذکور
 مشرب در صورت ثانیہ گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواہد یافت آنچه بعضی عوام عدم
 جو ان گوشت در ہر ذرہ نیاز مطلقاً عدم میدارند خواہ گوشت مراد بود خواہ نہ پس یعنی موجب تحرم
 گوشت او نخواہد شد و مخفی نیست کہ ز عوام مذکور معنی نیازست کما تقریرہ بخلاف ذبائح اجنبی کہ ایجاب
 نذرو نیاز وفا کما است پس قیاس بر نشاید اتمی و تخلصی تبت ثواب بر اراقتہ الدم در ایام
 شعیب عظمی رفته است چہ خود و شوم و دم و اقسام اراقتہ الدم حد حسب ماوردہ بشرع ذکر نمودہ
 بہ ایسے کعبہ و شحیہ عید و شعیب مذکورہ و حقیقتہ و دفع بلا و فدیہ جان بیمار ان را و این شرم و سحر اجساد است
 ترا و ادہ حال آنکہ حقیقتہ و دفع بلا و فدیہ جان بیمار ان را با یام شعیب تعلقی نیست و در ہر ذرہ و باب احمدی
 نوشتند و یحیی و قہر بقیہ اہل باقی ای و نشاء و دفع القدر و شفاء حاصل ان دم اللند و کفالات حدی
 المنطوقہ یحیی و قبل ایام النحر و لا یجوز دم المکتبۃ و القرآن و الاصحیہ الافیہا و دم الا
 حصار یجوز فی قول البحنیقۃ ولے یوسف قبلہا و لا یجوز عند محمد و اخو
 محمد شاہ صاحب بقیہ مختصرے این جنگ را طلی نمودند جزاہ الذخیر انہ انورہ سوال
 کسی گاؤ یا یاز یا مرغ بنام کلام شعیب یا دلی فیج نماید یا صرف لمیدہ یا شیعہ بیخ بہ نیت نیانکہ نام
 بزرگ پذیرد و طهارت را بجز انہ این ہر دو را چہ حکم است و عذرون طعام نیاز و ذرہ یکین و فقیر را جانر است
 انحنیا و اہل قول را چہ حکم است جواب فیج کردن جانور بنام غیر خدا خواہ پشمیر باشد خواہ ولی خواہ شعیب
 خواہ غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینہا ذبح کردہ باشد ذبیحہ آن جانور ہم حرام و مردار

۱۳۵

این متن در گوشه بالا چپ قرار دارد و به خط نستعلیق نوشته شده است. در آنجا به توضیح در مورد اذان و شرایط ذبح جانور مذکور پرداخته شده است.

این متن در گوشه پایین چپ قرار دارد و به خط نستعلیق نوشته شده است. در آنجا به توضیح در مورد انواع ذبیحہ و شرایط ذبح جانور مذکور پرداخته شده است.

این متن در گوشه پایین راست قرار دارد و به خط نستعلیق نوشته شده است. در آنجا به توضیح در مورد انواع ذبیحہ و شرایط ذبح جانور مذکور پرداخته شده است.

این کتاب است در سید و امامان
 و غیر اینها که در این کتاب
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان

از آیه و حدیث ثابت گردید و الا که اصل است سببی باشد و این مرغام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی
 اسمعیل از اجلی بدیهی است کسی را معلوم میزدن نیست بر آیه و حدیث که در تقویت الایمان مذکور است
 آنرا و تفاسیر معتدیه و شرح حدیث مستند باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این وقت
 بعضی جاها اشاره کنی سمرقند و چون که بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مؤمنین
 سیدانست طریق استناد و کلام موقوف نموده گامی که کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
 نیارود و با هم تطبیق کرده نزدیک بر نموده بدین سبب اکثری را ترویجی و در دخول آن مسلک پیش می آمد
 طریق شاذی آورده کسی از مفسرین و مفسرین و فقهای مجتهدین و صوفی و تکلمین استناد می نداد
 و نام همه جمیع مسالک قدیمه را در مستند می نامید که از عهد رسالت تا مولوی عبد الغفر و مولوی فتح الدین
 همه نامشک به شدت و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل است از آن بود تصنیف مرطبا مستقیم بر بعضی
 امور که در تقویت الایمان حکم شرک آن قریب است تا تصنیف مرطبا مستقیم از امور محمود و محمود بوده
 و کتابی که در اوایل و بدو بود و محاسن ظاهری از آنها را تمام نماز و زهد بیان تقوی و ادعای بندگی
 و کفر نمی نمودند و آن اینکه فکر مسلمانان نقل و مستند بر خود حرام نموده پس سخن که از قلم برآمد با بسته
 و نظریه استناد و وجه عمده از تفسیر و حدیث و فقده هول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ نه
 برین میگردم که کانا رام و دشت خرد و گاز اسیر نام نموده عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشید
 و چون پرده ها از عریس بگرازد که در هشته شده صوتی بان خباثت ظاهر گردید که بر بنیده بی اختیار لاهوت
 و الاقوة الایمانه بر زبان می آرد و آن تصرف و نقل با انواع و اقسام گامی که گفته و از میان عبارات
 منقول حذف کردن نامی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کتبه اول می آید گامی که زیادت یک
 جمله در میان عبارات منقول از طرف خود چنانچه در نقل زمره شکات منقول است گامی که گفتار بر نقل تو لیک
 روان عقیدت آن موجود چنانچه در نقل عبارات مرقات منقول سفر است زیارت قبور گامی که بر کثالی با وجود
 نبودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طبری میگویند و باجماع انواع کار است نامی که رفت است محل است

این کتاب است در سید و امامان
 و غیر اینها که در این کتاب
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان

این کتاب است در سید و امامان
 و غیر اینها که در این کتاب
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان

این کتاب است در سید و امامان
 و غیر اینها که در این کتاب
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان
 کلامی است در بیان

ساجد مکیه ۵۰ و در همان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبر او غیره ساخته و جامه فرمود است بوجوب حدیث و روایت
 کتب و بعد نقل حدیث جابر از آن مشکوٰۃ نوشته و در او از بنادر حدیث عام است که عمارت نمود و شوم و یا غیبت است و مکتوبات
 شود چنانچه از تبریز مشکوٰۃ مستخرج بعد حق و شرح مشکوٰۃ لای علی قاری معلوم میشود و انشی ما لا ینکح علی قاری بعد نقل از کتاب و حدیثی -
 یتجمل الوجوهین احدی علی القبر یا الحجارة و ما یجری صخر یجلبوا الا حزان یضرب علیها خبأ و نحوہ و کلاهما
 منبیا عن عدم الفائدة فیما نوشته است وقت فیستفاد فیما انما انما كانت الخبیثة الفائمة من ان یقتد بها
 للقرائة فلا یكون منهية قال ابن العماد و اختلف فی اجزای القاری عند القبر و المتخار عن علم الکراهة بآن نوشته
 قال بعضنا اشراخ عن علمائنا و الاضاعة المال فقلنا باح السلف لبناء علی قبر المشایخ و العلماء المشهودین لیزود
 حد الناس و لیس تجوز بالجواهر فیها مکیه ۵۰ و در جواب سوال بنیست و بنهم نوشته نماز گزاردن در مقبره
 مشوع و مکروه است بوجوب احادیث و روایات فقیریه چند حدیث نقل نمود و اول گفتن عمر بن الخطاب بن ابی القحطیر
 چون دید که نماز میگزارد نزد قبر حال او را دید سال و او را دید چه استلال در مرفوع نموده است دوم حدیثی از مشرعی
 لا تجلسوا علی القبر و لا تصلوا الیها که با مدعی است سستی ندارد و سیوم حدیث ابن عمر فرزند زندی و ابن ماجه حال آنکه منفرد
 در آثر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بک التوی و قد کلم فی زیدین جیسرة من قبل حفظ چهارم
 حدیث ابی سعید حال آنکه نزدی نوشته بنام حدیث فیما منظر مکیه ۵۰ چهارم در جواب سوال بنیست هم نوشته و شرح
 المتکلمة للملا علی قاری ذهب بعض العلماء الاستدلال علی النفع فی الرحلة لزیارة الشاهد و قعود العلماء
 و الصالحین انشی حال آنکه عبارت شرح مذکورین است و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستکمال به علی شیخ
 من الرحلة لزیارة الشاهد و قعود العلماء و الصالحین و ما تبین ان الامر لیس بک فان الزیارة ما موردها
 بخبر کنت نعتکم عن زیارة القبر و الا فرود و ما و الحدیث انما و در دنیا عن الشد المغیر الثالث من المساجد
 انما تلها ان اللمدة الا و فیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد لقر ما الشاهد فلا تاوی بل برتبه زیارة
 علی قدر درجا نتم عند الله تم کیت شعری هل ینفع هذا القای من شد الرجال لقعود الانبیاء و الاولیاء
 فی مفاهد و لا یجوز ان یکون ذلك من اعراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات من المقاصد
 مکیه ۵۰ و در جواب سوال است و در نوشته این صورت که در سوال مرفوع است صورت استمداد است چنانچه
 از کتاب کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و سپهر این است مختلف فیها است و ان انست که استمداد نزد
 قبر غیر نبیا نکر شده اند از انفق سیدونید که فیکت زیارت قبر براس رسانیدن نفع با مروت بدعا و استغفار
 برکات ایشان پس استمداد و نمودن از غیر نبیا نزد قبور و شبهه مشوع است و مخطور در بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه بعضی
 سوال مرفوع است باز نوشته چنانچه این بقیس و کتاب کشف الغطاء ترجمه مشکوٰۃ ابو شیخ عبد الحق و مشرعی عربی

ایشان مرقوم است من شاه قلبی نظر من تر سینه اشخ و عبادت تا کفلا و اما استدوا با بل فور و غیر شی یا خیر نیار
 منکر شده اند آن بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت گریبے رسانیدن نفع با برات بدعا و استغفار و قابل
 کعبه نه بعضی از ایشان و طایفه نیست که از فقها آنگاه تا بی سمیع و او که است از قابل بجز از آنکه تا کفلا منکر اند از این اشکار
 کنند نیست صورت استدوا و گریبے که طلب کعبه حاجت خود را از جناب الهی تو بس و حاجت بند و مقرب درگاه
 والا گوید خداوند ابرکت این بند که تو پشت و کمال آن خود را او را بر او و گردان حاجت ما را یا نماند زاریان بند
 مقرب و کرم را ای بند خدا و وی نوی شفاعت کن مرا و خواه از خدا تیغای طلب مرا اقتضا کند حاجت مرا
 پس نیست بند گریبے و قادر و مطلق و مستقل بود و کار است تعلی شأنه انتی مالانکه شیخ در ترجمه این
 بحث را اول در زیارة القبور نوشته و در همه اتمام بحث بر کتاب بجا آورده و در اینجا تفصیل تمام زود تحقیق داده و
 ما یسبایل که مبتدیان عبارت ترجمه شیخ و اختصار نوشته عبارت که ما استدوا الی ان قال انتی کاری عجیب نموده اتمام
 بر بگو کتاب کثیر بود جراتی است عجیب این عبارت بجهت او که در کلامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته بود و طلب است
 که از فقها آنگاه قابل سماع و ادراک است از قول آنکه منکر اند از این صانع است که در انتی در میان داخل نموده در آخر نوشته
 ما دانستی لاجل و طاووسه الایا بد با وجودیکه بودن این جمله در کلام شیخ و اشیاء او در حق عجیب نیل مفر شیخ و کتاب بجا و قبل بحث
 استدوا و دعایه بحث علم و سماع تبصریم نوشته است که انکار خود از آنکه قابل یا بنبار و شکر وین پس ایشان منکر استدوا و
 مواقی و درین تقدیر جواب عجیب محسوس و باطل گردید با بجا تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند گریبے که بطور قلیل اند
 باز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر و متع و نقابل آن قلیل نیست پس مثلین نیست بکنین تعلیل اند
 حال آنکه اکثر نقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور و اول اتمام بحث نموده بگو با بجا نوشته منکر شده اند آنرا
 بعضی فقها افتد که بعضی از علماء و مردم در آنجا نوشته کلام در مقام بجا و باطل نیست رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
 پیدا شده و منکر استدوا و استغاثت را الله لیا رضا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدربانی وزنده اند زود پروردگار خود
 و مزوق اند و شمال اند و مردم را بدان شو نیست و متوجهان جناب ایشان در شکر بجا و عبده اصنام میداند انتی چنین
 که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده مثل آن فقها که در همانجا مذکور است از جمله آن اعراض نموده بتصرف
 کمی و بیشی و تمثیل گسترانیده و زیادند و لذین بیدنی و نوابه بود میگوید قسم در ایمن و جواب سئله جمله نوشته است
 و استدوا و ازال فور بر هیچ باشد باز نیست چنانکه شیخ مداحین و شیخ شکوة شریف که بزرگین عربی نوشته می آید اما
 الاستغفار و باطل القبور غیر النبی و الانبیاء عم نقد انکم کثیر من الفتحاء و ما کولیس لکن یلوه کالله عامر الله
 و الاستغفار و اصال النفع الیهم و الدعاء و تلاوة القرآن انتی ازین عبارت شیخ طیار حرز و نظر
 چنان مستغفار گوید که فور انیا علیهم السلام و بر کس که مانع است از ازل قبور سستی یا بجا و نظر

نیز قهر و سزا نه بقصد تعظیم قهر و توبه بجانب تبرک برکت حصول مدواذد معنی کامل شود ثوابت برکت قهر و مجادرت قرآن روح پاک است
 طلق و کفر با چیزی بیاید تعلق با این سخن تمام گردد و این است از انشاء الله تعالی که در کتاب و در عقل و در علم عبارت است از کفر با این است و اما استمداد
 بال قهر و کفر شد مانند بعضی قهرها اگر کفر از جهت آنست که سماع علم نیست ایشان را بزاران احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر نسبت
 که قدرت تعریف نیست مرایشان را در آن سوطی مد کنند بلکه محسوس و ممنوع اند و مشغول بچیز عارض شده است ایشان از اجتناب و شدت آنچه از او است
 است اندر این ممنوع که این کلیه باشد خصوصاً ایشان تعیین کردنشان نماند شاید که حال شود و ارواح ایشان از قرب در بزم و منزلت و قوه و قدرت
 بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مرزبانان را که مشغول اند با ایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بعضی
 آیکرم و الفانعات غرنا الایه لایبغنا فغیرنا فاشاء حال مفارقت از بدن گذشته همیشه از این نشانده می کنند که عالم ملکوت و حیات
 میکنند بدان پس سبقت میکنند به خطایه قبل پس بگردند شرف و توفیق از بدلت لیت شعری چه بخواهند ایشان به ستم و اولاد که این فرزند بگردد
 از چه بفرمانند ایشان نیست که داعی محتاج فقیرانی الله دعا میکند خدا را دعا میکند حاجات خود را از قرب جابجسته و غنی و سوسه و توسل میکند
 به و حاجت یارین بنده مقرب مکرم در گاه عزت وی میگوید خداوند برکت این بنده که رحمت کرده بر او اگر کم کرده او را و لطف و کرمی
 که بوی کبر آورد و گردان حاجت مرا که تو معطلی که می یابند گفتند این بنده مقرب که ای بنده خدا دلی ای شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
 که بدسترس و مطلوب و مقصود حاجت مرا پس وسطه سئول و مامل پروردگار است تقالی و تقدس نسبت این بنده در میان کرم
 و نسبت قادر و عامل و متصرف در وجود کرمی سبحانه و اولیا خدا فانی و پاک است و فعل الهی قدرت و سلطنت وی نسبت ایشان افضل
 و قدرت و تصرف نه اکنون که در قوراند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر انجمنی که در آید و استمداد ذکر کردیم خوب
 شرک و توجیه با سراجی باشد چنانچه میگویند پس باید که منع کرده شود توسل طلب عازمان کمان و دوستان خدا در حالت
 محبت و این ممنوع نسبت بلکه مستحب است با تقاضا و شالیع است و ردین و اگر بگویند که ایشان ابد از موت مغفول شدند
 و بیرون آورده شدند از آن حالت کرامت که بود ایشان از در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند چه
 عارض شده از اوقات بعد از ممات پس این کلیه نیست و امام و استمران تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
 مانع باشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند به عالم قدس و بهر حال که در لاموت حق چنانکه ایشان از شعری و توجیهی به عالم دنیا مانده است
 و تفریحی و در دنیا که درین عالم نیز از تقادوت عال مجذوبان و ممکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زاریان اعتقاد کنند که اهل جود و شرف
 و سبب و قادرانند بی توجیه حقیقت حق و التجا بجانب و کفاله چنانکه عوام و مابلان و عالمان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
 آنچه عوام و منی خدمت در دین از تقسیم قهر و سجده مران را و نماز سبوسوی و جزان که از آن نمی و تخدیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
 ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج محبت است و حاشا از عالم شریعت و عادت با حکام دین که این تحقیق گویند
 این اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مرویت از شیخ ابی کشف و استمداد ارواح کل و استفاده از آن خارج از حضرت است و کفر
 و کتب در سائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که از او ذکر کنم و شاید منکر منسوب و کند او را کلمات

ایشان عاقلانه آمدن ذلک سخن بیجا از و بر علم شریعت است امری که در مسنون هدایت سلام بر حق و به استغفار بر اشیای
قرارتست لیکن در اینجا نیز از استمداد نیست پس ارباب بر اشیای مادی و کلامی از ایشان چه و باشد بر عقاید و حال زار و مرسوم
باید دانست که خلاف در غیر اینها است صلوة الله و سلام علیه و آله و سلم که ایشان اعیان و حیوانات حقیقی و نیوی با اتفاق و اولیا سبحان
اخر و بی معنوی و کلام و در مقام سجده طهارت تطهیر کثیف و نجس است که در قرب این زمان نیز قریب باشد و شکر آن است و در کتب معتاد
از اولیاء خدا که نقل کرده اند ازین دار فانی به ابرقها و زنده اند نزد پروردگار خود و مردوق و غم و شحال ندم و در میان اوقات
شعور نیست و متوجهان بنجاب ایشان را مشکب و خدا و عباد اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمره است که تحقیق در تفصیل
این مسئله منظور خاطر فایز بود الا ان توفیق الی مساعدت کرد گمبده و غیره و جواب سوال سماع موتی از فروع التذکره و شرح کتاب
لجنا نر هذا عند اکثر مشائخنا و هؤلاء المیت لا یسمع عند هم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب لوجلف الایکم فتکلمت الایحیث لانها ینعقد علی من حیث ینفهم و المیت لیس لک
لعدم السماع و ارد قول فی القلب یا انتم بالسمع لما اقول منهم و ایا بواتا کت با نة مرد و دمن عا نشة
قالت کیف لقول عم ذلک والله یقول و ما انت سمع من فی القبور و انک لا تسمع الموتی و تاداة
بان تلك خصوصية لهم و یاداة حسنة و تارة بان من غیره الخ لکما قال علی ع و یشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذ انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضوع فی القبر مقدمه السوال جمعا بنه و
بین الایمتین فانها تقبلان بحقوق عدم سماعهم فانما تعالی شمس الکفار بالموتی لعدم ااداة بعد عمم
و هو فرغ عدم سماع الموتی حالاً کما عبادت فتح القدر یا میت اما التلقین بعد الموت و هی فی القبر تقبل یقبل بحقیقة
حار و نیا و نسب الی اهل السنه و الجماعة و خلافاً الی المعتزلة و قبل الی یومر و ولا ینصی عننا و یقول بافلان
بن فلان اذکر دنیلک الذی کنت علی فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول
الله و لا شک ان اللفظ الایحی و الایحی عن حقیقة الایم یقبل فنجب نغیبة و ما فی الکافی من انما انک
مات مسلماً الی یحیی الی بعد الموت و الا لم یقدر علی جعله الصارف یعنی ان المقصود من التذکره فی وقت
تعرض الشیطان و هذا الایقید بعد الموت و قد یختار المتقن الاول و الاحتیاج الی حق التذکره فی تثبیت
الحیاتیات عند السوال ففی الفایدة مطلقاً ممنوع نعم الفایدة الاصلیة منقبة و عندی ان منبر ارتقاب
هذه الالهیة از منها عند اکثر مشائخنا هو ان المیت لا یسمع عند هم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد آنچه مجتبت بر آن حتماً نقل نورده شمسه الا ان علی حد ایمنی التلقین بعد الموت لانه یتکون
حین ارجاع الروح یلکون هم لفظ موتاً کم فحقیقة و هو قول طائفة من المشائخ هو محجاز
ما عتد ما کان نظراً الی ان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح و علی کمال حال محتاج الی دلیل

سلطان الملوك امين بران الكاظمين عهده الصفيدي بده اللقياء الغروي للمعارف الموحدة ملا اشاه ميراجن عبدالحق قدس سره كجمله ستادها
 فرمودند و در وقت سر راه از جلوس نوح عهده و علی غمزه مولانا الشيخ محمد طه بود قدس سره من امانی با کمال کرامت و موی من اسید سینه پاره اولی
 لغز سلسله الزایدیه و قال کمالین بجز نون محمول از حضرت ملا انور کن صاحب کلمه نوی فرمودند و در وقت سر راه از عرج جلوس ملا عبدالحق قدس
 سره البیتا والاساتة المحققین قدس العلام المدقیر الی الله العالی کمالین علی انظار المرحوم والشرع والدرین کلمه نوی الی اخر السلسله النخاسیه علی
 سنا جانت حدیث و تفسیر فقه و تصوف از حضرت بابر کت الی اقتضای او کمال شریک اند العزاد والمفسرین حضرت ملا اشایخ مابده فی قدس سره و حال
 الی اخر السلسله الذریه ذکر سلسله سعیدت و علوم طریقت حضور از من اشرف بیت و خلافت در سلسله علی قادیان یا بنیان الدیاب
 و اساتذ و در شرف حضرت ملا السکین محمد قالی مطهر قدوة الابرار سنا الصغیر مولانا اشاه عین الحق عبدالحق قدس سره کجمله
 شده و بعد کمال اشغال و کار طریقت عالی قادیان با جازت سلسله شیخیه و نقشبندیه ابو العلامیه سرور و یه سیم از حضرت مرشد برحق قدس سره
 شدند ذکر اسفار آن قبله آفاق بسوی حجاز و عراق مرات کشی و زیارت حرمین شریفین شرف شدند و کمال بنیاد برحق
 محترم بنیاد و پانصد فرمودند و در زمانه و در وقت قدس بنوی علی شرف الف صلوة و تکریم کت من ماد لقطه فیها حال فرزند و بنیان در بغداد و شرف
 بر فیه و در مقدسه جناب غوث انصاری قلبا کونین محبوب جان تقیانی فی سبیل الافراد و الاقلاب حضرت سیدنا و مولانا شیم محمد الدین عهده و جلوس
 انصاری از زمانه و غایت نامتناهی حاصل فرمودند و ذکر کرامات جلوس و کرامات حضرت هر چه بیاید الی ابد دست و زبان آنحضرت
 اکثر اوقات خرق عادات و انجذاب حاجات و اراعات ظاهر میگردد و در این آنحضرت را که حاصل مقصود بود و گاهی در زمین عمل و دعا و گاهی بکلیه
 دو ادا فرموده و در حقیقت حال نجوی میفهمید که چه حال قدرت خداوندی جلش است تا اهل کرامات و افضل بکرامت که علی الاعلان ظاهر
 بوده و اگر چه کثیر از کفار و غیره و اخص و نجیب شریک بار بادی تو بر حضور پر از فضیلت تو بر نموده چنانچه راه پدیت تو بگردند و ذکر سجاد
 تلازمه آن امام الاکساذه بر چند تلازمه حضرت بسیار بود و اما در اینجا بر سراسر آنچه می از اکابر کاتب و در حجاب العمل انظر افضل حضرت
 مولانا فیض احمد صاحب فادی در سره از ابتدای طریقت دکن تعلیم و فروش تربیت آنحضرت در مشرف ماندند و آنکه مدت چهار علوم
 و نقلیه استحقاق تام و دقیق تمام از آن حضور از من در تحصیل فرمودند و فیض تو بر حضور از من در چهار نون فخر اهل کمال شرف با حضور من منظم و شرف
 و قرآن گوئی سبقت بودند و دولت بیت از جادوی خود حضرت کجمله اشاه من حق عبدالحق قدس سره کجمله کمال فرمودند با جمله
 در صفات قلبی اعانت سلیمین بعد و جناب انصاری به با جمله تصانیف حضرت مدوح محمود شرف و تضایر هر بیوسه بهدیه قادیانیه اسک
 مشتمل است بر کجمله حکیمه و ازده حضرت شرفا شعاعه و خطرات تعلیقات علی فصوص الغفرانی است در اینجا کتب تعلیم جان بواجب تفسیر لسانی
 است و بنویان حاشیه شرح پدیت و کجمله در این فیه فلک در سر دوازده صد و هفتاد و چهار بابی جنب گردید در عالم جل و فصل کمال
 مولانا محی الدین صاحب من سره فرزند کلان حضور از من در علوم حصول و منقول از حضور از من تحصیل فرمودند و جمیع از حضرت جده
 خود حیدر شهنشاه چهار نون علی عوام و در طلب حضور و دستکاو کمال حال بود و از جمله نیفات است تا نون بوجلی سنیاست کجمله تحقیق در حساب
 من و آنچنان فرموده اند کجمله وید است و اینجمله حاشیه بر تدریس سلسله است و اما آنچله سال مسلمانان است در دوا و باطلی غیر

درست و در زنده ماند و پست و حرمی به مقام سپهر انوار انتقال فرمودند در جانشان باب حضرت سید صادق علی صاحب زاده و سواد و سادات
 محروم و چون بعد از آن شرف کلمه حضور اقدس مشرف بودند در جمل علوم هم راه در علم تصوف و اخلاق حضور سادات نامتکامل بود و از شرف بیعت
 حضرت سید اولاد اشاهین سخن مجید بگوید تا در می قدم سره مشرف بودند بمقام کتم که فرخ آمده فوات با فتنه خراب غفلت است سید
 احمد علی صاحب زاده سواد است تمام محو سید بله بودند و در آن زمان این مشهوره تعلیم بودند و از شرف بیعت با اعلی حضرت مشرف بودند بمقام
 فوات یافتند حکیم سید شفا حسین صاحب سوان سید صاحبان صورتی که کمال است در علم الفقه و اصول و فروع و معانی و مسائل و در بیعت بیعت علی
 حضرت سید اولاد اشاهین این سخن بگوید تا در می قدم سره و کجند تا از فاضل الشیخان در بر بیجا باریست در جمیع العلوم تقاضای نگاه مولانا عمید الله صاحب
 از بیعت فریادت فرمودند طبعین چه بار شرف شده اند کمال علوم اخصه اقدس فرمودند و طاعت در شرف بیعت و خلافت از حضرت اقدس مشرف اند و غیر ظاهر
 و باطنی مولانا صاحب در بیعت و بیعت از آن بزرگوار بیعت در معرفت مولانا صاحب الفاضلات یعنی اسد الله فاضل صاحب اکابادی فقیه کامل بودند و بعد از
 بمقام کلامی و مشرب و لا فرنگ تعلقات دنیوی نمودند غزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
 فرمودند می از شرف کلمه حضور اقدس مشرف بودند در آخر که معطر بچرت فرمودند و بیجا فوات یافتند مولوی خورشید علی صاحب
 از کلام حضور اقدس در زمانیت سواد طبعی بودند همین سبب تعلیم اشاعه آمده بودند با وجود آن با نهایت اوب و آداب محترم
 اقدس مشرف میباید شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند و بعد از علم سید اولاد حسن صاحب زاده فاضل سید
 اولاد حسین صاحب در علم خوری و در آخر عمر کمال علمش در تفسیر و فقه و حدیث و کلام و لغت و تاریخ و جغرافیه و طب و کیمیا و ریاضیات و کتب کلامی و فقهی
 که در آن آنجا بیعت عربت کثرت بوده اما اینها لغات اخصه و بیجا سواد ذکر میشود جمیع العوالم و الفنا و انرا امام الباطن و الظاهر صاحب
 مولانا صاحب رسول محمد عبد القادر قادری و اوست فیوض فرزند خود حضور اقدس تحصیل تکمیل علوم عقاید نقلیه از صاحب
 اوست و اعلی کمالین مولانا فرزند صاحب یونی و صاحب لانا محمد فضل بن صاحب اکابادی فرمودند احقاق حق و تائید دین باطل و ترویج
 مخالفین و مضایق است جمله از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چه در شرف زیارت حرم طبعین حاصل فرمودند و سر از شرف و زیارت در آنجا
 الافراد غوث الاعظم قطب کرم حضرت شایسته جلان حضور مشرف شده و در کلامه و کلامه و کلامه حضرت مولانا صاحب صورت و اطراف
 و کائنات عالم کثرت موجود است در تصانیف حضرت و تصانیف کلامه و کلامه و کلامه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند بیجا تصانیف تصانیف
 رساله اصلی کلام فی عقاید الاسلام و القرآن السدید فی تفسیر الاسلام و مناهج تحقیق احکام المعاصی و وسیف السلام سالی تحقیق جیات
 الانبیاء و رساله تحقیق معانی بدست و سنت و فتاوی مسائل فقهیه و دیوان عربی لغت شریف است لکن بیجا صاحبان اصناف
 صنایع اشفاق بقره آفاق حافظه و قیام محمد و محمد سبحان سلیمان از الارب الخلاق توجه فرما شایسته آن فرمودند و در جزای غیر عطا

فریاد و معنی
 مشام

فاضل علامه کامل و تمام مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب نلف حضرت جناب مولانا فیض احمد قادری تحصیل
علوم متقلبه و تملیک از والد بزرگوار فرموده اند تا امام عصر و علامه هر سینه و جلال علم و تقویه و طهارت از زود و مخصوص و در فن است که شیخ وقت گفته بجای
تالیفات جناب موصوف بسیار از جمله شرح رسائل معیات جهان الدین عالی است و تفسیر عمده التفسیر و سراج انکس و طبیعات و دیگر رساله معتبره
فمن طب تصاب بلیفه عربی و فارسی بسیار بسیار از سید الشادوات مجمع البرکات سید اکمل نبی حسنی و حسنی سید سید موصوف سراج
شاهجه پور نظام و لا و اتحاد موصوف سید الافراد و الاقطاب رضی الله عنه بودند و در تحصیل و تکمیل علم نامهربانی از حضور اقدس این شرف بیت و خلافت شریف
عالی را از سید فیض انش سیرا بگردانیدند و در سینه و از ده صد و پنجاه و هشت کتب بخاری یافتند و کاتب اسرار و تحقیق حکیم عبدالعزیز صاحب
علی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم به مقام عظیم از بیت خلافت شرف شدند و که سعادت و سعادت بیکر ان فیض باطنی ایشان جاریست معارف و نگاه
ملاکیر شاه صاحب از در بیان خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس سینه شرفی طلب علوم دینی اند و ولایت ایشود و در بستان بسید
در کس که قادر بر تکمیل و تکمیل علوم فرمودند و در ریاضت و زهد و تقوی ای که اگر سلف اند از شرف بیت و خلافت حضور اقدس شرف دستا یافتند
ظاهری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست نال با عمل فاضل اهل بیگانه و حاجی حافظ محمد ضیاء الدین شیخان انا صاحب است و ساعظام
حیدرآباد و کن هستند از حضور اقدس شرف بیت و خلافت حاصل است از حضور و مرشد خود دعوی الحق لقب بانته اند و در علم عمل شرف خود دارند
حق سبحانه فیض مبارک ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین صاحب اهل ایشان در چهل بند بود و بعد از وفات منسوب بودند
مسائل فقهیه بجز کمال سید هستند و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب اهل ایشان از اقوام نبودند و در ان ایام
حضور اقدس و فخر فرمودند و عادت شریف بود که از آن وقت بعد از آن فرموده تا نماز چاشت در حرم مشغولی میفرمودند و شیخ
ذکور را برای حاجت در آن حرم گذر افتاده هرگاه بخواهد شریف گذر عبوده شمشاد اول المیه مسخران از سینه مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که
سینه شیخ مذکور را بر نوزاد هلا وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده و اجامی حضور سراج از گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبدالرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کاتبه اند از اقوام نبودند و بعد از وفات سید بیارگر دیده بنجیان حاجی بودند
جمعه با تاقه علی رسیده آن وقت که ختم قرآن حسب معمول میشد ساکت نشسته و چون بعد از ختم قرآن شریف توبت تقسیم خبری رسید تا اسم و شان گذشت
خواست کار و شان بگذر حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد و حصه یافتن و اختیار خوردن همان بود که حقیقت حقیقت
اسلام ظهور فرموده بان و پیشتر اسلام و بدین شرف شدند و داخل سلسله عالی گشتند و تا سه روز بیاد حق مشغولی فرمودند و در میان
که روز و شنبه بود از بنجیان رحلت فرمودند شیخ عبدالکهاوی صاحب لقب پشاه سالار والد ایشان از قوم هندو در میان کهنه بود
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب هر روز اضطرار قلب طاعت کرد و در مجالس گوناگون بنمودند و ملاقاته نمیشد کسب اتفاق حضور اقدس
قدس سرور و فخر فرمودند و والد شاه صاحب او را از فرزند حاضر حضور بر نوردند و سعادت مال ایشان معلوم گردیده که کدامی مرض
جسافی نیست بلکه روح ایشان از معاشرت این شرک متاخری شده غالب سوا بسبب است تو جوقوی فرمودند که او شان بجان رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و آن خفقان بالکل نایل شده هال دشان بمایند با حال سر سیمه در ایشان گردیده و بیکان خود بردند و محسوس افتند ایشان از احوال

في الامم بعدى الضمان بيانهما قبل ان يقف على سائنها فطوبى لمن يوقها ويرى فيها دويل لمن ينظر في ما فيها جليبا نورا وكلها سور
 حيا من العباد والسياسة من عونا واوله بالشان من منتهوا ويا مطلب من اطرفها حيث لم يان حميد فيا سعي اولمات مشد فيها التي نعم كان منتشر وروح
 ايمان منتشر ايمان من صرح فاضح واكمل وضع الاصح **س** قول قولي يا ايها من سالت في حجتك وجعلت من مباح حجتك في حقني بنوطا يسار كيكاب
 كلف لويار تفسر لذاتك يا الله اتره جزا توفروا وحمل سيرة شكو را اللهم انت المجد واليك ينيب اللهم لك الملاجبة تودنا انا بغير العبد المسكين
 نعم صديدي في موضع حنة وزره الذي لتقتن فهو هذا الكشي اتر جاري الاولي سنة شدة سبعين بعد الف تاتين صورة الكشي شيخ جليل القدر
 الرفيع المنزلة الا ان جليل القدر اقبلت سلفه من خلف اوريد من الله حميد وانا شيخ محمد سعيد صاه الله من تمر كل حاسد وعنيد بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد الذي خلق الانسان على البيان اصوله وهداه الى صراط مستقيم من الله الرحمن الرحيم على الذين هم خير من الانسان
 من الامم على الصالحين بشرنا وادخل الجنة بعد فيقول العبد المذنب الى الله الرحمن الرحيم صديدي التشبدي الحمدي مشرنا وادخل الجنة بشرنا بالجنة
 له غرضنا كل شي بالفضل والاحسان ابي هليلج احدثنا الله الذي من هذا الغافل العامل الذي جليل الشأن كجلب من الاحتقار المنقول
 الحافق والبيان في كل العلوم والايمان بولائه بالفضل والنا الروي فضل الرسول القادى سلمه المنان من شره والزمان فوجدته شتى من حجة
 اهل السنة والجماعة وادفع بيان في فخر من عمل في الدين قواعد واصل للرفع اهل البع والظن ان قاما اس اهل الهوى قران شيطان جزاه بشد
 من المسلمين خير الجزاء جعل آخره خير من اوله وقبل الله في ما صافر به بجاه سيد البشر اطر من زياره صلى الله عليه الله كبر ربنا تقبلنا انك
 انت اسبح الديان = صورة آية الغافل انبيل العالم جليل باشاره في استقول علمه اترية الفروع والاصول وولانا حميد على ما شتم
 من شر كل شئ يخفى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد الذي اسس قواعد الدين ورس عتقاد المؤمنين وارسل رسلا مبشرين ومنذرين فخص من
 منهم سيد المرسلين صلى الله عليه وآله السادات الخبايا واصحابه يوم الهدى القابل فده شرف في مطالعة متن تين كتاب في معتقدات اسلافنا
 الذي يجرى الى صراط مستقيم يدل على تحقيق اصول الكلال النجات وتبخر من الظلمات للعلامة الذي لم يوجد نظيره في العلب وهو امام اعدا من نظام
 العبادين المستغنى عن التوضيف المتين بولانا جامع استقول عبادى الفروع والاصول ومعتدنا = مدس استبول كيف لا وفضل الرسول
 اريدته المسلمين يطول اقباه وشهرة افلاذ وكسر ظهروا لمتبعين بولانا فوجدت هذا الكتاب شتلا على اثبات عفاية اهل السنة ما لاطال سفوات اشتهرت و
 من تزجون خطوات هؤلاء الفضالين من جرح من جرحنا اهل الحق واليقين في بولاق ان يدرسه الغفلا في دارهم ويعولوا عليه في اراكم وما اسنا
 اقبل في مثل هذا الكتاب اهديت شتلى الباب = واز جمله تصايف شريف رسالة تسميت القدمين است مدس تحقيق فخر المير
 ان يكون رسول صديدي وتمييز رجال بحال ببطر كوفع نزاع وناظره كما من اهل بلاد شرقية وجمهورية انج كرده بود بر كرك بركه در حجة
 باستقنا = وحفظ آيف در مود عمارت انهم عرب است = واز انجمله شرح فصول الحكمت عمارت انهم عرب است = و
 از انجمله شرح احاديث منقطه ابواب صحيح مسلم است = واز انجمله حاشية بر حاشية زاهد قطب
 وحاشية بر حاشية زاهد جلال البهت = ودر دفتر سجده با سبيل كلبت بسيار از بسيار در عرف فارسي دارد وحقه في
 از انجمله است كتاب تصحيح مسانيل اربعين باية اسحاقى = واز انجمله است رساله حرمه منغلطه در بيان تلخيصه

صحة في النظم

که او یاد فرمای تا لایف فرمود بود و تا نیاورد در روز جمعه نمودند و از آنجمله است رساله فصل الخطاب و از آنجمله است رساله الخیر فی حق در جواب رساله مولوی حمید علی لؤلؤئی که در جواب فصل الخطاب نوشته بودند و از آنجمله است رساله فتوح الدین در پیش شفاعت و از آنجمله است این کتاب مطالب بوارق محمدیه که بابت مجبوریته قبول اولیا در کرامت علماء نام و کافه نام است و سبب کشف آنچنان بوقوع آید که جزیره حضور قدس رضی است و در اولی زیارت حضرت خوابه بنو ابیجان فضل الامام رضی الله تعالی عنهما مشرف شد وقت مراقبه اینده فرمودند که حضور زواهره ایجاب در تقاضای مستقاده اند و هر چه در دستها که بارگاه استیلا کثرت خواهد اند که در دفاع ازنا اندوست با کینه آسان سینه حضور قدس عرض کند و تکلم این تکلیف کتب با بی حیثیت ارشاد شد که بی شما است بگیرد و در حق ختمه شیبا این اعانت این کتاب نامی پس حضور قدس صحت است یعنی بشارت در غایت عملت کتاب تا لایف و تصنیف فرمودند و از آنجمله است رساله احقاق حق و البطل الباطل سبب القیش چنانست که شخصی بورد الصلوة و السلام علیک ایها النبی المکره مشغول بود بیکو از ارکان بر پایه مکره که بر این قاسی نمود قاسی مذکور حضور قدس با بر اظاظا ساخت حضور قدس جل جلاله شرفی و کافی باشد فرمودند بعد از آن بعضی این الله و خواست تصنیف رساله خاصه درینا بنویسند و حضور قدس از کثرت مشاغل درین غیره غمزه نمودند تا آنکه در کتب زیارت حضرت برین اهل علمین سلطان العارفین جناب شیخ شایر و شهنشیر علیا سپهر قدس سرور شرف برد بوزن درین برقرار مبارک رسیدند دیدند که نام قبر مبارک شهنشیر گردید و در وقت موهوبه صحنی امداد اندرون قبر تبارت قرین بمید صردفان در بطرف حضور قدس توجه فرموده بر تقدیم سؤل مذکور بر دیگر امور تعمیر ایشاد فرمودند چنانچه تمبیل ایشاد لازم الاتقیاد کتاب موعوف تصنیف فرمودند و ذکر وفات شریف در آن عمر مبارک که موعوف بنیات ستولی شده بود اما در کثرت ریاضت و شغف عبادت با مخصوص التزم بخدمت بیدار بویا میواتر ایدر و می نمود تا آنکه عمر مبارک کبسال بفتاد و بهت رسید و دویم ماه جاری ماه خزی روم غنچه آبرو وقت ظهر در عین اشتغال بفر کسختی هم ذات ناگاه در بار کمال جلاله الله گفته از جهان فانی استحال فرموده با موقت مردان حقیق از اطراف و قطب جمع شدند که شمار با لوف رسید تا آنکه بعد مغرب در صلیب عید گاه ناز جنازه او کرده شد و حضرت ایشانرا اول وقت ششاشب جمع بجاورد در گاه پرازا حضرت والد و امیده مرشد ایشان در فوج نمودند همبیک از دفن فارغ شدند در آن رحمت الهیه نازل گردید حالت فیوض بر اهل سلم که از برکات آسمانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهده بود و تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول و بجلال که اعلام و شعری بانام که کثرت تحریر فرموده اند و ریاضت یک تاریخ نوشته میشود تاریخ آن مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان محضام میر شهاب اندوه

مرکز فضل رسول تا علم	با تقیلت با کرم با نفع	کان فی عز و فضل که لایف	آنکه به شش صنف النهار
واقف استار علم معرفت	مرشدین سر حق را از دار	بود عزت خاندان قادر	سال عز از لفظه میر و ن بیار
دویم از ماه جاوی الآخزه	راه دار آخرت که خستیار	در شب حمل شهنشاه رسل	شد ز دنیا رونق افزو ز مزار
گفت با حق داخل خود صفت	بجز سال سلت آن غمزه تلید	شرف امر در عرفان و پید	هم بود تلمیح سخن این و آن تبار

<p>بود از دم ضرب او کار آشکار کرد بر نام خدا هیزان شکار یافت باغ عالم بالا جبار نیز عرش کرسی پرور دگار گر فیهیدی بشرش گوش دار ضرب کن با یکصد و نهند و نگار نام الله یافت تا نخیش قرار زان منطک با تو گفتن شک دار</p>	<p>وقت بیعت داشت شغل کوشش الله گفت دنیا را و حق باز چون این عویش عویش پاک جمله افلاک و هم لوح و قلم سال وصل شدت شدت عیان خارج قسمت که باشد یازده خیز آن محو الله حجت آیه ضرب آن با اسم ذات پاک کن</p>	<p>هم زمان کن سال صلش اختیار اسم فاتی پاک حق بلیت و بار لفظ الله از دور و دیوار و دار شور ذکر نام پاک کرد گار با عرضش چند اعزاز و وقار باز بشش چند آن قسمت بر آ بار صلش با صدائی او شنید پاک شعر و مصرعه کن خستیار</p>	<p>مهرش از رسم الله خوان کجا آن دور و با بهیست تمام گفت مفهوم از زبان بخشش حجت داشت گو یا او و اجرام فوق یافت آخر وصل با عز تمام شست و شش امر کن در آن پس فریاده کن بران بقره و صد هر چه خواهی بجز و منور بگیر</p>
<p>بهر باش این حساب آید</p>		<p>بندگی کن این نوشت</p>	

این است اندک از هزار نوشته از فروار از نایب و کمالات حضور پروردگزار بر دو کتاب - و از آنجا که این اسلام بنایت شتاق این هر دو کتاب بودند و مستیاب نمیشدند لهذا صاحبان اعلاق مع حسنات و شفاق معقول آفاق عاقل و دل محمد و محمد سحاق سلمها الله الرب الخلاق تو چه باشاعتان فرمودند و شهب است لبطرف تجیل و طبع آن برانند و در تفحیح و دینگی کتاب زهد کوشیدند تا اینکه چون عرض من بیامی

بزرگوار بر نفع ظهور جلوه گردید در شایان جهان بشرت و ما را بر این آید

کتاب		صفت		بوارق		کتاب	
۱۶	۴	گرفتن	گرفتن	۱۶	۴	گرفتن	گرفتن
۵	۵	لر خواص	خواص	۱۶	۴	لر خواص	خواص
۱۳	۵	نهب	نهب	۱۶	۴	نهب	نهب
۲۱	۶	مختره	مختره	۱۶	۴	مختره	مختره
۱۰	۶	واقشای	واقشای	۱۶	۴	واقشای	واقشای
۱۲	۱۰	بی باک	بی باک	۱۶	۴	بی باک	بی باک
۱۴	۱۱	والا کرام	والا کرام	۱۶	۴	والا کرام	والا کرام
۱۶	۱۲	تمغی	تمغی	۱۶	۴	تمغی	تمغی
۴	۱۵	سند	سند	۱۶	۴	سند	سند
۱۸	۱۲	عزو	عزو	۱۶	۴	عزو	عزو

صفت	علا	ن	ص	علا	ن	ص	علا	ن	ص	علا	ن	ص
٢٣	١٢	مامور	٦٩	١٥	شعبته	٩٢	٦١	الافعال	٦١	افعال		
٢٦	٩	شيد	٤٠	١٦	مبوبات	٩٦	٢	عبادت	٢	عبادت		
٢٤	١٣	اسه	٤١	٨	تفصيل	٩٨	٩	بنيه	٩	بنيه		
٢٨	١	لى	٤١	١٨	المنزوة	٩٩	١٤	فيحسن	١٤	فيحسن		
٢٨	١٣	خلفد	٤٢	٨	نفس	١٠٠	١	لظنوا	١	لظنوا		
٣٢	١٣	الزام	٤٢	١٠	تباقت	١٠٠	٢	البدى	٢	البدى		
٣٦	٦	جرار	٤٣	١١	الملوك	١٠١	١٤	روماضما	١٤	روماضما		
٣٤	١٣	المنافق	٤٤	١٤	طحاوى	١٠٢	٥	بازو	٥	بازو		
٣٨	٦	فر	٤٤	٣٢	فيهم	١٠٣	١٢	توبهون	١٢	توبهون		
٥١	٨	بايت	٨٣	٢	الضلال	١٠٤	٢٢	انحزرت	٢٢	انحزرت		
٥٨	١٠	يعلمها	٨٣	٢٠	زحرفة	١٠٦	٤	فصلها	٤	فصلها		
٦٢	٢٠	خطيبهم	٨٣	٣٢	بشيى	١٠٩	٣	الفصل	٣	الفصل		
٦٥	١٠	وگر	٨٣	٤	صدر	١١٢	١٨	باحث	١٨	باحث		
٦٣	١١	شع	٨٣	١٤	فتشاهل	١١٢	١٨	حلت	١٨	حلت		
٦٦	١١	علم	٨٣	١٦	بتحبيه	١١٣	٢	لقد	٢	لقد		
٦٦	١٤	تقريبها	٨٥	١٩	صاحب	١١٣	٢	كاو	٢	كاو		
٦٤	٢	الاجوبه	٨٥	٤	فبذالاصح	١١٣	٢٤	بجاردن	٢٤	بجاردن		
٦٤	١٠	تقى	٨٦	٢	صومها	١١٣	١٣	باسه	١٣	باسه		
٦٤	١٤	لقبها	٨٨	٢	لايكن	١١٥	٢١	يحلته	٢١	يحلته		
٦٤	٢١	كاهنا	٨٨	٥	وتنلسف	١١٥	٢٠	الشبر	٢٠	الشبر		
٦٨	١١	ليحق	٨٨	١٨	خطر	١١٥	٢٤	اختلفوا	٢٤	اختلفوا		
٦٩	١٨	قوته	٨٩	١	الغرض	١١٦		جزوا		جزوا		
٦٨	١٩	والجمهوريه	٩١	٥	امرکم	١١٩	١	ارغيزوا	١	ارغيزوا		

To: www.al-mostafa.com